

۲
۵۰
۸۷
۵۲۴۷
۳۱۹۲۷

تاریخ ایران

و
۹
عمومی

سال چهارم دبیرستانها

مطابق آخرین برنامه وزارت فرهنگ

تألیف

نصرت‌الله حکیم‌آلی

سیاست‌پایانج و جغرافیا

چاپ دوم

با تجدید نظر کلی

چاپ اقبال

فهرست مختصری از کتابهای کلاسیک

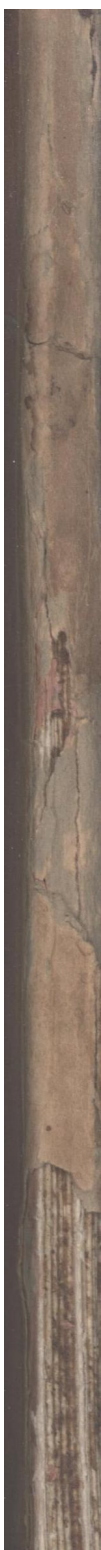
که طبق برنامه وزارت فرهنگ توسط میرزترین مؤلفان ایران تهیه شده است

- ۱- دوره کتاب تاریخ دبیرستانها در ۵ جلد تألیف آقای نصرت الله حکیم الهی
- ۲- دوره کتاب جغرافی « « « « «
- ۳- دوره کتاب طبیعی « در ۷ جلد تألیف آقایان علی زرگری محمود بهزادی . صادق مبین .
- ۴- دوره کتاب بهداشت دبیرستانها در ۳ جلد تألیف آقایان علی زرگری محمود بهزادی . صادق مبین .
- ۵- دوره کتاب تعلیمات دینی دبیرستانها در ۵ جلد تألیف آقای سیدعلی اصغر نیری طباطبائی .
- ۶- دوره کتاب فزاینده دبیرستانها در ۶ جلد تألیف آقایان مبرهن صدیقی مهدوی
- ۷- دوره کتاب شیمی « « « « « صدیقی . حاج سیدجوادی
- ۸- تاریخ ادبیات ایران برای کلاسهای ۴ و ۵ دبیرستانها تألیف آقای سلیم نیساری .
- ۹- حل المسائل هندسه برای کلاسهای ۱ و ۲ و ۳ دبیرستانها تألیف آقای نجم آبادی
- ۱۰- دوره کتاب رسم برای دبیرستانها در ۴ جلد تألیف آقایان بحرانی منتصری . یارکی .
- ۱۱- فن بچه داری برای دبیرستانهای دختران تألیف آقای دکتر فضل الله صدیق

امروز خوشبختی

یا خویشن سازی

یکی از شاهکار مطبوعات ایران از حیث مطلب ، چاپ و جلد میباشد از مطالعه آن غفلت نرمائید .



مواد برنامه تاریخ سال چهارم دبیرستانها

۱- ایران : طاهریان - صفاریان - آل زیار - آل بویه - سامانیان - غزنویان - سلاطین غور - سلاجقه - خوارزمشاهیان - اتابکان فارس و آذربایجان - تاریخ تمدن و علوم و ادبیات ایران و اوضاع اداری و اجتماعی ایران پیش از حمله مغول .

۲- عمومی : تجدید حیات و علوم و ادبیات و صنایع (رنسانس) - تاریخ مختصر کشورهای بزرگ اروپا در قرون جدید (انگلیس - روسیه - پروس - اطریش - فرانسه) - تقسیم لهستان - مستعمرات و رقابتهای مستعمراتی دول از قرون جدید - استقلال کشورهای متحد آمریکای شمالی - تاریخ انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون - تاریخ ادبیات و علوم و صنایع ظریفه اروپا در قرون جدید .

اسکن شد

قسمت اول

تاریخ ایران بعد از اسلام

مقدمه

نظر باینکه ایران از قدیم الایام دارای موقعیت خاصی بوده و با اقوام وحشی و دور از مبادی تمدن مجاورت داشته است ، لذا میتوان وقوع سلسله جنگهای طولانی و کشتار بیرحمانه و خونریزیهای پی در پی و شورشهای داخلی این کشور را مولود موقعیت خاص جغرافیائی این کشور دانست .

هنگامیکه از قصه ها و داستانها و حکایتهای باستانی صرف نظر کنیم و آنگاه بقدمترین مدارك تاریخی ایران مراجعه نمائیم ، می بینیم ماهیت تاریخ ایران را منحصراً شرح حملات پادشاهان ، نحوه کشتار امراء و سرداران نوصیف و چگونگی قتل و غارت شهرها و بلاد معظم ایران و بالاخره عزل و نصب سلاطین و حکام متشکل مینماید . بطور کلی اینگونه حوادث و وقایع که معلول حملات اقوام وحشی بخاك ایران و یا نتیجه هجوم قوای ایران بخاك بیگانگای میباشد از زمان حمله اسکندر مقدونی بایران پیوسته رو بتزائد گذاشت و از این تاریخ ببعد آسایش و آرامش برای مردم ایران حکم سیمرغ و عنقا را پیدا نمود .

از نظر نهایستی دورداشت که فقدان آرامش در طول تاریخ ایران

اطمئه شدیدی باساس علوم و ادبیات و بیکر فرهنگ ما وارد ساخت و سدرام پیشرفت صنایع دستی و هنری و مانع تراوش افکار حکماء و دانشمندان و سایر ارباب هنر گردید و اینگونه قضایا ایشانرا برای حفظ و حراست جان و بیم از مخاطرات احتمالی خانه بدوش بار آورده ، آثار آنان را باین ترتیب محو و نابود میگردانید .

حمله اسکندر ، تاخت و تاز عرب ، یورش مغول ، فتنه افغان و سایر قضایا و وقایع خونین و جان گدازی که در طی ازمنه متمادی از ناحیه همسایگان متوجه ایران و مردم این کشور گردیده ، جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که جامعه ایرانی را از کاروان ترقی و تمدن باز داشته و درعوض برای او مجموعه ای از این وقایع تلخ و سوانح خونین بنام تاریخ بیادگار باقی گذاشته است .

حمله عرب که آنرا میتوان بعد از یورش مغول بیرحمانه ترین مهاجمات در طول تاریخ ایران بشمار آورد مردم اواخر دوره ساسانی را که گرفتار کشمکشهای داخلی و اختلافات شدید مملکت و مذهبی بودند ، تکان سختی داد و ایشان را بتأمل و اندیشه ناگزیر ساخت .

مردم ایران پس از وقوع این حوادث دست اتفاق بهم داده و در راه تجدید مفاخر باستانی و شستن لکه تنگ از دامان وطن از هیچ نوع اقدام حتی بذل جان دریغ ننمودند .

در این هنگام خلفاء راشدین و اموی برای حفظ متصرفات وسیع اسلام و رتق و فتق امور سیاسی و اداری ایران و سایر بلاد با استفاده از عناصر ایرانی همت گماشتند و ایشانرا در رأس امور مهمه قرار دادند . ایرانیان

بدین ترتیب در دستگاه خلفاء راه یافتند و پس از آن برای اعاده استقلال و آزادی در کشور خود با حکمرانان عرب در ایران بنای مخالفت نهاده تا سرانجام با قیام ابو مسلم خراسانی موقتاً خلافت را از خانواده اموی بعباسیان که تظاهر بطرفداری از ایرانیان می نمودند انتقال دادند .

لیکن خلفاء عباسی پس از استقرار بنیان خلافت خود، از هیچگونه شکنجه و آزار نسبت بمعاریف و بزرگان و مقدسات مذهبی ایرانیان خود داری ننمودند ، چنانکه بر حسب فرمان منصور خلیفه عباسی ابو مسلم خراسانی مقتول گردید و آنگاه سایر خلفاء به بر انداختن خاندان برامکه و سهل و سایر خانواده های اصیل بزرگ ایرانی همت گماشتند .

ایرانیان که به پیچوجه حاضر بادامه حکومت عرب در ایران نبودند با روح فداکاری و جانبازی که از خصائص باستانی مردم این کشور بشمار میرود ، با قدرت عرب شدیداً بمبارزه برخاستند ، تا آخر الامر با تأسیس سلسله های طاهریان و صفاریان و غیره آغاز استقلال سیاسی ایران را فراهم کرده و آزاد مردان این کشور بآرزوی دیرین خویش نائل آمدند ، در طی ایام تسلط عرب در ایران ساکنین نواحی گزرگان ، مازندران ، گیلان ، خراسان ، سیستان بعلت دوری از حوزه فرمانروایی عرب و دلاوری و شمشیر زنی مردم این صفحات بحفظ عادات و زبان و رسوم باستانی خویش بذل مساعی نمودند و بالاینکه غالب ایرانیان گوی فصاحت و بلاغت را در زبان عرب از برجستگان این قوم ربوده بودند مع الوصف ترویج زبان ملی و رسوم و آئین قدیمی خود را وجهه همت خویش قرار داده و از آنجائیکه حکومت عرب در ایران حکومتی نبود که بتواند بر

قلوب ایرانیان فرمانروائی کند و یا موفق به انحراف روح ملی ایرانیان گردد لذا با تأسیس حکومت‌های ایرانی که وجودشان مایه مباهات تاریخ کشورماست بقدرت و نفوذ عرب در ایران بکلی خاتمه داد .

اما پس از برافتادن نفوذ و قدرت عرب از ایران و استیلاء پادشاهان این کشور بر خلفاء و دارالخلافه ایشان دیری نپائید که زمام امور این کشور بدست گروهی از سرداران ترك نژادیکه كه ابتدا در دربار سامانیان در ردیف غلامان روزگار بسر میبردند قرار گرفت و سلسله‌هایی بنام غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان در ایران بوجود آمد و عاقبت بشرحی که خواهیم دید با روی کار آمدن این دولتهای غیر ایرانی حمله خانمانسوز مغول بایران آغاز گردید .

در نتیجه یورش چنگیز و حمله اعوان و انصارش باین کشور مدت سه قرن یعنی از انقراض خوارزمشاهیان تا تأسیس سلسله صفویه ایران لگد کوب لشکریان مغول قرار گرفت ، شهرهای بزرگ و بلاد معظم سوخت و باخاك یکسان شد ، ملت بتیغ بیدریغ مغول گرفتار آمد ، گنجینه های علم و ادب ، قصور عالی و ساختمانهای باشکوه ، مساجد و مدارس و ابنیه و آثاریکه حاکی از سرپنجه هنرآمیز معماران و هنرمندان این سرزوبوم بود بکلی منهدم گردیده و برای همیشه محو و نابود شدند و باین ترتیب ایران تامدت سه قرن گرفتار آتش بیداد و فتنه عظیم مغول شد .

تاریخ ایران بعد از اسلام

(فصل اول)

طاهریان

۲۰۶-۲۵۹

زارش
هارون الرشید در سال ۱۹۳ هجری در طوس
مقدمات تأسیس وفات نمود و فرزندش امین بجای وی بخلافت
سلسله طاهریان نشست و نیز مأمون برادر امین که از طرف مادر
با ایرانیان خویشاوندی داشت بر حسب وصیت
پدر بولیعهدی برادر معین شد . اما چون امین برخلاف وصیت نامه پدر
فرزند خود موسی را بدین مقام برگزید ، از اینرو یکرشته محارباتی
میان این دو برادر درمورد تعیین ولیعهد بوقوع پیوست .
مأمون که از طرف ایرانیان تقویت میشد سپاهی از هواخواهان
خود را بسرداری طاهر جهت جنگ با برادر خویش بخراسان فرستاد ،
و بالاخره سپاه امین در حوالی ری از قوای مأمون شکست سختی خورد و
علی بن عیسی بن ماهان فرمانده سپاه او بدست طاهر باسارت افتاده سپس

بقتل رسید و نیز امین هم که شکست بر او مسلم شده بود ناچار سر تسلیم
فرود آورد. اما طاهر بجان وی ابقاء ننموده، سرش را برید و آنرا خدمت
مأمون فرستاد (۱۹۸)

مأمون که از شجاعت و تهور فوق العاده طاهر بیمناک شده بود و از
طرف دیگر نمی توانست قاتل برادر خود را در جلو چشم خویش ببیند
لذا حکومت خراسان را با و گذاشت تا باین وسیله او را طاهر را از خود
دور کرده (۲۰۵) و ثانیاً وی را بظاهر پاداشی داده باشد.

طاهر ذوالیمینین
طاهر فرزند حسین بن مصعب خزاعی است که
در حدود سال ۱۵۹ هجری در پوشنگ ده فرسخی
هرات متولد گردید. پدر طاهر از مردان شجاع و
۴۰۶ - ۴۰۷

صاحب شهرت آن عصر بود و تقرب خاصی در دربار هارون الرشید داشت.
طاهر قبل از زد و خورد این دو برادر، در شام و بغداد حکمرانی
مینمود ولی چندی بعد به خواهری مأمون قیام کرد و فرماندهی سپاه او
را بعهده گرفت و پس از کشتن امین و جلوس مأمون بخلافت، بحکومت
خراسان منصوب شد.

طاهر از سال ۲۰۶ هجری بخراسان رفت و در آنجا پس از چندی
دعوی استقلال نمود و نام مأمون را از خطبه ها برانداخت. اما حکومت
مستقلانه او چندان نپاییده بدست یکی از گماشتگان مأمون بقتل
رسید (۲۰۷)

طاهر یکی از مردان متهور و وطن پرست ایران بشمار میرفت،
مورخین درباره لقب ذوالیمینین که با و داده شده عقاید مختلفی دارند چنانکه

ابوالفضل محمد حسین بیهقی صاحب تارینخ مسعودی می نویسد چون طاهر از طرف مأمون از مدینه به خدمت حضرت رضا مشرف شد و با دست چپ با حضرت بیعت نمود حضرت علت بیعت او را بادست چپ جویا شد، طاهر در پاسخ گفت دست راست من در خدمت مأمون است . حضرت رضا هنگامیکه نزد مأمون موضوع این نوع بیعت طاهر را در میان نهاد، مأمون گفت « ای امام این نخستین دستی بود که بدست مبارک تو رسید و من آن چپ را راست نام کرده ام » باین ترتیب طاهر بلقب ذوالیمینین معروف گردید .

گروهی دیگر بر آنند که چون طاهر در جنگ ری با دو دست شمشیر میزد ، ذوالیمینین لقب یافت .

طالجه بن طاهر
۴۰۷ - ۴۱۳
پس از مرگ طاهر حکومت خراسان از طرف مأمون بطلحه پسر طاهر تفویض شد .
در زمان حکمرانی طلحه چند بار حمزه خارجی سریشورش گذاشت و در متصرفات طاهریان بتاخت و تاز پرداخت تا عاقبت طلحه با وی مصاف داده او را بقتل رسانید .
طلحه در سال ۲۱۳ درگذشت و برادرش عبدالله از طرف مأمون بجانشینی وی انتخاب گردید .

عبدالله بن طاهر
۴۱۳ - ۴۳۰
عبدالله قبل از آنکه بحکومت خراسان برسد در زمره سرداران معروف مأمون قرار گرفته بود و چون در غالب جنگها از خود رشادت و دلآوری خاصی نشان میداد بحکومت مصر و شام منصوب گردید و بعد

از مرک برادر در خراسان به حکومت رسید .

عبدالله مردی قانون دان و اهل فضل و دانش بود گویند بفرمان او کتابی در اطراف قوانین تدوین یافت و مردم باطاعت و اجرای دستورات آن ناگزیر شدند .

در زمان حکومت وی دو نفر از خلفای عباسی یعنی ماهون و برادرش معتصم وفات نمودند و در زمان خلافت واثق بود که عبدالله درگذشت (۲۳۰)

طاهر بن عبدالله
روزگار بسر میبرد از طرف واثق به حکومت
۴۴۸ - ۴۴۰

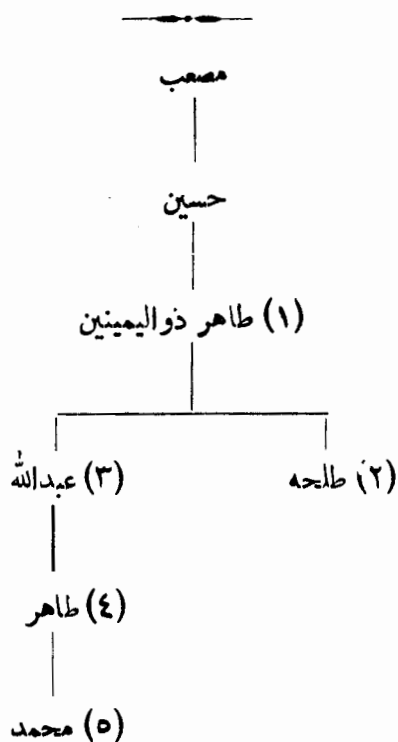
خراسان منصوب گردید . در طی مدت ۱۸ سال حکومت طاهر جز چندزد و خورد مختصر واقعه مهمی رخ نداد . مورخین طاهر را بنیکی یاد نموده و او را بعدل و انصاف متصف نموده اند .

بعد از مرک طاهر مستعین خلیفه عباسی حکومت محمد بن طاهر و خراسان را بفرزند طاهر یعنی محمد تفویض نمود انقراض سلسله طاهریان محمد حاکم نالایق و بی تدبیری بود چنانکه سرانجام مردم خراسان از رفتار او بتنگ آمده ، سر بشورش گذاشتند و نیز یعقوب لیث را که در آن موقع قدرت و شهرتی بهم رسانیده بود در حمله بخراسان برانگیختند .

یعقوب بشرحی که بعداً خواهد آمد پس از استیلاء بر هرات عازم

خراسان گردیده نیشابور را در سال ۲۵۹ بتصرف در آورد ، آنگاه
آخرین حکمران طاهریان را بزندادان افکند و باین ترتیب حکومت
طاهریان را منقرض ساخت .

شجره نسب طاهریان



اسامی که جلو آنها عدد گذاشته شده بترتیب نام کسانی است که در خراسان
بحکومت رسیده اند .

☆ (فصل دوم) ☆

صفاریان

(۴۴۷ - ۴۹۴)

مؤسس سلسله صفاریان یعقوب لیث صفاری بود
که در دهی باسم قرنین^۱ متولد گردید .
یعقوب در ایام جوانی مانند برادرانش عمرو و
طاهر و علی و به تبعیت از پدر در سیستان روی گری میکرد ولی از آنجائی
که نظری بلند و همتی عالی داشت ، بزودی از ادامه این شغل منصرف
گردید و در صف عیاران و راهزنان قرار گرفت و نیز چون آنچه از این راه
بدست میآورد با دوستانش میخورد ، میان رفقا و همداستان خود محبوبیت
خاص و مقام ارجمندی حائز گردید .
یعقوب با اتفاق برادر خود عمرو چندی بعد یعنی در سال ۲۳۲ هجری
بیاری صالح بن نصر که قدرت و قوتی بهم رسانیده بود قیام کرد و شهر
بست^۲ را بتصرف درآورد آنگاه زمینه حکمرانی صالح را در سیستان
فراهم ساخت .

۱- (دريك منزلی مشرق زرنك كرسی نشین سیستان)

۲- (بین هرات و غزنین و سیستان)

یعقوب با برادرانش چندی در خدمت صالح روزگار بسر برد لیکن چیزی نگذشت که برسر پاره‌ای اختلافات کار یعقوب با صالح بجنك کشید و در این جنك صالح شکست خورد و مردم سیستان هم با درهم بیعت نموده وی را بحکومت برگماشتند و یعقوب نیز به سپهسالاری درهم منصوب شد .

اما درهم مردی ضعیف النفس و بی کفایت بود و یعقوب برخلاف او از نعمت شجاعت و سخاوت بهره وافر داشت و بهمین مناسبت پیوسته بر تعداد هواخواهان وی افزوده شد و محبوبیت و اشتیاق فوق العاده‌ای در میان مردم سیستان پیدا نمود . درهم چون استقبال مردم را از یعقوب بدید برسر حسد آمد و قصد جان وی را کرد . یعقوب از این امر مطلع گردیده با درهم بجنك پرداخت و او را باسارت در آورد (۲۴۷) و خود پس از تصرف سیستان بامیری آن شهر منصوب گردید .

یعقوب لیث

۲۴۷ - ۲۶۵

یعقوب پس از آنکه بامارت سیستان رسید جنگهای داخلی
 نخست بجنك با درهم که هنوز صاحب نفوذ و قدرتی
 یعقوب لیث بود پرداخت و او را بکلی منهزم گردانید و جمع
 کثیری از سپاهیان را باسارت در آورد و
 آنگاه متوجه صالح بن نصر که پادشاه کابل باوای همدستان شده بود

گردید .

یعقوب، پادشاه کابل را مقتول و صالح را اسیر و غنائم هنگفتی بدست آورد . و همینکه از جانب درهم و صالح آسوده خاطر شد متوجه کرمان و پوشنگ و هرات گردید و پس از تسخیر آنصفتحات آهنگ خطه فارس نمود و در سال ۲۵۵ بشیراز وارد شد و در آنجا غنائم زیادی بچنگ آورد .

یعقوب مجدداً در سال ۲۵۷ بقصد فتح و ضبط فارس بشیراز حرکت نمود . لیکن برادر خلیفه که موفق نام داشت چون از اشتهار فوق العاده و روز افزون یعقوب بهراس افتاده بود لذا بر حسب فرمان خلیفه از حرکت یعقوب بدانصوب ممانعت بعمل آورد و ضمناً حکومت بلخ و طخارستان و کرمان و هرات و کابل و سیستان را رسماً بوی وا گذاشت .

یعقوب بمنظور فتح خراسان و برانداختن طاهریان
انقرض طاهریان
و فتح خراسان پیوسته در پی بهانه میگشت، تا اینکه عبدالله بن محمد

بن صالح بادو برادر خود بادعای امارت برخاسته در سیستان بر یعقوب بشورید، یعقوب بچنگ باوی قیام نموده ولی عبدالله و برادرانش بخراسان گریختند . یعقوب این مسئله را بهانه قرار داد و بمصرفات طاهریان رو آورد و همینکه یعقوب بر نیشابور استیلا یافت چنانچه در فصل پیش گفتیم جمعی از بزرگان آنشهر وی را بدستگیری محمد بن طاهر امیر طاهری تشویق نمودند، آنگاه بدستور یعقوب محمد را با جمعی از بستگانش اسیر نموده بزندان افکندند و بدینوسیله سلسله طاهریان منقرض گردید و اسباب استحکام سلسله صفاریان بیش از

بیش فراهم شد .

یعقوب پس از تسخیر خراسان برای تصرف کرگان و طبرستان مدتها با حسن بن زید داعی کبیر (خاکم سلسله علویان) دیرانه بجنگ پرداخت و کرگان و طبرستان را از دست وی بیرون آورد و عبدالله بن محمد بن صالح را که به حسن بن زید ملتجی شده بود دستگیر نمود و با دوبرادرش بقتل رسانید . اما چندی نگذشت که این دو ناحیه مجدداً بدست حسن افتاد و یعقوب چون در خود یارای مقاومت ندید از تصرف آن خطه چشم پوشید .

یعقوب که همواره در سر فکر استقلال ایران را

جنگ یعقوب	پرورش میداد و آرزوی جزرهائی میهن از قید
با خلیفه معتمد	اسارت بیکانکان نداشت و حاضر نبود بیش از
این موطن خود را در دست دیگران ببیند .	

ابتدا با سپاهی فراوان متوجه خوزستان گردید و پس از تصرف آن حدود بطرف بغداد پیش راند .

خلیفه معتمد (۲۴۶ - ۲۷۹) نماینده ای نزد یعقوب فرستاد تا وی را

از حرکت بسوی عراق مانع گردد اما یعقوب بنمایند معتمد توجهی ننموده و اظهار کرد برای دیدار خلیفه عازم بغداد است ، خلیفه بمحض وقوف به مقصد یعقوب بجمع آوری سپاه پرداخته سپس جلوی سپاه وی شتافت این دو سپاه در محلی بنام دیر العاقول (در مشرق دجله بین بغداد و مدائن) یکدیگر تلافی نموده ، جنگ سختی در گرفت (۲۶۲) در ابتدای محاربه فتح نصیب یعقوب گردید ولی خلیفه چون شکست بر سپاهش محسوس شد

و نیز حریف را زورمند و قوی پنجه یافت بحیله مبادرت نموده آب دجله را بروی سپاه یعقوب بر گردانید . یعقوب ناچار به مراجعت گردید و در جندی شاپور خوزستان بتقویت و جمع آوری سپاه پرداخت . ولی اجل مهلتش نداد و در سال ۲۶۵ در همانجا بمرض قلنج در گذشت .

اعلیت یعقوب
در تاریخ

یعقوب را باید در زمره مردان بزرگ ایران بشمار آورد که رشیدانه برای نجات وطن و تحصیل استقلال حقیقی ایران قیام نمود و شخصاً

بجنگ با خلیفه مبادرت ورزید و بخاطر بیرون نمودن ایران از زیر سلطه بیگانگان دمی را آرام نگرفت . یعقوب علاقه فراوانی بسپاهیان مبذول مینمود و کوشش زیادی در راه تقویت آنها مصروف میکرد . وی چنانکه مورخین نوشته اند مردی سیاس و دوراندیش و عاقل و شجاع بود گویند با اراده و عزم آهنینی که داشت تا با آرزوی خویش نائل نمیکردید آرام نمیکرفت .

یعقوب را بادیات علاقه خاصی بود و در زمان وی زبان فارسی نصیجی گرفت و ادبیات باستانی رونقی یافت ، نخستین شهر بزبان فارسی در زمان یعقوب و بوسيله محمد بن وصیف سگزی (منشی یعقوب) سرائیده شد .

گویند هنگامیکه یعقوب در بستر بیماری آرمیده بود ، نماینده ای از جانب خلیفه با نامه داور بر استمالت و عذرخواهی نزد وی آمد و یعقوب را باتحاد و اتفاق و صفا و وفا با خلیفه فراخواند . یعقوب همینکه نامه را خواند فرمان داد تا اندکی نان و تیره و پیاز و ماهی نزد وی آورده و

سپس رو به نماینده خلیفه کرد و گفت برو بخلیفه خود بگوی من مردی روی گر زاده‌ام از پدر روی گری آموخته‌ام ، خوراك من نان جوین و و ماهی و پیاز و تره بوده است و آنچه اکنون مینگری از راه مردانگی و شمشیر زنی بدست آورده‌ام نه از طریق میراث و دوستی با خلیفه . اگر مردم خلیفه را آسایشی حاصل خواهد شد و اگر مساندم سروکار خداوند تو باین شمشیر است .

اما خلیفه قبل از استماع گزارش نماینده خود ، خبر مرڪ یعقوب را شنید و بدین ترتیب از خطر بزرگی نجات یافت .

عمرو ولیث

(۴۶۵ - ۴۸۷)

عمرو ولیث بعد از مرڪ برادرش از طرف خلیفه
جنگ عمرو با خجستانی ورافع بن هرثمه جانشین گردید . وی در ابتدای امر دشمنی با
خلیفه را صلاح کار خود ندانست و با او از در
دوستی داخل شد خلیفه پیاس این حق شناسی کلیه متصرفات یعقوب را بانضمام
کلاتری بغداد بوی وا گذاشت .

عمرو پس از چندی ، گرفتار طغیان احمد بن عبدالله خجستانی
که یاری علی برادر عمرو در نیشابور سربشورش گذاشته بود گردید
ولی در جنگی که عمرو با علی و خجستانی نمود شکست خورد و بهرات
گریخت .

احمد بن عبدالله خجستانی مدتی در پی تسخیر هرات و سیستان

بتاخت و تاز پرداخت و بامدعیان بزد و خورد مشغول گردید . سرانجام در سال ۲۶۸ بدست غلامانش بقتل رسید .

عمرو پس از آنکه از جانب خجستانی آسوده خاطر شد گرفتار فتنه دیگری از ناحیه رافع بن هرثمه گردید . بدینجهت عمرو پس از پرداخت مالیات عقب افتاده فارس بخلیفه و رفع نقاهتی که در اثر عدول در پرداخت مالیات بخلیفه راه یافته بود عازم خراسان گردید و از آنجا برای دستگیری رافع بمحاصره هرات همت گماشت . ولی رافع از آنجا بنیشابور گریخت و عمرو بتعاقب وی پرداخته نیشابور را در سال ۲۷۱ از چنگ رافع بیرون آورد سپس رافع عازم خوارزم گردید و در آنحوالی بدست یکی از عمار عمرو بقتل رسید ، عمرو سر رافع را باتحف و هدایای زیاد خدمت خلیفه المعتضد بالله فرستاد و از ایشان الحاق ماوراءالنهر را بمتصرفات خود نمود . خلیفه تقاضای عمرو را پذیرفت اما در نهان نماینده ای نزد اسمعیل بن احمد سامانی حاکم ماوراءالنهر فرستاد و او را بدشمنی و مخالفت با عمرو دعوت نمود .

خلیفه المعتضد که از قدرت روز افزون عمرو
جنگ عمرو با
اسمعیل سامانی واقفدار دولت سامانیان دچار بیم و هراس فوق-
العاده ای شده بود و چون موفقیت را در تضعیف
این دوامیر دانست و لذا یکی را برضد دیگری برانگیخت و آتش جنگ
را بین ایشان شعله ور نمود .

عمرو لیث بر حسب دستور خلیفه در سال ۲۸۶ بماراءالنهر جهت
جنگ با اسمعیل و تصرف آن سامان حرکت نمود . ولی اسمعیل که از

مدتها پیش وقوع چنین حادثه‌ای را پیش‌بینی مینمود و خود را برای جنگ با عمرو آماده میکرد با سپاهی عازم دفع وی گردید اسمعیل پس از جنگ مختصری عمرو را با سارت درآورده (۲۸۷) او را نزد خلیفه معتضد در بغداد فرستاد عمرو مدت یکسال در زندان خلیفه بسر برد تا در سال ۲۸۹ در گذشت .
مورخین عمرو را بنیکی یاد نموده و از همت بلند

صفات عمرو

و مردانگی و سیاست و اخلاق وی داستانها نوشته اند . گویند چهار خزینه در اختیار وی بود که هر کدام را برای مصارف لازم اختصاص میداد . در کشورداری و لشکر آرائی واحداث ابنیه و آثار و تجمل و مال و منال و شکوه دربار باید عمرو را بی نظیر در عصر خود دانست .

بامرك عمرو لیث میتوان گفت که اساس خاندان صفاری یکباره از هم پاشیده شد . گرچه بعد از او تا مدتی چند نفر از خاندان صفاری بحیات این سلسله ادامه دادند ، لیکن بوجود آنها اهمیتی را مترتب نمیتوان شد زیرا آنچه از این سلسله حائز اهمیت است وجود این دو برادر و اقدامات میهن پرستانه و افکار بلند و همت عالی ایشان میباشد ، ^{۱/۴}

بعد از مرك عمرو نوه او را که طاهر بن محمد جانشینان عمرو لیث و ^{۱/۴} اقرض سلسله صفاریان نام داشت بامارت برگزیدند (۲۸۷) طاهر در ابتدا بجنگ با عامل خلیفه در فارس مبادرت نمود و او را منهزم کرد . آنگاه بخوزستان رفت تا انتقام شکست یعقوب را از خلیفه بگیرد . خلیفه همینکه از این امر آگاه شد اسمعیل سامانی را بجنگ با او تحریک نمود . اسمعیل سرانجام بر طاهر غلبه یافت و او را ببغداد فرستاد (۲۹۶) .

بعد از طاهر چندی لیث و ابوعلی محمد بحکومت پرداختند ولی حکومت ایشان باتسخیر سیستان بدست احمد بن اسمعیل سامانی خاتمه پذیرفت (۲۹۸).

احمد بن اسمعیل مدتی حکومت سیستان را بیکی از سرداران خود سیمجور دواتی وا گذاشت چندی هم ابو جعفر احمد بن محمد کد با خاندان صفاری بستگی داشت و خلف بن احمد صفاری که آخرین شاهزاده صفاریان می باشد باقیمانده متصرفات این سلسله را اداره مینمودند .
خلف بن احمد صفاری چون مادرش بانو دختر عمرو لیث صفاری بود مورخین وی را امیر خلف بانو نیز خوانده اند .

خلف مدتی را باداماد خود طاهر بن الحسین بزدو خورد پرداخت و آخر الامر چون کاری از پیش نبرد از منصور بن نوح حاکم سامانی کمک طلبید . وی سپاهی در اختیار او گذاشت و بدین ترتیب سیستان که مدتی در اختیار طاهر بود بدست خلف مفتوح گردید .

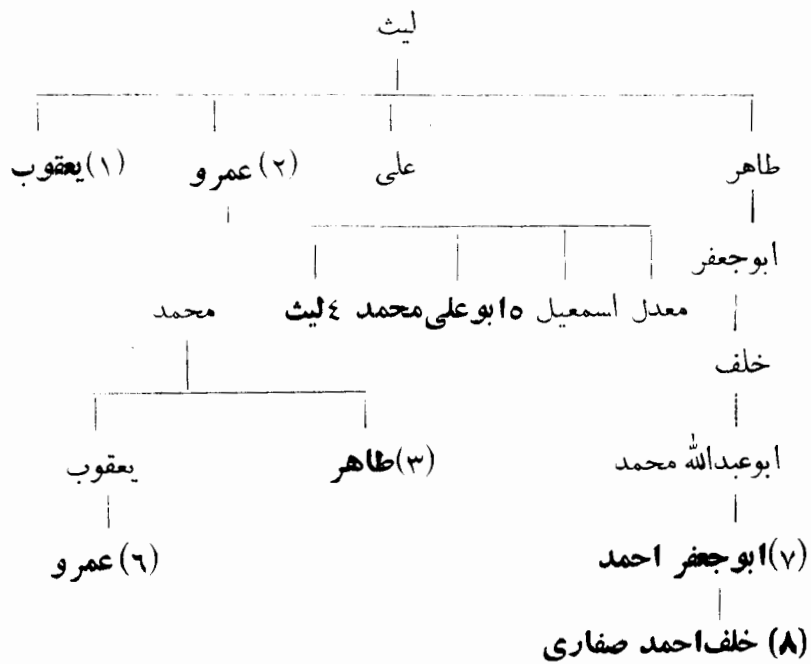
اما طاهر که مجدداً سر بشورش نهاد و سیستان را در حیطه اختیار خویش در آورد ، خلف ناچار از منصور کمک خواست ولی قبل از آنکه نیروی امدادی او برسد طاهر در گذشت و پسرش حسین چون در خود یارای مقاومت ندید سر تسلیم فرود آورد و سیستان را بخلف وا گذاشت .

در زمان حکمرانی نوح بن منصور مجدداً بر سر پاره ای اختلافات میان حسین بن طاهر و خلف بن احمد جنک آغاز گردید . نوح برای رفع اختلاف بین این دو امیر ، سیمجور را با سپاهی روانه جنک با خلف گردانید تا با کمک حسین بن طاهر باین غائله خاتمه دهد اما چون سیمجور که با خلف سابقه الفتی داشت ، راه تصرف سیستان را برخلف باز نمود

حسین بن طاهر چون کار بر این منوال دید باخلف از در دوستی داخل شد و بدین ترتیب تاملتی بین این دو امیر صلح و صفا برقرار گردید.

فرزند خلف که طاهر نام داشت در سال ۳۸۷ بفرمان پدر بهستان لشکر کشید و آنجا را از بغراجق برادر سبکتکین بگرفت. بغراجق هم بتحریرک سلطان محمود عازم تسخیر قهستان گردید ولی بدست طاهر بقتل رسید سلطان محمود غزنوی که پیوسته در فکر انتقام بود و همواره در پی فرصت میگشت عمل ناشایسته‌ای که از خلف سرزد ویرا بقصد برانداختن صفاریان آماده کرد.

توضیح آنکه خلف در سال ۳۹۲ طاهرا بولیعه‌دی انتخاب نمود و خود بعبادت و گوشه نشینی پرداخت ولی بزودی از کرده خود پشیمان گردیده بحیله پسر را کشت. امراء و بزرگان از کار ناپسند وی آزرده شدند و سلطان محمود غزنوی را بدفع خلف و تصرف سیستان و گرفتن انتقام از وی برانگیختند. سلطان محمود از فرصت استفاده نموده، سیستان حمله برد. خلف هم پس از مختصر پایداری تسلیم وی گردید (۳۹۳). سلطان محمود او را با بستگانش بخراسان فرستاد و بدین ترتیب بساط سلطنت صفاریان برچیده شد.



☆ (فصل سوم) ☆

سامانیان

(۴۷۹ - ۴۸۹)

مقدمات کار سامانیان
نسب حکام سلسله سامانی بدبهرام چوینهمیرسد
بهرام چوینهم از سرداران معروف ایران در زمان
پادشاهی هرمزد چهارم و خسرو پرویز (از سلاطین ساسانی) بشمار میرفت .
جد این سلسله سامان خداه (خدای خانواده) میخواندند . سامان
خداه در جوانی بشغل ساربان در ماوراءالنهر روزگار میگذرانید ولی پس
از چندی مانند یعقوب بعیاری پرداخت و پس از آن شهر چاچ را باختیار
خویش در آورده و بعد از جانب والی خراسان بحکومت بلخ منصوب
گردید .

سامان ابتدا دین زردشتی داشت ولی بوسیله **اسد بن عبد الله** مبلغ
دین اسلام و والی خراسان بدین اسلام درآمد و بهمین سبب پسر خود را
اسد نامید .

فرزندان اسد عبارت بودند از نوح ، احمد ، یحیی ، الیاس که از
طرف مأمون اولی بحکومت سمرقند و دومی بحکومت فرغانه و سومی
بحکومت چاچ و چهارمی بحکومت هرات منصوب گردیدند .

احمد از دیگران لایقتر بود و نیز هفت پسر داشت که بزرگترینشان

نصر بجانشینی پدر انتخاب گردید و در سال ۲۶۱ در زمان خلافت معتمد بامارت تمام ماوراءالنهر رسید ضمناً حکومت بخارا را برادر خود اسمعیل وا گذاشت .

اسمعیل و نصر مدتی در ماوراءالنهر حکومت کردند لیکن بدانندیشان بقتنه جوئی برخاسته از اسمعیل نزد نصر سعایت بردند و اسمعیل که بارافع بن هرثمه سابقه الفتی داشت بدخواهان چنان جلوه دادند که وی بهمراهی رافع قصد خروج و برانداختن نصر را در سر می پروراند . بهمین جهت جنگ سختی بین دو برادر در حوالی بخارا اتفاق افتاد (۲۷۵) در این جنگ نصر مغلوب و اسیر شد ولی اسمعیل برادر را آزاد نمود و مجدداً وی را بتخت سلطنت نشانید و نزد او بخدمت پرداخت ولی نصر در سال ۲۷۹ در گذشت و کلیه متصرفاتش بانضمام سمرقند باختیار اسمعیل درآمد .

اسمعیل بن احمد سامانی

(۲۷۹ - ۲۹۵)

اسمعیل بن احمد مؤسس سلسله سامانی بود که در سال ۲۷۹ هجری بعد از مرگ برادر خود نصر بحکومت ماوراءالنهر رسید . متصرفات اسمعیل در جنگ با توران زمین رو بتوسعه گذاشت و غنائیم زیادی از اینراه بدست آورد . این حاکم چنانچه در تاریخ صفاریان خواندیم ، بتحریرک خلیفه معتضد بجنگ با عمرو لیث همت گماشت و سرانجام او را باسارت در آورد . سپس مدتی را بجنگ با حکام طبرستان مشغول گردید و چنانکه در تاریخ علویان بتفصیل خواهد آمد ، در جنگی که بین اسمعیل و محمد بن زید علوی اتفاق افتاد ، محمد زخم مهلکی برداشت و در اثر همان زخم

در گذشت (۲۸۷) و بدین ترتیب گرگان و طبرستان جزء متصرفات سامانیان درآمد .

چندی بعد محمد بن هارون سردار معروف اسمعیل راه عصیان در پیش گرفت و دعوی استقلال نموده با حسن بن علی ملقب بناصر کبیر و چندتن از بزرگان گیلان متحد گردید و با حاکم طبرستان که ابوالعباس سامانی نام داشت بجنگ پرداخت . در دفعه نخست ابوالعباس شکست خورد اما بار دوم حاکم طبرستان بحیله ای مبادرت ورزیده محمد بن هارون را دستگیر و او را بخارا تبعید نمود و باین طریق مجدداً گیلان بتصرف ابوالعباس درآمد وری وقزوین ضمیمه متصرفات اسمعیل گردید.

بالجمله اسمعیل حدود متصرفات خود را توسعه بخشید و قوام و درامی برای این سلسله فراهم گردانید . مورخین اسمعیل را از لحاظ شجاعت و مردانگی مدح بسیار نموده اند . از نظر جنگجویی وی را سالار غازی و از راه مردم داری و انصاف امیر العادل لقب دادند . پس از مرگش به امیر مانی معروف گردید . از وزراء معروف این پادشاه ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی است که در فضل و دانش مقام ارجمندی را دارا بود .

اسمعیل پس از ۱۶ سال سلطنت در سال ۲۹۵ هجری در گذشت و پسرش ابونصر احمد بجانشینی وی انتخاب گردید . (۱۸)

X **ابو نصر احمد بن اسمعیل**
(۲۹۵ - ۳۰۱)

بعد از مرگ اسمعیل فرزندش ابونصر احمد بجانشینی وی انتخاب شد . در ابتدای سلطنت ابونصر شورشی در بخارا برخاست که برفع آن

همت گماشت . سپس عازم سمرقند گردید تا فتنه‌ای که در آنجا بوسیله **اسحق بن احمد** (عم خود) برپا شده بود خاموش نماید . ابونصر پس از توفیق در این امر بجانب ری شتافت و از طرف خلیفه بحکومت آنجا برگزیده شد . سپس ابوالعباس سامانی حاکم طبرستان را که راه خطا می‌پیمود از کار برکنار نمود اما چون جانشین وی مردم را بشورش واداشت لذا امیر ناگزیر شد تا ابوالعباس را مجدداً بحکومت آن سامان منصوب سازد ابوالعباس تا سال ۲۹۸ در این مقام باقی بود و پس از مرگش **محمد صعلوک** از طرف ابونصر بجانشینی وی انتخاب گردید .

در این هنگام حسن زید علوی باتفاق پسر خود ابوالحسین احمد برای راندن محمد صعلوک بطبرستان آمد در جنگی که بین ایشان بوقوع پیوست محمد شکست خورد و در نتیجه طبرستان ضمیمه متصرفات علویان گردید .

ابونصر برای تصرف طبرستان و دستگیری حسن زید علوی سپاهی روانه آنجا نمود ، ولی ناچار قوای اوکاری از پیش نبرده ناچار به مراجعت شد .

ابونصر خود آهنگ طبرستان و گوشمال حسن را نمود ولی در همین اوان در شکار گاهی بدست غلامانش بقتل رسید (۳۰۱) و پس از قتلش امیر شهید لقب یافت .

از آن **نصر بن احمد سامانی**

(۳۰۱ - ۳۲۱)

بعد از امیر شهید پسرش نصر بن احمد جانشین وی گردید و چون

بیش از ۸ سال نداشت **ابو عبدالله جیهانی** که مردی دانشمند و فاضل بود وزارت او را بعهده گرفت .

در ابتدای سلطنت نصر منصور بن اسحق سامانی در خراسان سربه - شورش برداشت و چندی بعد حسین مرو رودی بر ضد حکومت سامانیان قیام کرد و سرانجام این دو فتنه جو از قوای نصر شکست خورده و کار آنها پایان یافت .

پس از آن نصر گرفتار قیام حسن بن قاسم داعی صغیر (از حکام سلسله علوی) که در سال ۳۰۸ بخیا ل تسخیر خراسان یکی از سرداران خود را لیلی بن نعمان نام داشت بنیشابور فرستاده بود گردید . لیکن جمع کثیری از سپاهیان حسن دستگیر و نیز لیلی بن نعمان با سارت اقتاد و در سال ۳۰۹ بقتل رسید . چندی بعد ماکان کا کی سردار معروف مرداویج بنای تجاوز بمتصرفات سامانی گذاشت و با دشمنان نصر بن احمد متحد گردید . نصر برای تنبیه ماکان ابوعلی احمد پسر امیر محمد چغانی را بجنک وی فرستاده محاربات سختی در حوالی ری رخ داد که با وجود رشادت فوق العاده ماکان، سرانجام وی با سارت افتاده در همان سال بقتل رسید و نصر بدین وسیله از آخرین انقلابی که بر ضد حکومت او آغاز گردیده بود آسوده خاطر شد .

روی هم رفته در اثر کاردانی ابو عبدالله جیهانی و کفایت و تدبیر ابو الفضل بلعمی و لیاقت و جنگجوئی حکام و سرداران او مانند ابوبکر محمد بن چغانی و پسرش ابو علی احمد و قرائکین ترک و سیمجور دواتی ، دولت سامانی در عصر وی قدرت فوق العاده ای بدست آورد و متصرفات وسیعی تحصیل نمود و با وجود اینکه دشمنان نصر کوچکترین فرصتی را در راه

تضعیف سامانیان از دست نمیدادند معذلک قدرت سامانیان در عصر ابو بحد کمال خود رسید .

نصر مدتی را هم با حکام آل زیار بجنک پرداخت و در نتیجه شهرهای قم و قزوین و کرج و همدان و زنجان را بمتصرفات خود بیفزود و حوزه فرمانروائی خود را تا حدود عراق توسعه داد . نصر گذشته از تدبیر مملکت داری و سیاست مردم خواهی ، علاقه خاصی بادییات مبذول مینمود و مقدم ارباب علم و دانش را گرامی میداشت . شعرای معروف مساند رود کی و شهید بلخی و دانشمندانی نظیر ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی معاصر وی بوده و در دربار نصر روزگار بسر میبردند .

نصر در اواخر عمر بمرض سل مبتلا گردید و در سال ۳۳۱ پس از ۳۰ سال سلطنت بدرود حیات گفت .

نوح بن نصر

(۳۳۱ - ۳۴۳)

بعد از نصر پسرش نوح اول بسلطنت رسید . در ابتدای حکومت وی ابوعلی چغانی که بفرمان نوح از حکومت خراسان معزول شده بود بنای مخالفت را گذاشته و پس از آنکه مدتی را با سپاه نوح بزد و خورد مشغول گردید ، سر باطاعت نهاد .

نوح مدتی حکومت خراسان را بمنصور بن قراتکین وا گذاشت . وی تا سال ۳۴۰ حکمران آن سامان بود و پس از مرگش مجدداً ابوعلی چغانی از طرف امیر سامانی بحکومت خراسان منصوب شد .

در این هنگام وشمگیر (۳۲۳ - ۳۵۷) حکمران سلسله آل زیار

برای جلوگیری از تجاوزات رکن الدوله (۳۲۲ - ۳۶۶) حاکم سلسله آل بویه بخراسان نزد امیر نوح رفت و از وی سپاهی بسرداری ابوعلی گرفت تا بارکن الدوله بجنگ پردازد ، ولی این سپاه کاری ازپیش نبرد و باینکه نوح مکرراً بحمايت ازوشمگیر برخاست اماچون بین ابوعلی و رکن الدوله سازشی برقرار شده بود از اینرو اقدامات امیر سامانی مؤثر واقع نگردید و نوح هم چون کار را بدین منوال دید ابوعلی را از حکومت خراسان و سپهسالاری لشکر معزول نموده ، ضمناً وشمگیر را بجنگ وی فرمان داد . ابوعلی بهمدستی رکن الدوله بجنگ باوشمگیر شتافت و پس از جنگ سختی وشمگیر را شکست داده ، ری و طرستان و گرگان را بتصرف درآورد . درهمین ایام بود که نوح پس از ۱۲ سال سلطنت در سال ۳۴۳ در گذشت .

عبدالمک بن نوح

(۴۴۳ - ۴۵۰)

بعد از نوح فرزندش عبدالمک اول بسلطنت رسید و منصور بن محمد عزیر را بوزارت خویش برگزید و بکر را سپهسالاری خراسان داد . ابوعلی چغانی که شرح عملیاتش قبلاً بیان شد مجدداً بکمک رکن الدوله و با پشتیبانی خلیفه طایع بادعای حکومت خراسان برخاست و اسباب اخلال دولت سامانی را فراهم کرده تا ۳۴۴ که تاریخ مرگ اوست مکرراً باسپاه عبدالمک بجنگ پرداخت ابوعلی همینکه در سال ۳۴۴ در گذشت عبدالمک عازم بخارا گردید تا بشکایات مردم آنسامان که از ظلم بکر حاکم آنجا بتنک آمده بودند رسیدگی نماید .

این حاکم پس از آنکه عبدالملک ببخارا رسید بخدمت پادشاه سامانی آمد و اظهار عبودیت کرد ولی در همان اثنا باشاره عبدالملک و بدست البتکین حاجب مقتول گردید (۳۴۵) و ابوالحسن سیمجور ازطرف امیر سامانی بسپهسالاری خراسان گماشتد شد .

عبدالملک، منصور بن محمد را پس از چندی از مقام وزارت خلع و ابوجعفر محمد عتبی را که از مردان کاری ولایق بود بجای وی برگزید . ابوجعفر که پیوسته مرجع خدمات شایسته‌ای قرار میگرفت و اقدامات مفیدی در زمینه بقاء دولت سامانی انجام میداد مورد کینه اطرافیان امیر قرار گرفت و سرانجام در اثر سعایتی که از وی نزد عبدالملک بردند وی از مقام خویش معزول و ابومنصور یوسف بن اسحق بمقام وزارت منصوب گردید .

سپهسالاری خراسان چنانکه قبلا اشاره شد ازطرف عبدالملک به ابوالحسن سیمجور رسیده بود، ولی چون مردم از او نزد امیر شکایت بردند از اینرو وی از مقام خویش معزول و کار آنسامان بعهده ابومنصور عبدالرزاق که مردی لایق و دانشمند بود محول گردید اما البتکین که مردی خودخواه و متکبر بود نظر شاه را نسبت بوی مشوب گردانید و سرانجام امیر سامانی ابومنصور را معزول و ابوعلی محمد بن محمد بلعمی را بجای وی برگزید و البتکین را هم سپهسالاری خراسان داد و بدین ترتیب مدت‌ها امور سامانیان بدست این دومرد مشهور رتق و فتق میشد .

منصور بن نوح

(۳۵۰ - ۳۶۶)

منصور برادر عبدالملك و فرزند نوح اول است که بعد از برادرش بكمك ابوعلی بلعمی در سال ۳۵۰ سلطنت رسید .

البتکین که از غلامان ترك در بار حکام سامانی بود و در زمان حکومت عبدالملك سپهسالاری خراسانرا یافت ، چون بامنصور نظر خوبی نداشت ، بایداعوآزار اومبادرت کرد . امیر سامانی چون کاررا بدینمنوال دید سپهسالاری خراسانرا به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق وا گذاشت و ویرا مأمور دفع البتکین گردانید .

ابومنصور نه تنها در جنگ با البتکین کاری از پیش نبرد بلکه از رکن الدوله دشمن دیرین سامانیان برضد امیر سامانی طلب مساعدت نمود البتکین هم سپاهیان منصور بن نوح را در بلخ که مأمور تسلیم و انقیاد وی بودند شکست داد و در سال ۳۵۱ بشهر غزنین رفت و امیر آن شهر را مغلوب و ناحیه مزبور را مرکز حکمرانی خود قرار داد . ابوالحسن سیمجور در این هنگام از طرف منصور بن نوح به سپهسالاری خراسان منصوب و مأمور جلوگیری از عملیات رکن الدوله و تسلیم ابو منصور گردید .

قوای ابوالحسن سیمجور در حوالی قوچان با سپاهیان رکن الدوله و ابو منصور روبرو گردید و جنگ سختی بین این دو سپاه در گرفت . ابو- منصور با سارت افتاد و بدست یکی از غلامان سیمجور کشته شد . پس از آن ابوالحسن سیمجور باتفاق و شمشیر بجنگ رکن الدوله مشغول گردید

اما در همین ایام و شمشگیر بوسیله خوکی در شکار گاه از یا در آمد (۳۵۷) و سیمجور هم موقع را مغتنم دانسته باز کن الدوله بصلاح پرداخت و نیز او را مجبور نمود تا از دشمنی با سامانیان خودداری ورزد . بنا بر این میان دولتین سامانی و آل بویه صلح و صفا برقرار شد و نزاع و زد و خورد موقتاً پایان پذیرفت .

منصور پس از ۱۶ سال سلطنت در ۳۶۶ در گذشت . از وزراء معروف او ابوعلی بلعمی مترجم تاریخ طبری است که در سال ۳۵۲ آنرا بفرمان امیر سامانی از عربی بفارسی در آورد .

نوح بن منصور

(۴۶۶ - ۴۸۷)

بعد از منصور پسرش بنام نوح دوم جانشین شد این پادشاه ابوالحسین عتبی را که مردی دانشمند و عالی مقام بود وزارت داد و نیز ابوالحسن سیمجور را بحکومت خراسان و هرات برگماشت .

اما چون بین ابوالحسن سیمجور و ابوالحسین عتبی همواره بر سر کارها اختلافات شدیدی حکم فرما بود و با هم دشمنی فوق العاده ای داشتند بدینجهت ابوالحسن سیمجور بدسیسه عتبی از مقام خود معزول و حسام الدوله ابوالعباس تاش بجای وی انتخاب گردید (۳۷۱) و ابوالحسن سیمجور هم در سال ۳۷۸ در گذشت .

در این ایام ، حکومت سامانیان بموجب عدم تدبیر پادشاهان و تعویض پی در پی و بی مورد وزراء و حکام و خود سری و عصیان امراء و بزرگان راه زوال در پیش گرفت ، هر حاکمی در سر فکر استقلال پرورش میداد

ولایاتی چند از حیطه اقتدار سامانیان خارج شد . تشتت و تفرقه شدیدی بین سرداران سامانی بوجود آمد . غلامان ترک و رؤسای ایشان به ادعای استقلال و بقتنه جوئی برخاستند .

جانشینان البتکین هم در غزنین حکومتی تأسیس نموده و قدرت و نفوذ فوق العاده ای بهمرسانیدند .

در این هنگام نوح که از خود سری غالب حکام مخصوصاً ابو علی سیمجور (فرزند ابوالحسن سیمجور) سپهسالار خراسان بیمناک شده بود از سبکتکین جانشین و داماد البتکین برضاد و فائق سرداران معروف خود کمک خواست .

سبکتکین باپسرش محمود بماوراءالنهر آمد و بکمک امیر نوح شتافت و ابوعلی و فائق را نزدیک هرات شکست داد (۳۸۴) . این دوسردار بسختی از مرگ جان بدر برده ، بدربار فخرالدوله دیلمی (۳۳۶ - ۳۸۷) پناهنده شدند .

امیر نوح هم بیاس این خدمات سبکتکین را ناصرالدوله وپسرش محمود را سیفالدوله لقب داد و نیز سبکتکین را بجای ابوعلی که قبل از این طغیان سپهسالار خراسان بود منصوب ساخت .

ابوعلی و فائق چندی بعد مجدداً پادر جاده عصیان نهاده ، بتاخت و تاز برخاستند ، اما سرانجام از سبکتکین شکست خوردند . چنانکه فائق بدربار ایلک خان پادشاه ترکستان پناه برد و ابوعلی هم بدست سبکتکین در سال ۳۸۷ بقتل رسید و امیر نوح هم در همین سال در گذشت .

بالجمله در زمان این امیر هرج و مرج شدیدی در ارکان حکومت سامانیان رخنه کرد و مقدمات زوال و سقوط این سلسله از هر جهت فراهم

گردید و حکام و امراء داخلی نیز هر کدام بادهای امارت برخاسته و شورش و هرج مرجی شدید در متصرفات سامانیان بوجود آوردند . بدون تردید این خود نشانه ضعف کامل و انحطاط مسلم هر دولتی است که محکوم بزوال است .

جانشینان نوح بن منصور

و

اقراض سلسله سامانیان

بعد از نوح دوم پسرش منصور دوم (۳۸۷ - ۳۸۹) بسطنت رسید در ایام سلطنت این پادشاه مدعیان تاج و تخت از هر سو سر بشورش نهادند چنانکه ایلک خان پادشاه ترکستان بسمرقند آمد و پس از تسخیر آنجا بتصرف بخارا همت گماشت و نیز فائق که قبلا شرحش گذشت بدستیاری بکتوزون سردار معرف ترک سامانی ، منصور را دستگیر و او را از نعمت بینائی محروم کرده بزندان افکند (۳۸۹) آنگاه برادر پادشاه کور و زندانی را که عبدالملک دوم باشد بتخت سلطنت نشاندند .

در این معرکه سلطان محمود غزنوی هم که پیوسته در پی فرصت می-گشت موقع را مناسب دانسته ، بمتصرفات سامانی یو آورد و برادر خود را که نصر نام داشت بحکومت نیشابور و سپهسالاری خراسان برگماشت اما ایلک خان بر محمود تأسی جست و بحیله عبدالملک را دستگیر نموده وی را بزندان افکند و بدین ترتیب بسطنت سامانیان در ماوراءالنهر یکباره خاتمه بخشید .

ابراهیم متصرف پسر نوح دوم مدتی را دلیرانه بانصر برادر محمود غزنوی و ایلک خان بجنگ پرداخت ولی چون شیرازه امور سامانی بکلی از

هم گسیخته بودکاری ازپیش نبرد و سرانجام در سال ۳۹۵ بتحریک سلطان محمود مقتولو باقتل این شاهزاده دلیر بسلسله سامانی خاتمه داده شد . در حقیقت ایامی را که فائق و بکتوزون قیام نمودند و شاه را اسیر کرده بزدان افکندند و دنباله آن ایلک خان بر بخارا پایتخت سامانیان استیلا حاصل نمود ، بایستی تاریخ قطعی و انقراض حتمی سلسله سامانی پنداشت . منتهی مدتی را که شاهزاده جوان و دلیر ابو ابراهیم منتصر برای تجدید حیات از دست رفته سامانیان بجانفشانی پرداخت باید ایام احتضار این سلسله محسوب داشت زیرا هیچ گونه فایده‌ای بر اقدامات وی مترتب نگردید .

اهمیت و خدمات

سامانیان

تأسیس سلسله سامانی در ایران از نقطه نظر تجدید حیات ادبی و احیاء زبان پارسی و تشویق شعرا و دانشمندان فوق العاده حائز اهمیت بوده و در تاریخ ادبیات ایران کمتر ایامی را میتوان یافت که از لحاظ ترویج بازار علم و دانش و ظهور و طلوع ستاره‌های علم و ادب و وجود پادشاهان عالم و دانش‌پرور پیایه ادبیات ایران در زمان سامانیان برسد . شعرای معروف و معاصر دوره سامانی مانند رودکی سمرقندی ، دقیقی طوسی ، ابومنصور مروزی ، کسایی مروزی و نثر نویسندگان معروفی نظیر ابوعلی محمد بلعمی و وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح و ابومنصور موفق هراتی از مفاخر ادبی این سلسله بشمار می‌رفتند .

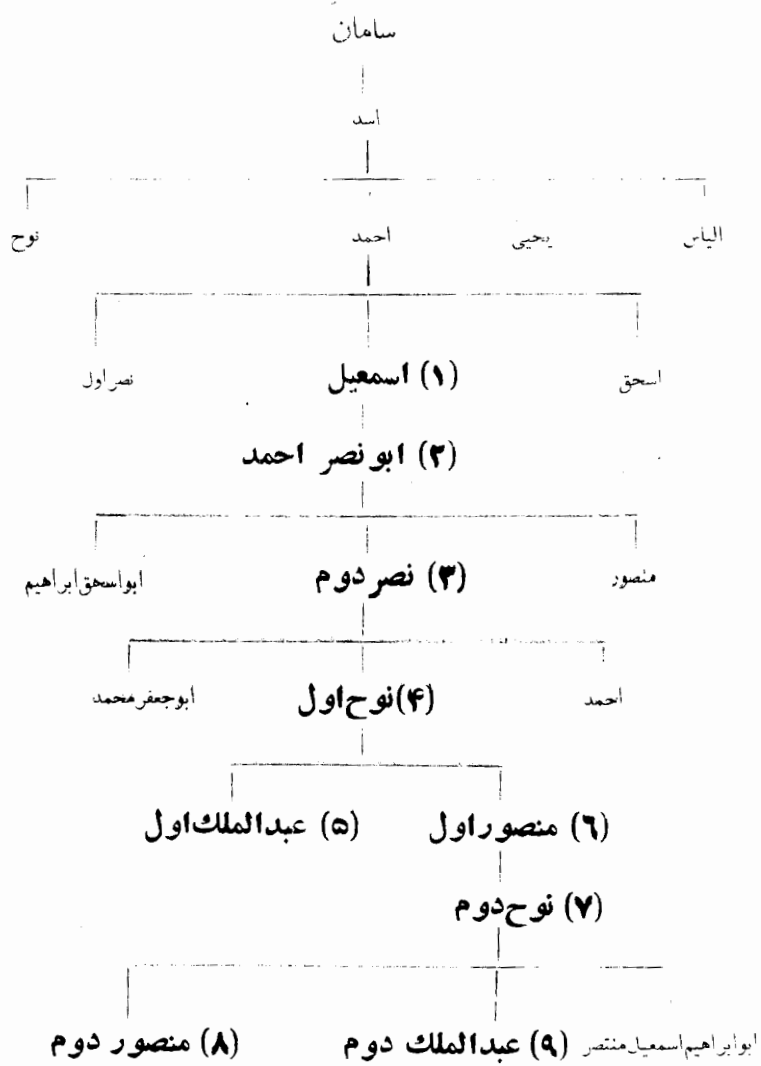
دانشمندانی که در عصر سامانیان بزبان عربی تألیفات از خود بیادگار

گذاشته‌اند . این قتیبه ، دینوری ، محمد بن یعقوب کلینی ، محمد بن زکریای رازی ، محمد جریر طبری را باید نام برد .

تشکیلاتی که سامانیان برای اداره امور کشور خود در پیش گرفتند تقریباً تقلیدی از تشکیلات اداری ایران در دوره ساسانیان بشمار میرفت . و سلسله‌هائی که بعداً در ایران جانشین سامانیان گردید عیناً روش ایشان را در امور مملکت‌داری تعقیب نمودند .

سامانیان چنانکه دیدیم غلامان ترك را بخدمت خود آورده ، بهر کدام که لایق بودند مقامات شامخی می‌سپردند و بشرحیکه خواهد آمد سر انجام همین اشخاص وسایل انقراض این سلسله را فراهم آورده ، مدتی غاصبانه بجای ایشان در ایران بسطنت پرداختند .

شجره نسب سامانیان



☆ (فصل چهارم) ☆

دیالمه آل زیار

(۴۳۳ - ۴۱۶)

مقدمات تأسیس
سلسله آل زیار

در زمان قدیم کیلان را بمناسبت اینکه سرزمین
کوهستانی است دیلم خوانده و امراء این نواحی
را دیالمه مینامیدند .

مردم این خطه از روزگاریش، از افرادی رشید و توانا تشکیل میشد
و چون در نواحی کوهستانی و صعب العبور میزیستند فاتحین عرب بر ایشان
استیلاء نیافته و موفق با انحراف آداب و عادت و رسوم و مذهب قدیمی آنها
نگردیدند . و حتی خلفاء عباسی مکرراً بمنظور تسخیر خاک دیلم و صفحات
گرگان و طبرستان بقشون کشی مبادرت کرده اما هر بار با سرسختی و دفاع
رشیدانه این قوم روبرو میشدند . بهمین سبب کیلان و طبرستان و گرگان
کانون آزاد مردان و موطن دشمنان نفوذ عرب در ایران بشمار میرفت .

مردم این سامان بوسیله حکام علوی دین اسلام پذیرفته و جمعی از
بزرگانان ایشان بخدمت علویان درآمده با خدمت مناسب و مشاغل مهمی نائل
آمدند که از آنجمله **لیلی بن نعمان** بود که بوسیله علویان بحکومت
گرگان منصوب گردید و بشرحیکه در ایام حکمرانی نصر بن احمد
سامانی خواندیم بتحریر حسن بن قاسم حکمران علوی آهنگ تسخیر

نیشابور نمود اما در جنگ با امیر سامانی باسارت افتاد و در سال ۳۰۹ مقتول گردید .

دیگر از سرداران معروف دیلم **ماکان کاک**ی است که معاصر بانصر بن احمد بود و در جنگ باهمین امیر بقتل رسید (۳۲۹) و همچنین **اسفار** (اسوار) که ابتدا از ملازمان ماکان بشمار میرفت خود را بحمايت امیر نصر در آورده بوسیله او بحکومت گرگان منصوب گردید و سپس بیاری **مرداویج** که مردی صاحب اراده و نیز از مردم دیلم بود ، طبرستان را تسخیر و از آنجا بجنگ حسن بن قاسم شتافت و عاقبت حسن بدست اسفار اسیر و در سال ۳۱۶ مقتول شد و متصرفاتش تحت سلطه وی قرار گرفت .

اما چندی نگذشت که خشونت و بد رفتاری اسفار نسبت بمرداویج اسباب کدورت وی را فراهم گردانید ، و بهمین جهت مرداویج قصد جان اسفار نمود و بالاخره در سال ۳۱۶ او را بقتل رسانید و خود بتأسیس سلسله آل زیار همت گماشت .

مرداویج

(۳۱۶ - ۳۲۳)

مرداویج پسر زیار و فرمانده سپاه اسفار بود که بعد از قتل وی نفوذ خود را بر شهرهای یزد و قم و کاشان و گلیایگان و اصفهان و اهواز مستقر نمود و بتأسیس سلسله آل زیار که وجه تسمیه آنرا از نام پدر خود زیار گرفته بود موفق گردید .

مرداویج پسران بویه را خدمت خود آورده بایشان مناصبی بخشید و از آنجمله علی را که از دیگران بزرگتر بود بحکومت کرج برگماشت

مرداویج مانند یعقوب بمنظور رهائی میهن از قید اسارت یگانگان
و تجدید مفاخر باستانی بمخالفت با خلیفه برخاست . اما قبل از اجرای
این مقصود روزی در حمام بدست مخالفین از پای درآمد (۳۲۳).

وشمگیر

(۴۲۳ - ۴۵۷)

بعد از مرداویج برادرش وشمگیر جانشین وی گردید . وشمگیر
غالب ایام حکومت خود را بزور خورد با حکام آل بویه میگذرانید و برای
جلوگیری از تجاوزات ایشان بیادشاهان سامانی ملتجی میشد . اما قبل
از گرفتن انتقام از دشمنان خود ، در سال ۳۵۷ هنگام شکار خوکی از پای درآمد
بعد از وشمگیر مدتی پسرش **بیستون** جانشین وی گردید این امیر با حسن
بن بویه (حکمران سلسله آل بویه) مصالحه پرداخت و مورد احسان وی قرار
گرفت و نیز از طرف او بحکومت طبرستان منصوب شد .
بیستون مدتی با برادر خود قابوس بزور خورد پرداخت و سرانجام
پس از ۹ سال حکومت در ۳۶۶ بدرود حیات گفت .

قابوس بن وشمگیر

(۴۶۶ - ۴۰۳)

بعد از بیستون برادرش قابوس ملقب بشمس المعالی بر گرگان و
طبرستان استیلا یافت . در همین هنگام مؤیدالدوله حکمران سلسله آل
بویه از طرف برادرش عضدالدوله دیلمی عازم تسخیر گرگان گردید و پس
از یکرشته محاربات آنجا را بتصرف درآورد . ولی بامرک او مجدداً گرگان

بمصرفات قابوس منضم شد .

پس از آن قابوس برای تحکیم بنیان حکومت خودمدتی را بجهنگ
حتکام آل بویه مبادرت ورزید و برای مزید قدرت خویش باسلطان محمود
غزنوی از در دوستی داخل و نیز با او متحد گردید .

قابوس با آنکه مردی دانش پرور و رعیت نواز بشمار میرفت ، ولی
در سیاست فوق العاده سخت دل و متهور و باندك سوءظنی دست خود را بخون
امراء و بزرگان آغشته میساخت بهمین علت سرداران و بزرگان این سلسله
که بقاء خود را در نیستی اودیدند بروی شوریده ، پسرش را که منوچهر
نام بود بجانشینی او برگزیدند (۴۰۳) .

منوچهر بن قابوس

(۴۰۳ - ۴۲۳)

منوچهر با مساعدت مردم و دیلم نیز بفرمان خلیفه عباسی **القادر بالله**
بجانشینی پدر انتخاب گردید و بحکومت طبرستان و گرگان منصوب شد .
وی مانند پدر باسلطان محمود غزنوی باب دوستی گشود و خطبه
بنام او خواند و خود را خراج گزار سلطان بشمار آورد و نیز دختر او را
برنی اختیار نمود .

منوچهر اهل علم و دانش بود مقدم علماء و دانشمندان را محترم
میداشت و بهمین مناسبت منوچهری شاعر معروف تخلص خود را از نام
وی گرفته شده است .

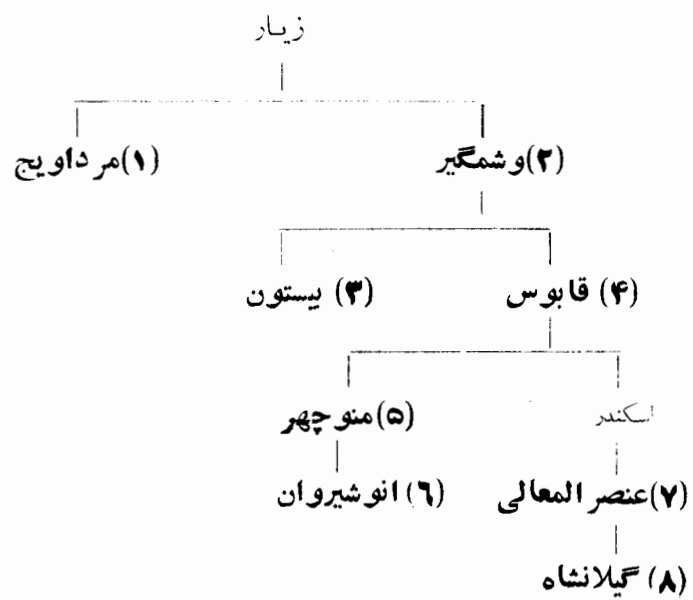
انوشیروان

(۴۳۳ - ۴۳۵)

بعد از منوچهر پسرش انوشیروان به حکومت رسید. سلطان مسعود غزنوی بمنظور تسخیر گرگان و طبرستان عازم آن سامان گردید و پس از تصرف آن خطه با آزار و شکنجه مردم پرداخت ولی عاقبت با اخذ مبلغ گزافی پول از انوشیروان، بترك آن حدود مبادرت نمود. زمان حکمرانی منوچهر چون مقارن با بسط قدرت و نفوذ سلاجقه گردید از این رو ناچار انوشیروان تبعیت ایشانرا پذیرفت و بشرحیکه در زمان سلطنت طغرل خواهد آمد از حکومت آل زیار جز اسمی باقی نماند و نیز بامرك انوشیروان سلسله مزبور بکلی خاتمه یافت.

گرچه بعد از انوشیروان تنی چند از بزرگان آل زیار مانند **کیکاووس عنصر المعالی** و پسرش **گیلان شاه** مدت کوتاهی به حکومت پرداختند، ولی هیچکدام از عهده تجدید حیات سیاسی این سلسله بر نیامده و در مقابل سلجوقیان قادر بمقاومت نگردیدند.

شجره نسب آل زیار



☆ (فصل پنجم) ☆

دیالمه آل بویه

(۴۴۷ - ۳۲۰)

مرداویج فرزندان بویه ماهیگیر (از مردم دیلم)
تأسیس سلسله آل بویه و
سلطنت علی (عمادالدوله)
را که دارای لیاقت و کفایتی بودند بخدمت خود
آورده و بایشان مناصبی بخشید .

بویه را مورخین بهرام چویننه نسبت داده و گاهی هم نویسندگان
نسب او را بیزد گرد سوم می‌رسانند . بهر حال بویه سد پسر داشت علی ،
حسن ، احمد . مرداویج علی را کددارای شایستگی بیشتری بود بدجلومت
کرج (میان همدان و بروجرد) منصوب نمود . علی هم بابرداران خویش
بدانصوب حرکت کرد و در اندک زمانی نواحی بسیار بحوزه متصرفات خود
بیفزود و در سایه حسن تدبیر و مردم‌داری کدداشت هواخواهان فراوانی گرد
خود جمع نمود .

در همین ایام خلیفه القاهر از اقدامات مرداویج که قصد خروج
بر خلیفه را داشت واقف شد و بمنظور عقیم گذاشتن عملیات وی
مظفرالدین یاقوت حاکم اصفهان را بجنگ او فرمان داد . یاقوت در این
جنگ کاری از پیش نبرده ناچار باعلی در لرستان بجنگ پرداخت تا این ناحیه
را از زیر سلطه او خارج سازد ، اما وی در جنگ باعلی شکست خورد و

اردویش بغارت رفت و علی نیز پس از این موتقیّت اصفهان را متصرف شد (۳۲۱) و باین ترتیب اشتهار فوق العاده‌ای بدست آورد .

مرداویج که قدرت روزافزون علی را دید بروی حسد برد و برای تسخیر اصفهان و دستگیری وی بدانصوب شتافت . اما اجل مهلتش نداده در سال ۳۲۲ مقتول گردید و میدان برای اجرای منویات علی بی حریف ماند علی پس از این فتوحات برادر خود **حسن** را مأمور فتح عراق نمود و نیز برادر دیگرش **احمد** را روانه کرمان ساخت .

احمد پس از تصرف کرمان بخوزستان رو آورد و بعد از تسخیر آنجا عازم بغداد گردید و در سال ۳۳۴ بدان شهر وارد شد . خلیفه **المستکفی** مقدم وی را گرامی داشت و نیز کمال احترام را در باره احمد بجا آورد و او و برادرش را بدین ترتیب لقب داد . **حسن (رکن الدوله) احمد (معز الدوله)** علی **(عماد الدوله)** . اما چندی بعد مستکفی از قدرت و خیالات احمد اندیشمند گردید و بفکر از بین بردن او افتاد احمد هم چون از سوء قصد خلیفه نسبت بخود واقف شد المستکفی را دستگیر و از نعمت بینائی محرومش نمود و فضل فرزند **المطیع اله** را بجای وی خلافت داد و باین ترتیب خلیفه عباسی دست نشانده پادشاه ایران و بغداد یعنی دارالخلافه بدست سپاهیان ایرانی بتصرف درآمد .

در همین ایام عماد الدوله در گذشت (۳۳۸) و چون اولاد ذکور نداشت فرزند احمد را که پناه خسرو (عضد الدوله) نام بود بجانشینی خود برگزید احمد هم علاوه بر بغداد ، عمان و بصره و موصل را بمصرفات خویش منضم ساخت و در سال ۳۵۶ در گذشت . آنگاه پسرش **عز الدوله بختیار** بجانشینی وی برگزیده شد .

حسنی «رکن الدوله»

(۳۲۲ - ۳۶۶)

چنانکه فوقاً اشاره شد بعد از مرگ عمادالدوله، پناه خسرو بموجب وصیت او جانشین گردید. ولی این شاهزاده در ایام حکمرانی پدر استقلال در کارها نداشت و بهمان حکومت فارس قناعت ورزید و بالنتیجه سایر متصرفات این سلسله در اختیار رکن الدوله قرار گرفت.

رکن الدوله مکرراً با حکام سامانی و آل زیار به جنگ پرداخت تا عاقبت بواسطت **ابو الحسن سیمجور** میان وی با سامانیان صلح و صفا برقرار و باین ترتیب تسلطش بر بلاد عراق مسلم گردید. اما در عوض قرار شد رکن الدوله و فرزندش پناه خسرو سالی ۱۵۰ هزار دینار ب سامانیان بپردازند. رکن الدوله در اوایل پسران خود **عضدالدوله** و **مؤیدالدوله** و **فخرالدوله** را با اتحاد و اتفاق دعوت کرده پس از آن متصرفات خود را بطریق زیرین ایشان تقسیم نمود.

خوزستان و فارس و کرمان را **بعضدالدوله** واگذاشت، همدان و کردستان وری و قزوین را **بفخرالدوله** بخشید و **مؤیدالدوله** را حکومت یزد و گلیایگان و اصفهان داد و خود در سال ۳۶۶ درگذشت.

عضدالدوله

(۳۳۸ - ۳۷۲)

بشرحیکه قبلاً گذشت، عمادالدوله چون اولاد کور نداشت پسر رکن الدوله را که **پناه خسرو** (عضدالدوله) نام بود بجانشینی خود برگزید و رکن الدوله هم ویرا نخستین وارث متصرفات خویش معرفی نمود.

بنابر این عضدالدوله متصرفات وسیعی از دو طرف بحیطه اقتدار در آورد و از بزرگترین پادشاهان این سلسله بشمار آمد .

عضدالدوله هنگامی که پدرش در قید حیات بود بمتصرفات فرزندان **معزالدوله** چشم طمع دوخت و پس از دستگیری آنها عراق را بمتصرفات خویش منضم نمود . **مرزبان** حاکم بصره (پسر عزالدوله) از اقدامات عضدالدوله نزد رکن الدوله شکایت برد رکن الدوله پس از وقوع بر این امر بسختی برآشت و قصد تنبیه و توبیخ پسر را داشت ، اما عضدالدوله همینکه بمنظور پدر واقف شد از عراق چشم پوشید و آنرا بعزالدوله وا گذاشت ولی بعد از فوت پدر مجدداً عضدالدوله را دستگیر نموده بقتل رسانید و بدین طریق بر تمام عراق استیلا حاصل کرد .

عضدالدوله در سال ۳۷۲ در بغداد وفات نمود در نجف مدفون گردید . این پادشاه طبقه علماء و دانشمندان را محترم می شمرد و توجه خاصی بایجاد ابنیه و آثار مبذول میداشت . بندامیرد فارس و بیمارستان عضدی در بغداد و مرمت بقعه مطهر حضرت علی در نجف و تعمیر بقعه حضرت حسین در کربلا و تأسیس ده ها مدارس و مساجد و کاروانسراها از اقدامات مفید وی بشمار می آید .

مؤیدالدوله

(۳۶۶ - ۳۷۳)

مؤیدالدوله فرزند رکن الدوله بود که بر حسب وصیت پدر بحکومت اصفهان و یزد و گلیایگان منصوب گردید او حکومت عراق و طبرستان و کرگان نیز از طرف برادرش عضدالدوله بدو تفویض شد .

مؤیدالدوله باشاره برادرش همواره اسباب اخلال فخرالدوله (برادر مؤیدالدوله پسررکنالدوله) را فراهم میکرد و بمتصرفات وی تجاوز می نمود تا اینکه سرانجام برقلمرو اواستیلا یافت .

مؤیدالدوله ۲۷ سال درری و همدان و اصفهان حکومت راند و در سال ۳۷۳ یعنی یکسال بعد از مرگ عضدالدوله درگذشت .

وی درجود و عدالت معروف و در مردم داری بی نظیر عصر خود بود و زرای معروف او ابن عمید و صاحب بن عباد می باشند .

فخرالدوله

۳۶۶ - ۳۸۷

فخرالدوله پس از مرگ برادرش مؤیدالدوله بدستیاری صاحب بن عباد جانشین او گردید . این پادشاه بشرحی که در احوال سامانیان گذشت برای حفظ متصرفات خود مدتی را بکمک ابوالعباس حسام الدوله تاش سیهسالار خراسان بجنگ مؤیدالدوله مشغول و زمانی هم بیاری ابوالعباس با ابوالحسن سیمچور بمخالفت برخاست ، ولی در این مبارزات نتیجه ای نرسید .

فخرالدوله بتحرک صاحب بن عباد قصد تسخیر بغداد نمود اما همینکه سپاهش بخوزستان وارد شد ، در نزدیکی اهواز گرفتار طغیان رود کارون گردیده ناچار مراجعت شد .

صاحب بن عباد در سال ۳۸۵ پس از ۱۸ سال وزارت درگذشت و با اینکه قوام و دوام سلطنت فخرالدوله مرهون حسن تدبیر و لیاقت این وزیر بود ، معذک همینکه فوت شد ، فخرالدوله اموالش را توقیف نمود و

کسان واقوامش را بزندان افکند آنگاه مقام این مرد بزرگ و دانشمندان را به **ابوالعباس الضبی و ابوعلی بن حمویه** که هر دو از عناصر ظالم و ناپاک بودند وا گذاشت ،

فخرالدوله دوسال بعد از مرگ صاحب بن عباد یعنی در سال ۳۸۷ پس از تحصیل ثروتی بسیار و ذخائری بیشمار در گذشت .

حانشینان و ضدالدوله

و

اتقراض سلسله آل بویه

چنانکه قبلا خواندیم عضدالدوله در سال ۳۷۲ در بغداد وفات نمود و بر سر جانشینی او میان سه فرزندش **صمصام الدوله و شرف الدوله و بهاءالدوله** زد و خورد شدیدی بوقوع پیوست .

شرف الدوله سرانجام بر مدعیان غالب گردید و خود زمام امور را در دست گرفت ، وی پس از ۷ سال سلطنت در سال ۳۷۹ در گذشت و متصرفات اومیان برادرانش **بهاءالدوله و صمصام الدوله** تقسیم گردید . صمصام الدوله که در فارس حکومت میکرد ، در سال ۳۸۸ بدست یکی از فرزندان عزالدوله بقتل رسید و بهاءالدوله هم فارس و خوزستان و کرمان را بتصرف در آورد .

بهاءالدوله مانند معزالدوله خلیفه عباسی را که **طایع** نام بود از امور خلاف معزول و القادر بالله را بجای وی برگزید .

بهاءالدوله در سال ۴۰۳ پس از ۲۴ سال سلطنت در گذشت و بر سر

متصرفات وی مدتی مابین فرزندانش **سلطان الدوله و قوام الدوله** و **مشفرف الدوله** محارباتی بوقوع پیوست که سرانجام بتقسیم متصرفات پدر منجر گردید . از این تاریخ که اختلاف و نفاق میان شاهزادگان بوجود آمد ، سلسله آل بویه بکلی بی اعتبار گردید و از آنجائیکه حکام نواحی فارس و عراق و خوزستان وری و اصفهان بایکدیگر پیوسته در جنگ و ستیز بودند ، مقدمات ضعف و انحطاط ایشان با سرعت فوق العاده ای رو بفزونی گذاشت و چنانکه خواهیم دید باروی کار آمدن سلسله های غزنوی و سلجوقی حکومت یکصد و بیست ساله آل بویه بکلی منقرض شد .

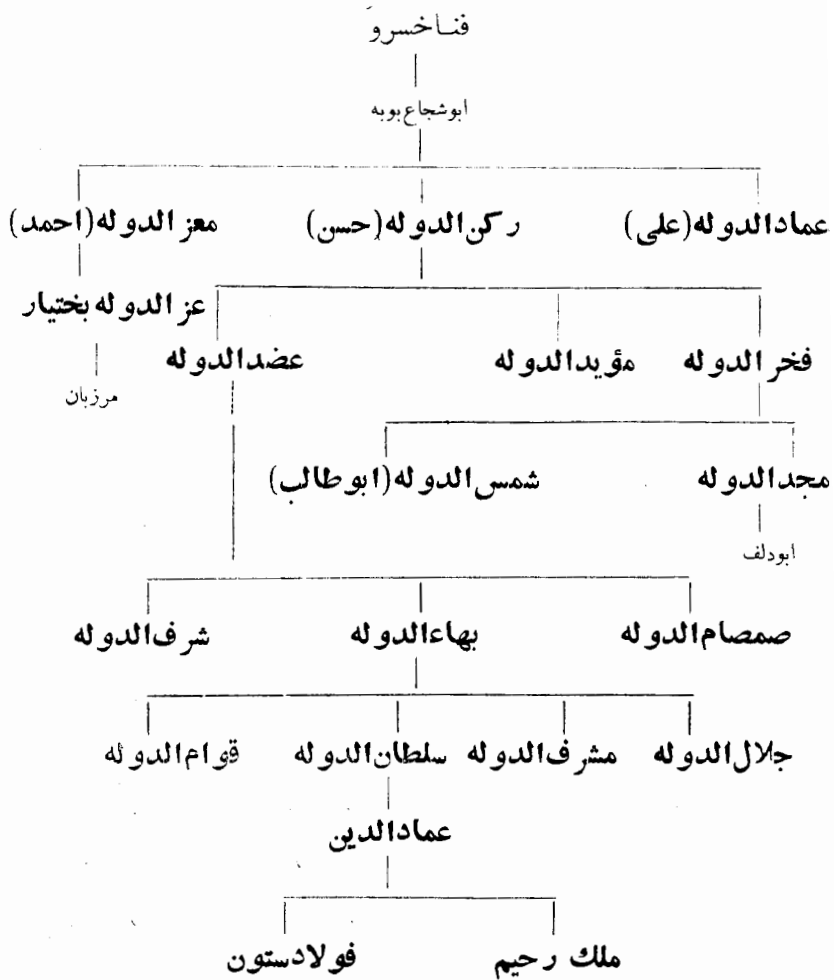
اهمیت و خدمات بوئیان

سلسله آل بویه بوسیله برادران بویه تشکیل گردید و شالوده آن بدست این سه برادر ایرانی الاصل ریخته شد و جانشینان آنها هر کدام مدتی در حدود قلمرو متصرفات خویش بحکومت پرداختند ،

پادشاهان این سلسله هر دمی خدا پرست و میهن دوست و عادل و دانش پرور بوده و نیز برای تجدید مفاخر ملی و عظمت از دست رفته ایران بجهت با خلفا و درهم شکستن قدرت ایشان مبادرت مینمودند و چنانکه دیدیم بغداد یعنی دار الخلافه عباسی را لگد کوب سواران خود قرار دادند .

پادشاهان این سلسله بتبلیغ مذهب تشیع و ترویج علم و دانش و تشویق شعرا و دانشمندان و تعمیر خرابیها و ساختن ابنیه و آثار ، اهتمام خاصی مبذول مینمودند .

شجره نسب آل بويه



وزراء و فضلاء معروف مانند ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عباد و ابوعلی سینا در دربار پادشاهان بویهی میزیستند و آثار گرانبهایی از خود بیاد کار باقی گذاشتند .

شعراي معروف مانند متنبی ، بهختیاری ، غضائری ، منطقی و پندار در دربار پادشاهان آل بویه روزگار بسر میبردند و موجب اهمیت و اعتبار این سلسله گردیدند .

☆ (فصل ششم) ☆

غزنویان

(۳۵۱ - ۵۸۲)

بشرحی که در تاریخ سامانیان گذشت ، یکی از سرداران ترك نژاد سامانیان ، البتکین بود که بدستور عبدالملك اول بسپهسالاری خراسان

مقدمات تأسیسی
سلسله غزنویان

منصوب گردید ولی چندی بعد یعنی در ایام سلطنت منصور (پسر نوح اول) این سردار بادیولت سامانی بمخالفت پرداخت و راه دشمنی درپیش گرفت و نیز سپاه منصور را در نزدیکی بلخ بسختی شکست داده از آنجا بغزنین رفت و آن خطه را در سال ۳۵۱ تسخیر نمود سپس بتأسیس سلسله غزنویان همت گماشت . مدت حکومت وی در غزنین بیش از یکسال دوام نیافت و در سال ۳۵۲ در گذشت و پسرش اسحق جانشین او گردید .

اسحق بمنظور دفع دشمنان خود بمنصور بن نوح توسل جست و بكمك سپاهیان او بجنك بامخالفین خود همت گماشت . وی مدت ۳ سال حکومت راند و در سال ۳۵۵ وفات نمود . مردم غزنین پس از او یکی از غلامان البتکین را که **ملکاتکین** نام داشت بحکومت برگماشتند . بعد از وی امور این سلسله بعهده **پیری تکین** کدردریف غلامان البتکین بشمار میرفت محول گردید . پیری تکین بعد از سه سال حکومت درگذشت و **سبکتکین** (داماد و غلام البتکین) که مرد لایق و با کفایتی بود ، بحکومت آنصفحات منصوب شد .

سبکتکین

(۴۸۷ - ۴۶۶)

سبکتکین غلام ترکی بود که در زمان پادشاهی عبدالملک پسر نوح اول در نیشابور خریداری شد و چون در ایام جوانی از خود لیاقت و کفایتی بزرانشان داد ، البتکین او را بدامادی خود برگزید و پس از آن بجانشینی پیری تکین انتخاب گردید . سبکتکین پس از جلوس بسلطنت بیست متصرفات همت گماشت و ابتدا دو شهر **بست** (در دره رود هیرمند) و **قصدار** (در جنوب بلوچستان انگلیس) را با اختیار خویش در آورده سپس **ابوالفتح علی بن محمد بست** را که از دانشمندان معروف آن عصر بود نزد خویش آورده ، مقام بس ارجمندی داد . سبکتکین برای توسعه متصرفات خود ابتدا کابل را تسخیر نمود ، آنگاه به هندوستان رو آورد و پس از مدتها زدوخورد در آن سرزمین ، ناحیه پنجاب را بمتصرفات خویش منضم ساخت و باغنائمی فراوان بغزنین مراجعت کرد .

در همین اوقات نوح دوم بمنظور دفع امراء و حکام متمرّد خود بسبکتکین ملتجی گردیده و او را بجنگ با ابوعلی سیمجور و فائق (سرداران گردنکش) برانگیخت. سبکتکین بهر ترتیبی بود بر دشمنان نوح تسلط یافت و بیاس این خدمات ازطرف پادشاه بسپهسالاری خراسان منصوب و به ناصرالدوله ملقب گردید.

سبکتکین پس از این فتوحات در سال ۳۸۷ در نزدیکی بلخ در گذشت و فرزندش اسمعیل بر حسب وصیت او بسلطنت رسید.

سلطان محمود و فرزند وی

(۳۸۷ - ۴۲۱)

سبکتکین شش پسر داشت که از میان ایشان جنک محمود با اسمعیل را بسلطنت و محمود فرزند ارشد برادرش اسمعیل خود را بولیعهدی اسمعیل برگماشت و همیکه فوت شد اسمعیل بموجب وصیت او جانشین گردید. در ابتدای سلطنت اسمعیل مخالفین از هر طرف سر بعضیان نهاده و بنای شورش گذاشتند اسمعیل بمنظور جلوگیری از آشوب و انقلاب، ببذل خزائن پدر همت گماشت تا اولاً باین وسیله مخالفین را از خویش راضی نماید ثانیاً بسرکشی حکام خاتمه دهد. ولی همینکه محمود از سوء سیاست برادر مطلع شد، نامه‌ای باو نوشت دائر براینکه جانشینی سبکتکین از هر جهت حق مشروع و مسلم من است اکنون ما باید، دست از مخالفت بایکدیگر برداشته بتقسیم متصرفات پدر بپردازیم و نگذاریم دشمنان، از این فرصت استفاده کنند. اما اسمعیل بنامه برادر توجهی ننمود و بتعقیب سیاست خویش

مبادرت کرد. محمود هم که کار را بدین منوال دید با سپاهی بجنگ اسمعیل شتافت. اسمعیل در این جنگ بسختی شکست خورده بزندان افتاد (۳۸۷) و نیز چندی بعد در گذشت.

جنگهای محمود باسامانیان

محمود پس از تسلط بر برادر و جلوس بسلطنت (۳۸۷) چون ابتدا زمینه پیشرفت خود را در خراسان آماده یافت با سپاهی بآنجا رو آورد و قوای عبدالملک دوم را درهم شکست و بر سراسر خراسان استیلا حاصل نمود. بلخ مرکز حکومت وی قرار گرفت و نصر برادر محمود عهده دار امور آن خطه گردید. خلیفه القادر بالله نیز بمنظور تحریک محمود علیه دشمنان خود و ضمناً دعوت او باطاعت، خلعت و لوای شاهی نزد محمود فرستاد و او را بالقابی از قبیل **یمین الدوله و امین الدوله** و غیره مفتخر نمود.

در همین ایام شاهزاده دلیر سامانی ابراهیم منتصر برای تجدید حیات سامانیان با **نصر** برادر محمود و ایلک خان پادشاه ترکستان بجنگ پرداخت ولی چنانکه در تاریخ سامانیان خواندیم عاقبت کاری از پیش نبرد و در سال ۳۹۵ بتحریک سلطان محمود مقتول گردید. متصرفات سامانیان با قتل این شاهزاده رو بتجزیه گذاشت و پس از آن بدست محمود غزنوی و ایلک خان بتصرف درآمد.

اتقراض صفاری بدست محمود غزنوی

بشرحی که در تاریخ صفاریان گذشت **خلف بن احمد صفاری** فرزند خود **طاهر** را مأمور نمود تا پوشنگ و قهستان را از حوزه تسلط حکام غزنوی خارج سازد. طاهر نماینده محمود را که **بغراجق** نام بود مقتول نموده بتصرف این نواحی موفق گردید. محمود در سال ۳۹۲ بمنظور

جبران شکست و گرفتن انتقام ، بسیستان شتافت .

خلف‌پس از مختصر پایداری تسلیم‌وی گردیده سپس با بستگانش
بخراسان تبعید و بدین ترتیب سلسله صفاریان بکلی منقرض و سیستان
بتصرف محمود درآمد .

ایلك‌خان پادشاه ترکستان برای حفظ متصرفاتی
زدو خورد سلطان محمود با ایلك‌خان

که از تجزیه قلمرو سامانیان نصیب اوشده بود ،
بامحمود از در دوستی داخل گردید و نیز دخترش
را بعد از دواج وی در آورد و رود جیحون را خط مرزی قرارداد اما در غیاب
سلطان محمود (منظور ایامی است که محمود از ایران به هندوستان عزیمت
میکرد) ایلك‌خان چشم از دوستی بامحمود بر گرفت و بمتصرفات او حمله
برد و بالنتیجه شهرهای بلخ و هرات و نیشابور را بتصرف در آورد .

سلطان محمود همینکه بر تعرضات ایلك‌خان واقف شد از هند
عازم گوشمالی وی گردید و پس از وقوع یکسلسله محاربات خونین ، سر
انجام ایلك‌خان شکست خورده بترکستان گریخت (۳۹۷) این شکست
تا ظهور سلسله سلجوقیان بنفوذ خانیان ترك در خراسان خاتمه داد و تا
مدتی حکومت غزنوی از تجاوزات ایشان مصون بود .

خوارزم یاخیوه امروز در زمان قدیم از دو قسمت
فتح خوارزم و ماوراء النهر

تشکیل میشد و بر هر قسمت طوایفی از ترکان
حکومت مینمودند . ناحیه ایکه پایتختش
گرگانج بود بدست مأمونیان و قسمت دوم را که شهر کات مرکز
حکمرانی آن بود بوسیله خوارزمشاهیان اداره میگردد .

این دو قسمت جمعاً در زمره ان سلطنت نوح دوم بدست مأمون بن محمد

اقتاد. وی تا سال ۳۸۷ برای این نواحی حکومت مینمود و همینکه در گذشت، پسرش **ابوالحسن علی** جانشین وی گردیده این حاکم با سلطان محمود غزنوی روابط دوستی برقرار نمود و نیز خواهر او را بزنی اختیار کرد. پس از وی حکومت این نواحی به **ابوالعباس بن مأمون** برادر ابوالحسن علی سپرده شد. ابوالعباس مانند برادرش با سلطان محمود راه صلح و صفا در پیش گرفت و محمود هم خواهر خود را به عقد ازدواج وی درآورد.

اما چون ابوالعباس خود را مطلع و دست نشانده سلطان محمود معرفی نمود از این مردم بر او شوریده و سرانجام وی را بقتل رسانیده و برادرزاده اش **محمد بن علی** را بجانشینی وی انتخاب کردند (۴۰۷)

سلطان محمود که کار را بدین منوال دید بخونخواهی شوهرخواهر خود بخوارزم لشکر کشید و پس از تصرف آن حدود باموراء النهر رفت. حکام آنحوالی عموماً سردرخط فرمان محمود نهاده و بزرگان آنجا از جمله **قدر خان** بخدمت سلطان درآمدند. قدرخان نزد محمود از کثرت عده و دلیری تر کمانان سلجوقی سخن گفت، تاییمی از این راه بر محمود مستولی گردد و او را بقدرت ایشان متوجه سازد، سلطان محمود هم نماینده ای نزد پسران سلجوق **اسرائیل**، **میکائیل**، **یونس**، **موسی** فرستاد تا ایشانرا بدوستی با خود مطمئن گرداند. پسران سلجوق را از اظهار تلافیف محمود نهایت خرسندی حاصل شد و بهمین مناسبت اسرائیل بدیدار وی عازم گردید، ولی سلطان محمود اسرائیل را با خود به هندوستان برد و او را در قلعه **کالنجر** حبس انداخت.

سلطان محمود هر فرصتی که در طی ایام سلطنت
لشکر کشی های سلطان
بدست میآورد ، بهندوستان لشکر کشی مینمود
محمود بهندوستان
وبغارت کردن آنسامان میپرداخت . جمعی از
مورخین راعقیده براینست که این لشکر کشی های محمود بهندوستان برای
ترویج وتوسعه دین اسلام ومبارزه باخرافات وبت پرستی بوده است ولی
گروهی دیگر از مورخین ونویسندگان براین عقیده اند که ذخائر بسیار
ونفائس بیشمار هند، آرام و قرار را از محمود سلب و اورا باین قبیل
لشکر کشی ها تحریك مینمود .

بالجمله سلطان محمود هفده بار بهندوستان حمله برد ، شروع این
حملات از سال ۳۹۲ آغاز گردید ودر ۴۱۶ پایان پذیرفت .

در طی این هفده بار قشون کشی شهرهای کالنجر ، بهاطیه ، کشمیر ،
قنوج ، کاتیاور وچندین قلعه وبتخانه معروف مانند موتر (در کنار
گنگ) و سومنات (در ساحل جنوب شبه جزیره کاتیاور) را بتصرف
در آورد .

بتخانه سومنات که در آن بزرگترین بت هندوها قراردادشت پس از
سه روزه محاصره بدست سپاهیان سلطان محمود مفتوح گردید . آنگاه
پادشاه بمعبد رفت و باگرزی که در دست داشت ، بت معروف سومنات را
شکسته ، سپس تکه پاره های آنرا بمکه و غزنین و بغداد فرستادونیز
سپاهیان شب بالغ بر بیست ملیون دینار بغنیمت بردند .

محمود درسفر اخیر خود بهندچون از بیراهه بایران مراجعت نمود
دچار تلفات سنگینی گردید وخسارت فون العاده ای بدوراه یافت سلطان

محمود پس از مراجعت از هند با ترکان
تسخیری و اصفهان و همدان
 سلجوقی که در خراسان بتجاوز مشغول بودند
 بجنگ پرداخت و ایشانرا بحدود ماوراءالنهر
 عقب‌راند. پس از آن عازم تسخیری گردید و آنجا را از **دیالمه آل بویه**
 گه در حال رخوت و سستی روزگار بسر میبردند بگرفت (۴۲۰) آنگاه
 پسرش مسعود بفرمان پدر، بتصرف اصفهان و همدان نائل گردید و اسباب
 انقراض قطعی سلسله آل بویه را فراهم ساخت.
 سلطان محمود در اواخر عمر بمرض سل مبتلا
مرک سلطان محمود و اخلاق و صفات وی
 گردید و در سال ۴۲۱ پس از ۳۴ سال سلطنت
 در گذشت و جسدش در قصر فیروزی نزدیک غزنین
 مدفون گردید.

سلطان محمود را باید بدون شك از جمله سلاطین بزرگ ایران
 بشمار آورد و او را در ردیف فاتحین معروف و جنگجویان نامی قرار داد این
 پادشاه پیوسته بارشادت و دلاوری قابل تحسینی ایام سلطنت را بجنگ بامخالفین
 خود مصروف و دولتهائی مانند صفاریان و سامانیان و حتی آل بویه را منقرض
 نموده و نیز از تجاوزات خانیان ترکستان و ترکمانان سلجوقی جلوگیری
 بعمل آورد و برای کسب شهرت و بسط متصرفات خویش چندین بار به هندوستان
 رو نهاد و اشتهاى فوق العاده‌ای از این راه نصیبش گردید.
 سلطان محمود با اینکه در علم و دانش چندان دستی نداشت، معذلك علاقه
 خاصی بارباب علم و هنر مبذول مینمود و دربار خود را بگروه شعرا و
 دانشمندان اختصاص میداد.
 از قرار معلوم ۴۰۰ شاعر در دربار سلطان محمود میزیستند و زبان

بمداحی و تعریف و تمجید وی گشوده ، قصائدی در زمینه شجاعت و کرامت و فتوحات او میسرآیدند .

عنصری ، عسجدی ، فردوسی (جمعی را عقیده بر اینست که فردوسی شاعر دربار محمود نبوده) **فرخی ، غضائری ، اسدی طوسی ، ابوالحسن علی بهرامی ، زینتی ، بزرگمهر قائنی ، سمرقندی** و جمع دیگری از شعراء ، که مایه مباحثات تاریخ ادبیات ایران میباشند در دربار محمود روزگار بسر برده و نیز **ابوریحان بیرونی ، ابونصر بن عراق ، ابو سهل مسیحی ثعالبی ، ابوالخیر خمار و تنی** چند از بزرگان و دانشمندان ایران در دربار محمود میزیستند و بر شهرت او میافزودند باید این نکته را در نظر داشت که سلطان محمود را علاقه مفراطی بیول و شهرت بود . بمنظور تحصیل پول هندوستان را مطمح نظر قرار داد و برای کسب اشتهار گروه شعرا و دانشمندان را احترام میگذاشت و بوسیله صلوه انعام ایشانرا بسرودن قصائدی در مدح خود بر میانگیخت . و در هر نقطه از ایران که شاعر و دانشمندی بود برای کسب افتخار و مزید اشتهار بدربار خود دعوت مینمود والا سلطان محمود از روح ادبیات و شعر و شاعری چندان بهره ای نداشت و بدرک نکات معنوی و لطایف ادبی موفق نمیکردید ، کما اینکه قدر شاعر بایند باید ایران ابوالقاسم فردوسی را ندانست و بارزش پرافتخار شاهنامه واقف نگردیده ملال خاطر این شاعر بی نظیر را فراهم ساخت .

سلطان محمود نظیر اینگونه عملیات را مذموم و ناشایسته بادانشمند معروف **ابو ریحان بیرونی** و وزیر خود **ابوالفضل اسفراینی و احمد بن حسن میمنی** درپیش گرفت و ایشانرا بشدت از خود متنفر گردانید .

سلطان مسعود

(۴۴۱ - ۴۴۳)

سلطان محمود هفت پسر داشت کسه در میان ایشان **محمد** را بجانشینی خود انتخاب نمود و پسر بزرگ ورشیدش **مسعود** را حکومت ری و اصفهان داد . مسعود برای کسب تاج تخت پدر بجنگ برادر خود محمد شتافت و پس از یک رشته محاربات او را باسارت در آورده در قلعه‌ای محبوس نمود و بدین ترتیب صاحب تاج و تخت پدر گردید (۴۲۱) .
پس از آن **احمد بن حسن میمندی** را که در زندان سلطان محمود روزگار بسر میرد آزاد نمود و باو مقام وزارت داد .

مسعود در مدتی کوتاه ، کرمان و مکران و ری و همدان را بحوزه متصرفات خویش افزود و گرجان و طبرستان را در جنگی که با انوشیروان بن منوچهر زیاری نمود ، بتصرف در آورد ، اما مجدداً با گرفتن مبلغ گزافی پول ، آن خطه را بحکمران زیاری وا گذاشت

سلطان مسعود در سال ۴۲۴ به هندوستان رفت و پس از رفع اغتشاشات آن حدود ، با غنائم فراوان بغزنین آمد و از آنجا سپاهی بمنظور جلو گیری از تجاوزات ترکان سلجوقی بصفحات شمال خراسان فرستاد . اما این سپاه کاری از پیش نبرده ناچار بمراجعت شد .

پس از این واقعه سلطان مسعود مجدداً به هندوستان لشکر کشید و پس از تسخیر نواحی جدید و تصرف چند قاعه مستحکم ، در سال ۴۲۸ بغزنین مراجعت کرد . در این موقع چون مردم از مظالم ترکان سلجوقی نزد وی شکایت بردند از این ره مسعود با سپاهی بجلو گیری و گوشمالی

ایشان شتافت ، سلاجقه از حرکت مسعود هراسان شده خود را مطیع و خراج گزار سلطان معرفی کردند و نیز از اوتقاضای مرتع و چراگاه نمودند سلطان هم ناچار با استدعای ترکمانان موافقت کرده ، چراگاه مختلفی در اختیار ایشان گذاشت و موقتاً از تنبیه آنها منصرف گردید .

از این واقعه چندی نگذشت که مجدداً ترکان سلجوقی سریشورش نهاده بچپاول و غارت بلاد خراسان و مردم آنصفحات مشغول شدند ، مسعود پس از وقوف بر این ماجرا با سپاهی بجنک ایشان همت گماشت و تلفات سنگینی بآنها وارد ساخت .

اما **طغرل و چغری يك ويغو** (فرزدان) میکائیل که تصمیم بتسخیر قطعی خراسان گرفته بودند ، با سپاه فراوانی بمر و شتافتد و با قوای مسعود در محل **دندانقان** (بین مرو و سرخس) بمحاربه پرداختند در این جنگ مسعود بسختی شکست خورده بغزنین گریخت ، سپس سیل سپاه سلاجقه بشهرهای بلخ و هرات و نیشابور و سایر بلاد معتبر خراسان سرازیر گردید .

سلطان مسعود هم بعد از این شکست با خزائن سلطنتی از غزنین به هندوستان حرکت نمود ، اما در بین راه نزدیک رود سند جمعی از همراهان وی خزائن سلطنتی را ربوده و بطرفداری محمد برادر مسعود که همراه سلطان بود بر خاستند . مسعود سپس بفرمان محمد (برادر پادشاه) بزندان اقتاد و طاهر بن محمد هم در زندان او را بقتل رسانید (۴۳۲) .

سلطان مسعود مانند پدر کمال احترام را نسبت بشعراء و دانشمندان مبذول مینمود و بتشویق ایشان همت میگماشت . دردلاوری و جنگجویی

اخلاق و صفات سلطان مسعود

کمتر از محمود نبود. در شرابخواری جانب اعتدال را رعایت نمیکرد، مانند محمود بشکار دلبستگی فراوان داشت. ایام سلطنتش ۱۱ سال و در سال ۴۳۲ در گذشت ۱/۴

مودود بن مسعود

(۴۳۲ - ۴۴۱)

هنگامیکه سلطان مسعود بدست هوا خواهان برادرش محمد باسارت افتاد و در زندان بدست طاهر بن محمد بقتل رسید کشمکش شدیدی بین سپاهیان محمد و نیروی مسعود در گرفت. در همین حال جمعی از آشوب طلبانیکه در پی فرصت بودند، موقع را مغتنم دانسته باجرای مقاصد خود همت گماشتند. گروهی هم دست تعدی بر جان و مال مردم دراز نموده از هیچ عمل زشتی خودداری ننمودند. مودود فرزند مسعود هم بخونخواهی پدر قیام نموده در تزدیکی غزنین بجنگ عم خود محمد مبادرت کرد

در این جنگ مودود محمد را شکست سختی داد و او را با پسرش طاهر و جمعی دیگر بقتل رسانید و خود جانشین پدر گردید (۴۳۲).

در همین اثنا ترکان سلجوقی در صفحات ماوراءالنهر و خراسان قدرتی بهم رسانیده و نفوذشان پیوسته در ایران رو بتراند میرفت ولی مودود که صلاح کار خود را در برقراری روابط دوستانه با سلاجقه دانست، ابتدا با چغری بیك آغاز دوستی نهاد، آنگاه دختر او را بعقد ازواج خود در آورد. اما پس از چندی مجدداً سلجوقیان قیام نموده، بتاخت و تاز پر داختمد. مودود هم پس از دفع اغتشاشیکه در همد بوقوع پیوسته بود، عازم جلو گیری

از تعدیات سلجوقیان گردید ، اما قبل از آنکه باجرای مقاصد خویش نائل آید بدرود گفت (۴۴۱) .

جانشینان مودود

و

اقراض سلسله غزنویان

بعد از اینکه مودود در گذشت ، مدت کوتاهی **مسعود بن مودود** (مسعود دوم) و عمش **علی بن مسعود** به سلطنت رسیدند . در زمان پادشاهی علی ، مدعیان تاج و تخت از هر سوسر بعضیان نهادند و از آنجمله **عبدالرشید** پسر سلطان محمود بود که سرانجام بر سایر داعیان سلطنت غالب گردید و در سال ۴۴۱ به سلطنت جلوس نمود . وی پس از ۳ سال پادشاهی بدست یکی از ندیمان خود مقتول شد . پس از او **فرخزاد** پسر مسعود بن محمود (۴۴۴ - ۴۵۱) زمام امور این سلسله را در دست گرفت . فرخزاد مدتی با حکام سلجوقی در خراسان به جنگ پرداخت و شکست بالنتیجه سختی بایشان وارد نمود و تنی چند از سرداران سلجوقی را اسیر کرد . بعد از فرخزاد برادرش **ابراهیم** (۴۵۱ - ۴۹۲) به سلطنت رسید وی با سلجوقیان راه دوستی در پیش گرفت و عهد نامه مودت آمیزی میان این دو سلسله در عصر وی منعقد شد .

ابراهیم طی ۴۱ سال سلطنت ، چند بار به هندوستان لشکر کشید و هر دفعه بتصرف نواحی آباد و وسیعی نائل میگردد و نیز با غنائم فراوانی مراجعت مینمود . بعد از ابراهیم پسرش **علاء الدوله مسعود سوم** به سلطنت رسید (۴۹۲ - ۵۰۹) . در زمان سلطنت وی میان غزنویان و

سلجوقیان صالح و صفا برقرار بود ، بدینجهت علاءالدوله بیشتر توجه خود را بهند معطوف نمود و متصرفات زیادی بدست آورد .

علاءالدوله در سال ۵۰۹ در گذشت و فرزندش **ارسلانشاه** بجانشینی وی انتخاب شد . این پادشاه برادر خود **شیرزاد** که بعد از پدر زمام امور را در دست گرفته بود بقتل رسانید و سایر برادرانش را هم بغیر از **بهرامشاه** زندانی کرد .

ارسلانشاه در سال ۵۱۱ در گذشت و تا سال ۵۸۲ که تاریخ انقراض سلسله غزنویان بشمار میرفت **بهرامشاه** (۵۱۱ - ۵۴۸) و پسرش **خسروشاه** (۵۴۸ - ۵۵۵) و **خسرو ملک بن خسروشاه** (۵۵۵ - ۵۸۲) در حدود غزنین و لاهور بحکومت رسیدند ، اما چون سلسله غزنویان مقارن سلطنت این پادشاهان بمنتهی حدستی ورخوت خود رسیده بود لذا حکام غور بشرحی که خواهد آمد بفتح بقیه قلمرو غزنویان رو آوردند و **سلطان شهاب الدین** پادشاه معروف سلسله غور ، آخرین حکمران سلسله غزنوی را که **خسرو ملک** نام داشت دستگیر نموده بزندان افکند (۵۸۲) و سپس او را در سال ۵۹۸ بقتل رسانید و باین ترتیب نخست ترکمانان سلجوقی و پس از آن **غزو غوریان** اسباب تضعیف غزنویان را فراهم آوردند و با دستگیری و قتل **خسرو ملک** سلسله مزبور را بکلی منقرض نمودند .

۱-۱ اهمیت و خدمات غزنویان

پادشاهان سلسله غزنوی متصرفات وسیعی که عبارت از همدان ، ری ، اصفهان ، خراسان ، سیستان ، هرات ، ماوراءالنهر ، خوارزم ، طبرستان ، کرکان

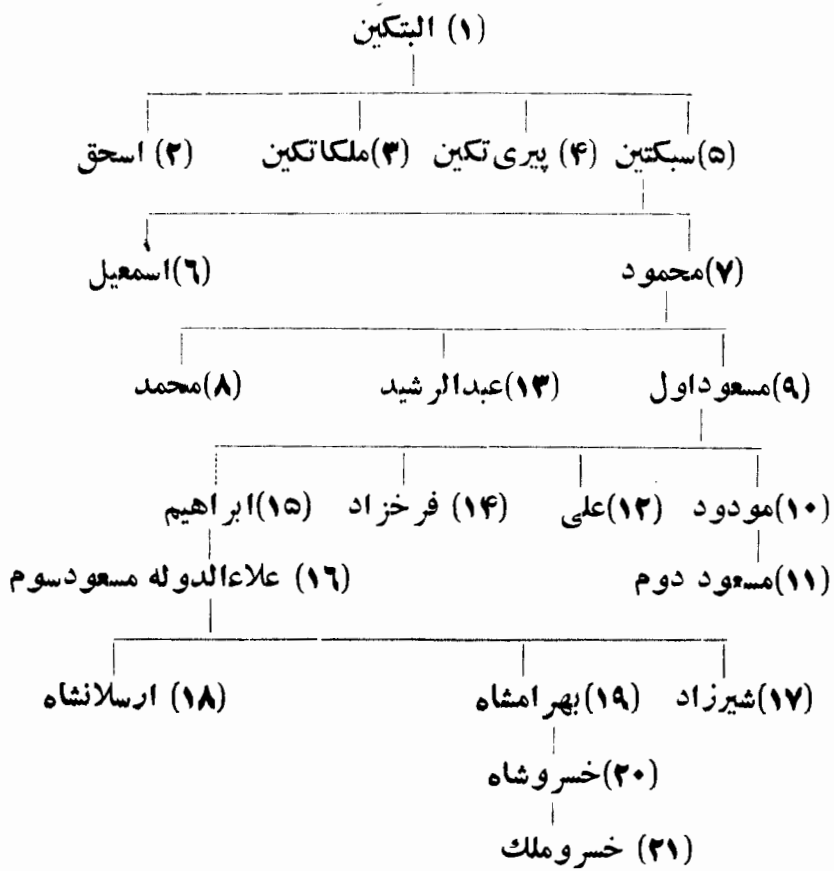
و نواحی غربی رود سند بود ، تحت لوای خویش قرار دادند و دو شهر **بلخ و غزنین** را بیایتختی برگزیدند .

زبان فارسی در داخل و خارج ایران رواج خاصی پیدا کرد و رونق بسزائی یافت . سلطان محمود و جانشینان وی با دست اندازی به هندوستان ثروت هنگفتی تحصیل نموده آنها را با خود بایران میآوردند و قسمتی از این غنائم را بمصارف لازمه از قبیل احداث خطوط و حفر چاهها و قنوات و ساختن ابنیه و آثار بکار میبردند .

در بار پادشاهان غزنوی چنانکه اشاره شد مجمع شعرا و دانشمندان و کانون علم و ادب بشمار میرفت . پادشاهان این سلسله علاقه فراوانی بعلم و دانش مبذول مینمودند و دانشمندان را بانجام خدمات فرهنگی میگماشتند چنانکه **ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید شیرازی** بتشویق **بهرامشاه** بترجمه کتاب **کليلة و دمنه** از عربی بفارسی همت گماشت ،

وزرای معروف غزنویان مانند **ابوالعباس اسفراینی** ، **احمد بن حسن میمندی** ، **ابوعلی حسن بن محمد میکالی** ، **خواجه عبدالصمد** ، **خواجه طاهر بن مستوفی** مرجع خدمات شایسته ای قرار گرفتند و در راه تامین آسایش و آرامش مردم ایران و رونق بازار علم و دانش از هیچگونه فداکاری خودداری ننمودند .

شجره نسب غزنویان



☆ (فصل هفتم) ☆

غور و پان

سرزمینی که در قدیم الایام بنام غور خوانده میشد
سرزمین غور ناحیه‌ای است کوهستانی (میان هرات و غزنین)
که رشته جبالهای مرتفع و دره‌های عمیق و رودهای بزرگی در آن
قرار دارد و بحکم همین موقعیت طبیعی مردم این سامان در آن عصر از تعرض
مهاجمین و جهانگشایان مصون بوده و استقلال را در امور خود پیدا کردند .
پایتخت امراء غور ابتدا **فیرز کوه** بود اما پس از اینکه متصرفات دولت غور رو
به توسعه گذاشت امراء این سلسله زمانی هرات و گاهی غزنین را پایتختی
انتخاب مینمودند .

امراء معروف غور

یکی از امراء معروف این سلسله **محمد بن سوری** است که با
سلطان محمود غزنوی معاصر بود . این امیر چون سردرخط فرمان محمود
نهاد، مورد حمله وی گرفت و پس از جنگ مختصری اسیر گردید (۴۰۱)
و کار آن سامان از طرف سلطان محمود با **امیر ابوعلی** (پسر محمد بن سوری)
سپرده شد .

دیگر از حکام معروف غور، **سیف الدین سوری** است (۵۴۳-۵۴۴)

که بابهراشاه غزنوی معاصر بود . برادر این امیر که **قطب الدین محمد** نام داشت ، بسببی از او رنجیده بدر بار غزنوی پناه برد . بهراشاه هم بتحریک درباریان سرانجام وی را مسموم و مقتول گردانید .

سيف الدین بخونخواهی برادر بجنک بهراشاه پرداخت . ولی در این محاربه شکست خورد و بدست بهراشاه بقتل رسید (۵۴۴) . آنگاه **علاء الدین حسین** بخونخواهی دو برابر مقتول خود بمتصرفات غزنویان رو آورد و پس از یکرشته محاربات خونین بهراشاهرا شکست داد و غزنین را قتل عام نمود . سپس فرمان داد تا اجساد پادشاهان غزنوی را (بغیر از سلطان محمود و مسعود و ابراهیم) از گور بیرون آورده طعمه حریق نمودند و بهمین جهت ، جهان سوز لقب یافت .

علاء الدین حسین بعد از این واقعه بجنک سلطان سنجر شتافت ، اما بدست وی اسیر گردید و پس از آنکه دو سال در زندان سنجر روزگار گذرانید آزاد شد و مجدداً بحکومت غور منصوب گردید .

علاء الدین جمعاً ۱۰ سال سلطنت نمود و در سال ۵۵۶ در گذشت و پسرش **سيف الدین محمد** (۵۵۶ - ۵۵۸) را بجانشینی وی برگزیدند . این پادشاه پس از دو سال سلطنت هنگامیکه با **ترکان غز** در جنگ بود بدست یکی از سرداران خود بقتل رسید .

بعد از سيف الدین ، پسر عمش **غیاث الدین محمد** سلطنت رسید . وی در سال ۵۶۹ غزنین را تصرف نمود و برادر خود شهاب الدین محمد ملقب بمعز الدین را حکومت غزنین داد .

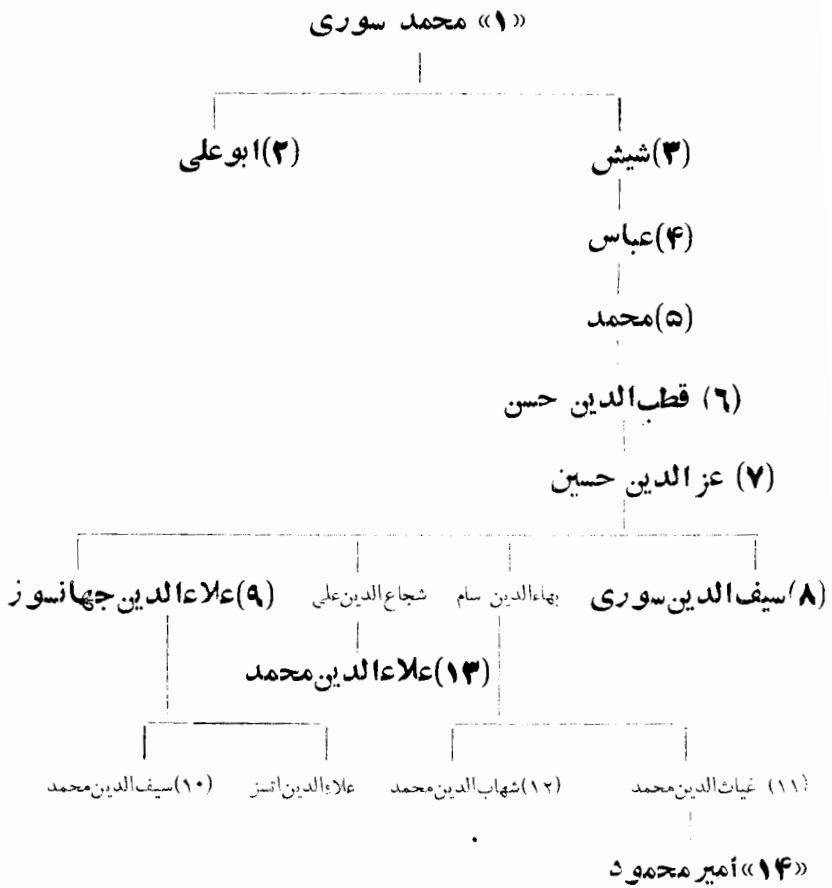
این دو برادر پس از فتح مقرر حکمرانی غزنویان بتصرف بقید قلمرو

ایشان نائل آمدند و سیستان و کرمان و شهرهای طوس و نیشابور و مرو و چند شهر دیگر را بتصرف در آورده دولت غور را باوج عظمت و اقتدار خود رسانیدند .

در همین ایام سلسله مقتدر و توانائی بنام خوارزمشاهیان در ماوراءالنهر و خراسان تأسیس گردید و دامنه متصرفات این سلسله تا مرزهای دولت غور توسعه یافت .

زمانیکه **سلطان محمد خوارزمشاه** «از سلسله خوارزمشاهیان» بسلطنت رسید، شهاب الدین و غیاث الدین با سپاه انبوهی بمنظور تسخیر قطعی خراسان و برانداختن سلسله خوارزمشاهیان بدان خطه رو آوردند و پس از یک رشته محاربات خونین بتسخیر بلاد معتبر و شهرهای مهم خراسان نائل گردیدند . ولی در همین اثناء غیاث الدین در گذشت (۵۹۹) و شهاب الدین پس از مدتی زد و خورد آخر الامر در برابر سپاهیان سلطان محمد تاب مقاومت نیاورده منهدماً بهند گریخت . شهاب الدین پس از این شکست جانشین برادر گردید و حکومت شهرهای **بست و فراه** را به **امیر محمود** (فرزند غیاث الدین) وا گذاشت و بمنظور جبران شکست های گذشته سپاه بزرگی فراهم کرده عازم متصرفات سلطان محمد شد ، اما قبل از نیل بمقصد بین راه **لاهور** و غزنین بدست جمعی از مخالفین از پا در آمد (۶۰۲) پس از قتل شهاب الدین ، متصرفات غوریان **پادشاهی امیر محمود** **انقراض سلسله غوریان** دستخوس هرج و مرج و قرین اغتشاش گردید . گروه زیادی بادعای سلطنت برخاستند که از آن میان **عاقبت امیر محمود** بکمک مردم غور بر کلیه مدعیان غالب گردید و زمام امور را در دست گرفت .

شجره نسب غوریان



در زمان سلطنت وی تاج‌الدین علیشاه از نزد برادر خود سلطان محمد خوارزمشاه گریخته بامیر محمود پناه برد. وی بفرمان سلطان محمد او را دستگیر نمود و زندان افکند. طرفداران تاج‌الدین در نتیجه اقدام امیر محمود بخشم آمده کمر قتل او را در میان بستند. از این واقعه چندی نگذشت که امیر محمود بتیغ انتقام معاندین از پا درآمد و تاج‌الدین بجای او بسلطنت نشست (۶۰۹) اما تاج‌الدین هم در همان سال جلوس بدست گماشته سلطان محمد مقتول و چندی بعد سرزمین غور بوسیله سپاهیان خوارزمشاه مفتوح و بساط سلسله مزبور بدین نحو برچیده شد.

☆ (فصل هشتم) ☆

سلجوقیان

(۴۴۹ - ۵۹۰)

از آنجا که آغاز نفوذ ترکها در ایام حکمرانی امراء سامانی، طوایفی از ترکهای ترکستان در دشتهای اطراف دریایچه آرال و سواحل دورود سیحون و جیحون میزیستند و بمنظور تهیه مراتع و چراگاه از نقطه بنقطه دیگر تغییر مکان میدادند و نیز پیوسته بسرحدات شمال ایران نزدیک می شدند. ترکها همینکه به بخارا پایتخت دولت سامانی مجاور شدند و در

این شهر رخنه نمودند ، پادشاهان سامانی هم ایشانرا بخدمت خود آورده ، هر کدام را که لایق و کافی میدیدند ، بمشاغل و مناصبی میگماشتند .

بکتوزون و سیمجور و البتکین و سبکتکین از همین طوایف بودند که بخدمت امراء سامانی درآمده و کم کم بمناصب و مقامات بزرگی نائل گردیدند . البتکین چنانکه دیدیم مقدمات تأسیس سلسله غزنویان را فراهم نمود و جانشینان وی اسباب تحکیم بنیان این سلسله شدند .

سایر قبایل ترکهای ترکستان برای اینکه بنوبه خود جنبشی کرده ، از غزنویان عقب نمانند ، بترک مأوی و مسکن خویش مبادرت ورزیده و صفحات شمال خراسان رو آوردند . و چون ریاست یکدسته از این ترکها بعهده **سلجوق** بود بترکهای **سلاجقه** معروف شدند . و بحکم مجاورت باحوزه مسلمین بدین اسلام درآمدند . شغل ایشان گله داری و ایام فراغت را بشکار میگذرانیدند .

رئیس این قبیله چهارپسداشت **اسرائیل**، **میکائیل**، **یونس**، **موسی** **میکائیل** در ایام حیات پدر در گذشت و **اسرائیل** بشرحیکه در تاریخ غزنویان خواندیم بدست سلطان محمود در قلعه **کالنجر** محبوس گردید .

از **میکائیل** سه فرزند باقیمانده **یغو** (۱) **چغری یک**، **طغرل یک** این سه پسر در باقیبله و عشیره خود هنگامیکه سلسله سامانی بهم برآمد و متصرفات دولت مزبور بوسیله ایلک خان پادشاه ترکستان و محمود غزنوی بوی تجزیه گذاشت ، در حوالی بخارا مستقر شدند و چندی بعد از سلطان محمود تقاضای مرتع و چراگاه جهت گلهداری نمودند ،

سلطان محمود تقاضای ایشانرا پذیرفت و پس از آن سیل سپاه
سلاجقه بصفحات شمال خراسان سرازیر شد ، اما دیری نپائید که این
طوایف دست تعرض بجان و مال مردم آنحدود دراز نموده بتسخیراراضی
ونواحی پرداختند .

سلطان محمود جهت تنبیه ایشان عازم خراسان گردید و پس از مدتی
زد و خورد قوای ترکان را درهم شکست و آنها را بعقب نشینی ناگزیر ساخت
پس از اینکه سلطان محمود در گذشت وزمام امور غزنویان بدست
پسرش مسعود افتاد ، ترکان سلجوقی بر شدت تعدی و تعرضات خود بیفزودند
وسلطان مسعود بشرحی که قبلاً گذشت پس از چند رشته جنگ ، عاقبت در
محل **دندانقان** از ایشان بسختی شکست خورد (۴۲۹) و بغزنین گریخت
وباین ترتیب ماوراءالنهر و خراسان بدست سپاه سلجوقی مفتوح و وسائل
تأسیس این سلسله فراهم شد .

طغرل بیك

(۴۲۹ - ۴۵۵)

طغرل همینکه سلطان مسعود را در محل دندانقان منهزم ساخت
بهمراهی برادرش چغری بیك بتسخیر سایر شهرهای خراسان همت گماشت
ودر سال ۴۲۹ در نیشابور تاجگذاری نمود و متصرفات خود را بترتیب زیر
تقسیم کرد .

حدودی از سواحل رود سیحون تا صفحات شمال خراسان را **چغری**
بيك وا گذاشت وبه برادر مادری خود **ابراهیم ینال** قهستان و جرجان
رادادو **بیغو** را بحکومت هرات و سیستان و پوشنگ بر گماشت و **قاورد**

(پسر چغری بیك) راهم حاكم كرمان نمود .

جنگها و فتوحات طغرل بيك

چون غزنویان مقارن باطلوع ستاره اقبال سلجوقیان
پیوسته رو بضعف میرفتند و در برابر تجاوزات
سپاه طغرل بيك هیچگونه مقاومتی از خود نشان
نمیدادند ، از اینرو همواره برگستاخی و بی پروائی سلجوقیان افزوده
میشد ، چنانکه طغرل در مدت کوتاهی بفتح خوارزم و خراسان و طبرستان
وزی و اصفهان و سیستان و افغانستان نائل شد و بر شهر های مهم ایران
استیلا یافت .

انوشیروان بن منوچهر حکمران سلسله آل زیار چون در خود یارای
مقاومت ندید ، سر در خط فرمان طغرل نهاد و تسلیم وی گردید و با این عمل
خود چنانکه در تاریخ آل زیار خواندیم زوال و فنا ی این سلسله را فراهم ساخت .
در این هنگام ابراهیم ینال در صفحات مغرب ایران بتاخت و تاز برخاست
و متصرفات وسیعی بدست آورده تا نزدیک بغداد پیش راند .

اما طغرل از بسط متصرفات برادر و افزایش قدرت وی بهراس افتاد
و بجنگ اوشتاقت . ابراهیم پس از مختصر مقاومتی تسلیم برادر گردید و
متصرفاتش تحت اختیار طغرل قرار گرفت ،

طغرل در سال ۴۴۶ بآذربایجان رفت و پس از تصرف آن حدود عازم
ارمنستان گردید .

چندی پس از این واقعه ، خلیفه عباسی که **اقتانم بامر الله** نام داشت
(۴۲۲ - ۴۷۰) برای جلوگیری از خود سری **باسیری** (سردار ترك نژاد
خلیفه) بطغرل توسل جست و از او كمك خواست . طغرل با سپاهی عازم
بغداد گردید (۴۴۷) و در آنجا کمال احترام را نسبت بخلیفه اعمال نمود و پس از

آن بجنك بابساسیری پرداخته اورا در سال ۴۵۱ بقتل رسانید .

طغرل در مدت اقامت خود در بغداد **ملك رحيم** (پسر مرزبان بن سلطان الدوله) پادشاه سلسله آل **زولم** را كه در عراق و خوزستان و فارس حكومت داشت ، دستگیر نموده بزرگان افكند (۴۴۷) و باین ترتیب سلسله آل بویه بسرنوشت آل زیار مبتلا گردید .

خلیفه القائم بمنظور تحكیم روابط دوستی با طغرل دختر چغری يك (خدیجه ارسلان خاتون) را بعقد ازدواج خود در آورد و اسباب اتفاق این دو خاندان را بیش از پیش فراهم ساخت .

گویند طغرل بتحریر وزیر خود **عمید الملك كندری** خواستار دختر خلیفه القائم گردید و با اینکه خلیفه باین امر راضی نبود معذلک در سال ۴۵۴ ازدواج بوقوع پیوست و این وصلت كه در طول تاریخ حیات سلجوقیان بی سابقه بود ، براعتبار سلجوقیان افزوده شد .

طغرل در سن ۷۰ سالگی، پس از ۲۶ سال سلطنت و در سال ۴۵۵ در ری بدرود حیات گفت . طغرل را مورخین **مرك طغرل**

بنیکی یاد نموده و اورا پادشاهی عادل و باتدبیر خوانده اند . این پادشاه از طرف خلیفه ، **ركن الدوله** لقب یافت و بفرمان وی نام این پادشاه را در خطبه ها خوانده با اسم او سكه زدند .

از وزرای معروف طغرل **عمید الملك كندری** دانشمند و ادیب معروف ایرانی بود كه با تبدیل کلیه دفاتر دولتی از عربی بفارسی خدمت شایسته ای بترویج زبان فارسی نمود . ۴۰ ، ۴۱

آلب ارسلان

(۴۵۵ - ۴۶۵)

چغری بیك برادر طغرل بیك ، چهار پسر داشت ، **آلب ارسلان** ،
سلیمان ، **قاورد** ، **یاقوتی** - مادر سلیمان پس از مرگ چغری بیك بعقد
ازدواج طغرل درآمد . طغرل هم چون فرزندی نداشت **سلیمان** را بجانشینی
خود برگزید . اما همینکه طغرل در گذشت و سلیمان بسلطنت جلوس نمود
آلب ارسلان سر بمخالفت نهاد و بكمك **خواجه نظام الملك** ، برادر را
معزول و خود زمام امور را در دست گرفت و خواجه را مقام وزارت بخشید و
کینه شدیدی نسبت بمعید الملك کندی وزیر طغرل که سلیمان را پیادشاهی
رسانیده بود در دل گرفت و خواجه نظام الملك هم پیوسته آتش این کینه و
عداوت را دامن میزد تا آنجائیکه سرانجام عمید الملك در سال ۴۵۵ بامر
آلب ارسلان **بمرو رود** تبعید گردید و پس از یکسال با اشاره خواجه بقتل رسید
در بدو سلطنت آلب ارسلان جمعی از بزرگان و
سرداران و خویشان وی راه طغیان در پیش گرفته
لوای مخالفت علیه پادشاه سلجوقی برافراشتند .

فتوحات آلب ارسلان

آلب ارسلان طی چند رشته محارباتیکه با عاصیان از جمله با **قتلمش**
(پسر عم پدرش) و **امیر ختلان** (۱) و **قاورد** (برادر آلب ارسلان و مؤسس
سلاجقه کرمان) نمود برایشان غالب گردید و متصرفات خود را امنیت و
آرامشی بخشید .

این پادشاه پس از فراغت از امور داخلی ایران بتوسعه و بسط متصرفاتی
که طغرل در مغرب ایران آغاز کرده بود همت گماشت .

۱ - ختلان نام ناحیه ایست در دره علیای جیحون

البارسلان نخست با لشگری عازم شام گردید و پس از تصرف آن خطه ارمنستان را مطمح قرارداد. در همین اوقات **آرمانوس دیو جانوس** امپراطور روم شرقی با سیای صغیر آمد (۴۶۳) تا از پیشرفت سپاه ارسلان جلوگیری بعمل آورد.

این دوسپاه در اخلاط (جنوب ملازگرد) بایکدیگر مصاف دادند و باینکه ابتدا غلبه با سپاهیان الب ارسلان بود معذلتك پادشاه ایران پیشنهاد صلح داد، اما چون امپراطور حاضر بمصالحه نگردید، مجدداً در حوالی **ملازگرد** (شمال غربی دریاچه وان) جنگ خونینی میان ترکان متعصب و رومیان جنگ آزموده آغاز گردید.

هر دو سپاه با جانبازی و فداکاری هرچه تمامتر بدییکار ادامه دادند در این محاربه تاریخی، باینکه قشون الب ارسلان از لحاظ نفرات نسبت بسپاه امپراطور روم فوق العاده قلیل و ناچیز بود اما از آنجائیکه سپاهیان این جنگ را جهاد با کفار پنداشته، از کشتن و یا کشته شدن بیمی بخود راه نمیدادند، چنان کشتار سختی از عیسویان نمودند که تاریخ مشابه آنرا در آسیای صغیر بیاد ندارند. بدینجهت سپاهیان روم شرقی بکلی منهزم شد و امپراطور بدست **گوهرا آئین** (غلام الب ارسلان) باسارت افتاد (۴۶۳) الب ارسلان پس از اینکه دیو جانوس راشدیداً مورد توبیخ و سرزنش قرارداد و مبلغ هنگفتی پول از او گرفت ویرا آزاد نموده بکشور خود فرستاد.

فتح ملازگرد یکبار دیگر افتخارات باستانی ایران را تجدید نمود و از توسعه قدرت و نفوذ رومیان در ارمنستان و آسیای صغیر جلوگیری بعمل آورد. از اینها گذشته همین مسئله مقدمه انقراض روم شرقی گردید و با

استیلاي **سلطان محمد فاتح** (از اعقاب سلجوقيان) براي ن کشور دولت دروم شرقی بکلی منقرض شد ..

قتل الب ارسلان
آلب ارسلان پس از فتح ملاز گرد بمنظور جلو گیری از تجاوزات پادشاه توران ، عازم ماوراء النهر گردید . لیکن هنگام عبور بدست یوسف نامی که قلعه بانی یکی از قلاع کنار رود جیحون را در عهده داشت بضرب کاردی از پا در آمد (۴۵۶) آلب ارسلان ۱۰ سال سلطنت نمود و وزیرش خواجه نظام الملک در نظام امور و رتق و فتق کلید مسائل کشوری نهایت درجه کوشش و ممارست را مبذول میداشت و با آنکه مفسدان همواره خاطر آلب ارسلان را نسبت بدو مشوب میکردند، اما این پادشاه هیچگاه قدر خدمات وزیر خود را فراموش نمیکرد بگفته دیگران اغفال نمیکردید .

ملکشاه

(۴۶۵ - ۴۸۵)

بعد از آلب ارسلان پسرش **ملکشاه** بکماک خواجه نظام الملک بر متصرفات پدر استیلا یافت . در ابتدای سلطنت این پادشاه ، تنی چند از بزرگان مملکت و بعضی از اقوام و کسان او سر بمخالفت گذاشته ، هرج و مرج شدیدی آغاز نمودند . اما دلاوری و رشادت ملکشاه و تدبیر و سیاست خواجه نظام الملک کلیه مخالفین را مطیع نموده همگی بفرمان ملکشاه گردن نهادند چنانکه **قاورد** حاکم کرمان که راه خود سری در پیش گرفته بود با سارت افتاد و در سال ۴۶۵ مقول گردید و نیز **تکش** برادر ملکشاه که در خراسان قدرتی بهم رسانیده بود عاقبت در طی چند رشته جنگ شکست خورد و بفرمان پادشاه سلجوقی چشمانش را بمیل کشیدند (۴۷۷) و سایر مخالفین هم بهمین

طریق گرفتار آمده مغلوب و مقتول گردیدند .

فتوحات ملکشاه
ملکشاه پس از اینکه نظم و آرامش را در ایران برقرار کرد سردار معروف خود **سلیمان بن قتلمش** را مأمور تسخیر انطاکیه نمود . این سردار آن خطه را بتصرف درآورد و در سال ۴۷۹ سپاهیان ملکشاه حلب را بمتصرفات خویش بیفزودند ، آنگاه ملکشاه از حلب به بغداد رفت و در سال ۴۸۲ عازم ماوراءالنهر شد و سمرقند و بخارا را تحت لوای خویش درآورد .

متصرفات سلاجقیان چون در این ایام باوج قدرت و انبساط خود رسیده و نگهداری آن ممالک وسیع از عهده ملکشاه خارج بود ، از اینرو وی برای حفظ و حراست آنها ، هر ناحیه ای را بحاکمی سپرد ، چنانکه خوارزم را به **انوشکین غرجه** و آسیای صغیر را **سلیمان بن قتلمش** و دیار بکر و حلب را **بقسیم الدوله آق سقر** وا گذاشت و حکام مزبور در حوزه فرمانروائی خویش بحکومت پرداختند .

از وقایع اسفانگیز ایام سلطنت ملکشاه ، عزل
قتل خواجه نظام الملک
و مرگ ملکشاه
و قتل خواجه نظام الملک وزیر عالیقدر این پادشاه بود . خواجه بعلت سعایتیکه وزراء و

درباریان از وی نزد ملکشاه نمودند و نیز بسبب اختلاف شدیدی که میان او و ملکشاه بر سر اختلاف ولیعهد حاصل گردیده بود ، بشدت مورد بی مهری و تنفر شاه قرار گرفت و عاقبت در سال ۴۸۵ این وزیر باتدبیر را ملکشاه از مقام وزارت خلع و **تاج الملک** را بجای او انتخاب کرد .
از این واقعه چندی نگذشت که خواجه در نزدیکی همدان بدست یکی از فدائیان فرقه اسمعیلیه بضرب کاردی از پا در آمد و بشرحی که

خواهیم دید با عزل و قتل این مرد بزرگ شیرازۀ امور سلجوقیان از هم بیاشید و ستاره اقبال آنهارو بزوال گذاشت .

پانزده روز پس از قتل خواجه ملکشاه بدرود حیات گفت این پادشاه پایتخت خود را شهر اصفهان قرارداد و در آبادی و عمران شهرها اهتمام فوق العاده ای مبذول نمود شعراء و دانشمندان را بدیده احترام مینگریست و آنها را در کار خود دلگرم مینمود ، چنانکه اصلاح تقویم ایران بهمت تنی چند از حکماء و دانشمندان و بتشویق این پادشاه میسر گردید که اکنون بنام تقویم جلالی معروفست .

متصرفات سلجوقیان در عصر وی بمنتهای عظمت خود رسید و خواجه در راه حفظ و حراست این متصرفات وسیع کمال کوشش و ممارست را بکاربرد شعراء و حکماء معروف مانند غزالی و عمر خیام و امیر معزی با این پادشاه معاصر بوده و اسباب افتخار سلطنت او را فراهم نموده اند .

برکیارق

(۴۸۵ - ۴۹۸)

پس از اینکه ملکشاه در گذشت فرزندانش برکیارق ، محمود ، محمد ، سنجر و سایر بزرگان و شاهزادگان برای کسب تاج و تخت بزد و خورد بایکدیگر قیام نمودند ترکان خاتون زن ملکشاه بکمک خلیفه المقتدی فرزند خود محمود را در اصفهان بتخت سلطنت نشانید .

برکیارق فرزند ارشد ملکشاه بجنک محمود شتافت و او را در نزدیکی بروجرد شکست سختی داده از آنجا عازم اصفهان گردید و پس از مختصر زود خوردی در سال ۴۸۵ در این شهر تاجگذاری کرد . در همین ایام ترکان خاتون در گذشت و چندی بعدهم محمود بدرود حیات گفت و سلطنت بدین

ترتیب جهت برکیارق بالامانع شد .

درابتدای امر برکیارق **تاج الملك** وزیر پدر را باغواء هواخواهان
خواجه نظام الملك دستگیر نموده ویرا در سال ۴۸۶ بقتل رسانید و
مؤید الملك فرزند خواجه را مقام وزارت بخشید .

برکیارق در سال ۴۹۰ برادر خود **سنجر** را بحکومت خراسان گماشت
و چنانکه بعداً خواهیم دید ، این حاکم سلسله **سلجوقیان مشرق**
را در ایران تأسیس نمود .

برکیارق مدتی را بجنگ برادرش محمد که لوای مخالفت برافراشته
بود مشغول گردید و سر انجام با تقسیم متصرفات سلجوقی جنگ این دو
برادر خاتمه یافت (۴۹۷) و یکسال بعد از این واقعه برکیارق درگذشت
(۴۹۸) .

سلطان محمد

(۴۹۸ - ۵۱۱)

محمد فرزند ملکشاه بعد از برکیارق بسطنت رسید . در زمان
پادشاهی محمد هرج و مرج شدیدی در دربار خلیفه عباسی **المستظهر** راه
یافت . سلطان محمد فرصت را غنیمت دانسته لشکر بعراق کشید و بر
آن خطه مستولی شد .

این پادشاه بمنظور جلوگیری از پیشرفت **فرقه اسماعیلیه** و
از بین بردن فتنه و آشوبیکه بدست هواخواهان این فرقه در متصرفات
سلجوقیان بر پا شده بود ، بجنگ ایشان رو آورد ، اینک قبل از آنکه
بذکر نتایج این جنگ بپردازیم بی مناسبت نیست مختصراً بشرح احوال

حسن صباح و چگونگی تأسیس فرقه اسمعیلیه واقف گردیم .
فرقه اسمعیلیه
اسمعیلیه فرقه‌ای بودند که فرزند امام جعفر صادق
را که اسمعیل نام داشت بجای امام موسی کاظم
امام هفتم و آخرین ائمه میدانستند و پسر او محمد را پیغمبر خود میخواندند
بانی و مؤسس این فرقه یکنفر ایرانی بنام عبدالله بن میمون اهوازی
بود که در قرن سوم هجری بمصر رفت و در آنجا بتبلیغ این مذهب پرداخت
و عاقبت بتأسیس خلافت فاطمیان در آن سرزمین موفق شد .

اما حسن صباح که مؤسس فرقه اسمعیلیه در ایران بشمار میرفت
در زمان پادشاهی ملکشاه بوسائلی خود را بدربار نزدیک نمود و چون
مرد متهور و با فراستی بود بزودی مورد تورد توجه خاص ملکشاه قرار گرفت
و سخنانش همواره بردل شاه مینشست . حسن در بعضی مواقع از خواجه
نظام‌الملک نزد شاه سعایت مینمود و بمنظور تحقیر او در پی فرصت میگشت
تا اینکه وقتی خواجه برای رسیدگی و تنظیم امور مالی متصرفات سلجوقی
از ملکشاه ۲ سال مهلت خواست ، ولی حسن برای جلب توجه شاه انجام
آنها چهل روزه بعهده گرفت . ملکشاه نیز اتمام این مهم را بعهده او
وا گذاشت . حسن با جدیت فوق‌العاده‌ای به تنظیم و تدوین دفاتر امور مالی
کشور مشغول گردید . اما همینکه کارها در شرف اتمام بود زحماتش
بدست غلامی که بتحریرك خواجه نظام‌الملک اوراق دفاتر را در هم ریخت
بود بهدر رفت .

حسن بمحض وقوف بر این واقعه از شدت ترس باصفهان گریخت و
از آنجا بمصر حرکت نمود (۴۷۱) . وی در مصر بمذهب اسمعیلیه در آمد
و با خلفاء فاطمی باب دوستی آغاز نمود و پس از مدتی یعنی در سال ۴۷۳

بایران آمد و بترویج این مذهب پرداخت و بمنظور تحکیم موقعیت خویش چندین قلعه و پناهگاه از جمله **قلعه الموت** (در نزدیکی قزوین) و **شاه دژ** و **خان لنگان** (نزدیک اصفهان) را تسخیر نمود و با کمک اتباع و یاران خود با اجرای مقاصد سیاسی که انتقام از خواجه و انقراض سلسله سلجوقیان بود مبادرت ورزید. اتباع و مریدان حسن بقدری بوی ذی علاقه بودند که خود را فدائی دانستند جان در راهش نثار مینمودند و جهت انجام اوامرش از هیچگونه فداکاری خودداری نمیکردند. حسن در راه ترویج مذهب اسمعیلیه بهر گونه اقدامی متوسل میگردد و برای اجرای منویات از هیچ چیز دریغ نمینمود، چنانکه پسر خود را که مانع انجام مقاصدش یافت بقتل رسانید و سایر مخالفین را بهمین طریق از پای درآورد.

وی در سال ۵۱۸ در گذشت و **کیا بزرگ نامید** جانشین او شد. در زمان ریاست مذهبی این مرد، **المسترشد** و پسرش **الراشد** که هر دو از خلفاء عباسی بودند، چون با منظور اسمعیلیه سر بمخالفت نهادند بدست فدائیان مقتول و بدین وسیله رعبی شدید در قلوب مخالفین خود ایجاد نمودند. **کیا بزرگ** در سال ۴۳۲ در گذشت و پسرش **محمد** را بجانشینی وی برگزیدند (۵۳۲ - ۵۵۶) آخرین رئیس مذهبی این فرقه، **رکن الدین خورشاه** بود که در سال ۶۵۵ تسلیم **هلاکو خان** گردید و بدین ترتیب بساط یکصد و هفتاد ساله فرقه اسمعیلیه بدست ایباخانیان مغول برچیده شد.

فرقه اسمعیلیه از نفاق و جدائی فرزندان ملکشاه زدو خورد سلطان محمد بافرقه اسمعیلیه فرصتی بدست آورده، با مخالفین خود بجنگ پرداختند و بشرحیکه قبلاً گذشت در راه برانداختن دشمنان بهر گونه اقدامی متوسل می شدند. سلطان محمد همینکه

خود را در زحمت کلی دید بجنگ ایشان شتافت و قلاعی را که در اطراف اصفهان بدست این فرقه افتاده بود بتصرف در آورده آنگاه نظام الملك (پسر خواجه نظام الملك) را که مقام وزارت داشت با سپاهی بمحاصره قلعه الموت فرستاد . نظام الملك در این لشکر کشتی نه تنه کارای از پیش نبرد بلکه بتیغ انتقام یکی از فدائیان گرفتار آمد . اما پس از چندی بهبودی حاصل نمود و از خطر حتمی نجات یافت .

هنگامیکه جانشینان ملک شاه بایکدیگر مشغول جنگهای صلیبی و مزد و خورد بودند حمله صلیبیون ببلاد اسلامی مرک سلطان محمد و متصرفات سلجوقیان آغاز گردید .

صلیبیون شام و فلسطین را در سال ۴۹۱ بتصرف در آورده و پس از آن با سپاه سلطان محمد روبرو شدند . در همین ایام شاه سلجوقی در اصفهان در گذشت (۵۱۱) و سپاهیانش بدون اخذ نتیجه مجبور بمراجعت شدند .

سلجوقیان مشرق ایران

سلطان سنجر

(۵۱۱ - ۵۵۲)

سلطان محمد همنکه در گذشت پسرش محمود با سنجر که در مشرق ایران دارای قدرت و نفوذی بود بجنگ برخاست .

در این جنگ محمود شکست خورد اما سنجر با وی بمهربانی رفتار نموده حکومت نواحی گرجستان ، ارمنستان ، آذربایجان ، بین النهرین و فارس را بدو تفویض کرد و بدین ترتیب سلسله سلجوقیان در ایران ، بدو شعبه مشرق و مغرب منقسم گردید .

سنجر در سال ۵۱۱ بتأسیس سلجوقیان مشرق همت گماشت و محمود در صفحات مغرب و جنوب ایران سلجوقیان مغرب را تأسیس نمود و سلمان بن قنلمش ، سلجوقیان روم را در آسیای صغیر بوجود آورد .

سلطان سنجر در سال ۵۲۲ پسر قطب الدین بن انوشته کین (حاکم خوارزم) را که اتسز نام بود ، بحکومت خراسان برگماشت . اتسز چند بار سر بمخالفت نهاد و نام سنجر را از خطبه ها انداخته ، بنام خود سکه زد اما هر دفعه که با سپاهیان سنجر مواجه میشد بعد از خواهی میپرداخت و مجدداً بیاس خدماتیکه پدر و جدش بیادشاهان سلجوقی انجام داده بودند بحکومت خوارزم منصوب میگردد .

ولی باز اتسز دست از مخالفت برنداشت و حتی ترکان قراختائی را علیه سلطان سنجر برانگیخت .

حمله ترکان مسکن اولید ترکان زردپوست قراختائی صفحات
قراختائی شمالی چین بود ، اما کم کم بترکستان آمدند و در آنجا دولت بزرگی بوجود آورده و چون از مذهب بودا پیروی مینمودند بامسلمانان ناگزیر بکشمکش گردیدند . این طوایف پس از مدتی توقف در ترکستان بتاخت و تاز پرداخته و آخر الامر باغواء اتسز خوارزمشاه ، بماوراءالنهر حمله بردند .

سنجر با سپاهی بجالو گیری ایشان شتافت ، اما در دشت قطلوان (نزدیک سمرقندی) از قراختائیان شکست سختی خورده ناگزیر بمراجعت شد (۵۳۶) و ترکان نیز بفتح ماوراءالنهر نائل آمدند .

اتسز از زرد خورد سنجر با ترکان قراختائی فرصتی بدست آورده

بشهرهای خراسان حمله نمود . سنجر عازم دفع وی گردید ، اما تنز این هم مانند سابق بایرداخت مبالغ گزافی پول و اظهارندامت بر کرده خویش مورد عفو پادشاه قرار گرفت .

ترکان غزمآند ترکان سلجوقی در ماوراءالنهر
روزگار میگذرانند و بگله‌داری و شکار می
پردازند و دین ایشان اسلام بود .

جنگ سلطان سنجر باطوایف غز

هنگامیکه ترکان قراخانی ب ماوراءالنهر هجوم آوردند ، ترکان غز ناچار بترك مسكن و مأوی خود گردیده ، با اجازه سنجر بخراسان روانه شده در نواحی بلخ سکونت گزیدند و قرار شد هر ساله مبلغی بسلطان خراج دهند اما مأمورین اخذ خراج باین طایفه بسختی رفتار نموده ، ایشانرا شکنجه و آزار میدادند .

ترکان چون کار را بدین منوال دیدند ، سر بعصیان نهاده از دادن خراج سالیانه خودداری کردند . سلطان سنجر هم حاکم شهر بلخ را که **امیر قماچ** نام بود بسر کوبی ایشان فرستاد . اما وی از ترکان غز بسختی شکست خورد و بپسرش بقتل رسید ، سنجر همینکه براین ماجرا واقف شد بمنظور گرفتن انتقام از طوایف غز ، عازم آندیار گردید (۵۴۸) ترکان پس از آنکه مقصود سلطانرا دریافتند تحف و هدایای فراوان حضور سنجر فرستاده و بر آنچه رفته بود پوزش خواستند .

اما سلطان سنجر بتحریک سرداران خود باین انقیاد و اطاعت واقعی نهاده کار را بجنگ و خونریزی کشانید . ترکان که راه نجات خود را در فداکاری و جانبازی تشخیص دادند ، دلیرانه بدشمن حمله بردند و سپاه سنجر را پس از یکرشته محاربات خونین شکست داده ،

پادشاه سلجوقی را باسارت در آوردند (۵۴۸). ترکان راه مرو و نیشابور را در پیش گرفته این دو شهر و سایر بلاد معتبر خراسان را غارت کرده، بسیاری از مردم را کشتند و خرابی فراوانی از این راه بانیه و آثار تاریخی ایران وارد آوردند.

اما سلطان سنجر در سال ۵۵۱ بوسائلی از حبس ترکان غز گریخت و بمر و آمد و در آنجا مجدداً زمام امور را در دست گرفت مدتی از فرار و نجات سلطان سنجر نگذشته **مرک سلطان سنجر** بود که از شدت تألم و تأثر در سال ۵۵۲ درگذشت.

سلطان سنجر مدت ۲۱ سال در خراسان و ماوراءالنهر بحکومت پرداخت و ۴۱ سال بامور سلطنت اشتغال ورزید. سنجر از پادشاهان معروف سلجوقی بود. صفات نیک وی را شعرا و مورخین مورد ستایش قرار داده‌اند شعرای معروف مانند **ادیب صابر**، **عبدالواسع جبلی** که معاصر با سنجر بوده، در مدح وی قصایدی ساخته و او را در زمره پادشاهان بزرگ سلجوقی بشمار آورده‌اند.

سلجوقیان مغرب ایران

چنانکه فوقاً اشاره شد **محمود** پسر سلطان محمد پس از چند رشته جنگ، عاقبت مطیع سنجر گردید و از طرف او سلسله سلجوقیان را در مغرب ایران تأسیس نمود (۵۱۱).

محمود مدتی گرفتار زرد خورد با برادر خود **مسعود** گردید و آخر الامر مسعود سرطاعت برادر نهاد.

محمود چون خلیفه المستر شد را با نماینده خود در بغداد

مخالفت دید، در سال ۵۲۰ آهنگ بغداد نمود و همینکه با آنجا رسید خلیفه دشمنی و عناد را کنار گذاشت و با وی از در صلح داخل گردید و اختلافات ایشان باین ترتیب پایان یافت و پس از آن محمود از بغداد بهمدان رفت و در سال ۵۲۵ در همین شهر در گذشت و مدت کوتاهی پسرش **داود** بسلطنت نشست .

بعد از داود **طغرل دوم** برادر محمود بجانشینی وی انتخاب گردید (۵۲۶-۵۲۹) این پادشاه چندی بامدعیان سلطنت بجنگ پرداخت و پس از اینکه در گذشت برادرش **مسعود** بیادشاهی رسید (۵۲۹-۵۴۷) وی از سلاطین معروف سلجوقیان مغرب بشمار میرفت . مدتی را با خلیفه عباسی المستر شد و پسرش را شد بجنگید و عاقبت این دو خلیفه بشرحیکه قبلا گذشت بدست فدائیان اسمعیله مقتول گردیدند و آنگاه مسعود عراق را بسهولت تصرف نموده آنجا را با اختیار خویش درآورد . مدت سلطنت این پادشاه ۱۸ سال و در ۵۴۷ بدرود حیات گفت .

بعد از مسعود تا سال ۵۷۱ (سال جلوس طغرل سوم) مدتی فرزندان محمود بترتیب **ملکشاه ثانی** و **محمد** سلطنت نمودند و چندی هم **سلیمان شاه بن سلطان محمد** (۵۵۴-۵۵۶) و **ارسلان شاه** پسر طغرل دوم (۵۵۶-۵۷۱) زمام امور را در دست گرفتند ،

آخرین پادشاه سلجوقیان مغرب ، **طغرل سوم** پسر ارسلان شاه است که از صفات ممتازه اش شجاعت و جنگجوئی بود ، ولی باتمام این احوال روزگار سلطنت این پادشاه با روی کار آمدن **خوارزمشاهیان** و تعرضات **اتابکان آذربایجان** و دسیسه های **ناصر** خلیفه عباسی مقارن گردید. این سده دشمن قوی جهت خاتمه دادن کار سلجوقیان بایکدیگر

متحد شدند، چنانکه **علاء الدین تکش خوارزمشاه** (پسر ایل ارسلان و نوه اتسز) **بتحریرك قتلغ اینانج** (برادر ابوبکر، اتابک آذربایجان) باطغرل بجنگ برداخت. این جنگ درحوالی ری اتفاق افتاد و درابتداء فتح باطغرل بود و بهمین مناسبت پادشاه سلجوقی بشکرانده این پیروزی بشرا بخواری پرداخت و بقدری افراط نمود که هنگام جنگ از شدت مستی گرزراً بیای اسب خود فرود آورده اسب بر زمین غلطید و درهمین موقع قتلغ اینانج فرا رسید و طغرل را بقتل رسانید (۵۹۰). با قتل این پادشاه سلسه یکصد و شصت ساله سلاجقه ایران بکلی منقرض گردید و جای خود را بخوارزمشاهیان وا گذاشت.

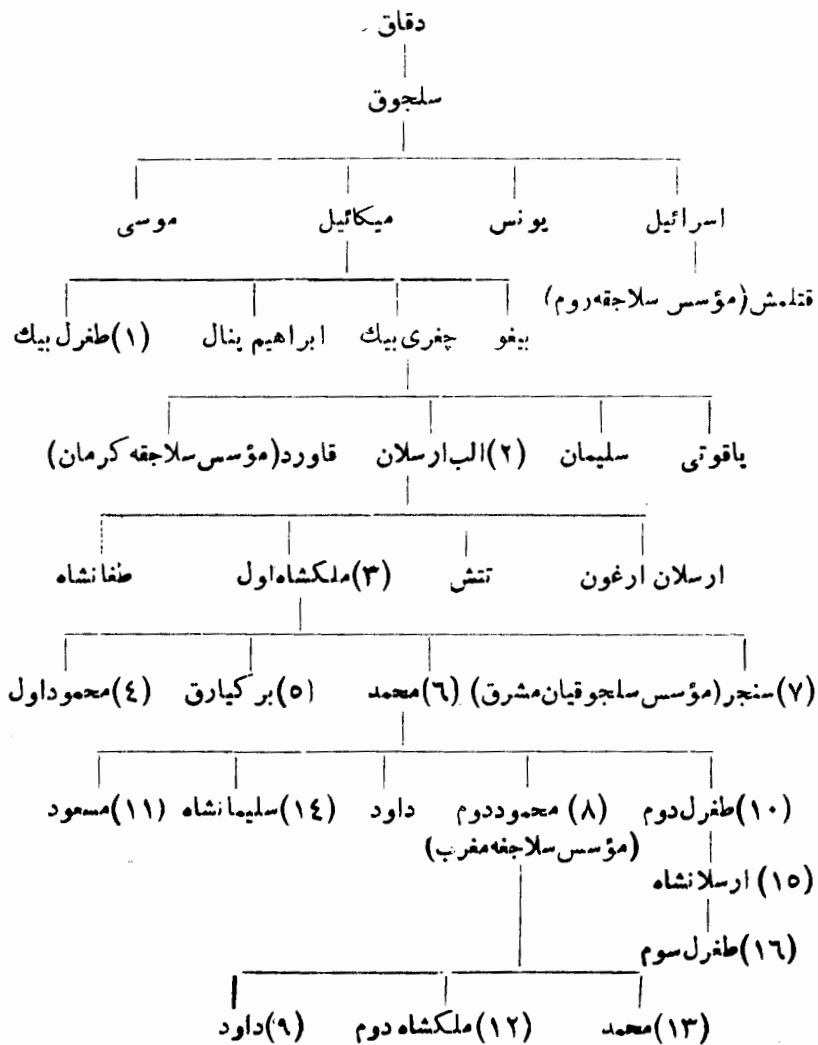
اهمیت سلجوقیان

چنانکه در تاریخ غزنویان خواندیم تر کهای سلجوقی بوسائل مختلفه بصفحات شمال ایران راه یافتند و طی چند رشته محاربات، موفق بتأسیس سلسله سلجوقیان گردیدند. این سلسله از بزرگترین سلسله هائی است که بعد از ظهور اسلام در ایران تا آتزمان نظیرش تأسیس نیافته بود. پادشاهان این سلسله عموماً مشوق شعرا و دانشمندان بوده و دربار خود را بوجود ایشان زینت میدادند.

وزراء لایق و باتدبیر سلجوقیان، مانند **عمیدالملک کندی** و **خواجه نظام الملک** که از مردان نامی ایران بشمار میرفتند، مرجع خدمات شایسته ای قرار گرفته، در راه حفظ و حراست متصرفات وسیع سلجوقی و ایجاد امنیت و آرامش از هیچگونه کوششی مضایقه نمیکردند.

شعرای معروف مانند **امیر معزی**، **انوری**، **ادیب صابر**،

شجره نسب سلاجوقیان



مولانا جلال الدین ، ناصر خسرو و حکماء و دانشمندان مشهور نظیر غزالی ، عمر خیام ، قشیری ، نجم الدین کبری - معاصر با سلجوقیان و از اختراعات این سلسله محسوب میشدند .

زبان فارسی در زمان سلاجقه ترقی فوق العاده ای یافت و کتب بسیاری بوسیله این قبیل دانشمندان برشته تحریر درآمد .

فن معماری در نتیجه تشویقاتیکه پادشاهان سلجوقی بعمل آوردند اهمیت خاصی پیدا نمود و استادان این فن بساختن مدارس و مساجد و قصور و عمارات عالی همت گماشته و باین ترتیب صنایع قدیم ایران در این عصر مجدداً رونقی بخود گرفت و اهمیتی را حائز گردید .

☆ (فصل نهم) ☆

اتابکان

پادشاهان سلجوقی راسم چنین بود که تربیت و پرستاری فرزندان خود را بعهده گروهی از ترکان قبیخاکی که مورد اعتماد ایشان بود

روی کار آمدن
اتابکان

محول مینمودند .

این جماعت به **اتابک** (پدر بزرگ) معروف شدند و بتدریج در دستگاد سلجوقیان نفوذ نموده ، آنهاییکه لیاقت و کفایتی دربر داشتند بحکومت

متصرفات سلجوقی یا بمناسب و مشاغل دیگر میرسیدند. سلسله سلجوقی
همینکه روبضعف نهاد، این حکام لوای خودسری بر افراشتند و بتأسیس
حکومت‌های مستقلی مانند **اتابکان فارس، کرمان، آذربایجان، لرستان**
سوریه و موصل موفق گردیدند. اکنون آنچه مورد بحث ماست
اتابکان آذربایجان **اتابکان فارس** میباشد که اینک بشرح آنها میپردازیم

اتابکان آذربایجان

(۵۴۱ - ۶۲۶)

مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان مردی بود بنام **ایلدگز** از ترکان
دشت قبیجان که بخدمت سلطان مسعود سلجوقی درآمد و چون از کفایت
ورشادت بهره‌ای داشت مورد تقرب شاه قرار گرفت و خواهر زن سلطان
مزبور بعقد ازدواج وی درآمد و از طرف پادشاه بحکومت آذربایجان
گماشته شد (۵۴۱) .

ایلدگز در حدود ۲۷ سال بر متصرفات وسیعی حکومت راند و در
سال ۵۶۸ پس از آنکه ری و اصفهان بمتصرفات وی منضم شد در گذشت .
بعد از ایلدگز پسرش **محمد جهان پهلوان** جانشین او گردید
(۵۶۸ - ۵۸۲) محمد جهان پهلوان که از یکطرف حاکم رشید و مقتدیری بشمار
میرفت از طرف دیگر با **ارسلانشاه** پادشاه سلسله سلجوقی از طرف مادر برادر
بود بمداخله در امور پادشاه سلجوق پرداخت و معنای بر متصرفات این سلسله سلطنت
نمود و همینکه ارسلانشاه در گذشت متصرفات وسیعی بقبضه اقتدار این
حاکم درآمد محمد جهان پهلوان ۱۴ سال حکومت راند و در سال
۵۸۲ در گذشت .

بعداز او برادرش **قزل ارسلان** بحکومت رسید (۵۸۲ - ۵۸۷)
و باطغرل سوم پادشاه سلجوقی بجنگ پرداخت و پیوسته در این محاربات
فتح باوی بود ، حتی یکبار هم طغرل رادستگیر نموده بزندان افکند . اما
در همین ایام بدست یکی از فدائیان اسمعیلیه از پیادر آمد .

بعداز قزل ارسلان یکی از فرزندان محمد جهان پهلوان که **ابوبکر**
نام داشت جانشین او گردید (۵۸۷ - ۶۰۷) .

این اتابک مدتی را بجنگ با برادر خود **قتلغ اینانچ** مشغول شد
قتلغ برای تسلط با برادر و استیلاء بر **طغرل سوم** ، با **علاءالدین تکش**
خوارزمشاه اتحادی بست و بشرحی که قبلاً گذشت قتلغ اینانچ طغرل
سوم را مقتول و از طرف خوارزمشاه بحکومت عراق ، همدان ، اصفهان
منسوب گردید . اما چندی بعد بدست یکی از سرداران خوارزمشاه بقتل
رسید و اتابک **ابوبکر** هم در سال ۶۰۷ بدرود حیات گفت .

بعداز اتابک **ابوبکر** برادرش **مظفرالدین ازبک** بجانشینی وی
منسوب شد (۶۰۷ - ۶۲۲) در این موقع **سلطان جلال الدین خوارزمشاه**
از ضعف و سستی اتابک و هرج و مرج شدید آذربایجان استفاده نمود و بدانصوب
رو آورد و بفتح آذربایجان نائل گردید . این اتابک در سال ۶۲۲ در گذشت
گرچه تامدتی پسرش **قزل ارسلان** بر قسمتی از آذربایجان حکومت راند
ولی بامرک **مظفرالدین ازبک** بساط اتابکان آذربایجان برچیده شد .

اتابکان فارس

(۵۴۳ - ۶۸۶)

اتابکان فارس مانند اتابکان آذربایجان در خدمت شاهزادگان

سلجوقی بوده و در تریب ایشان بذل مساعی مینمودند .

سلغر اولین کسی از اتابکان فارس بود که بخدمت طغرل اول درآمد و سمت اتابیکی یافت. یکی از نوادگان سلغر که سقز نام داشت ، از طرف پادشاه سلجوقی بحکومت فارس منصوب گردید و در زمان پادشاهی ملکشاه ثانی لوای خود سری برافراشت و بتأسیس **سلغریان فارس** و یا **اتابکان فارس** همت گماشت . اتابکان فارس جمعاً یازده نفر بودند که معروفترین ایشان **اتابک سعد بن زنگی** و پسرش **اتابک ابوبکر بن سعد** میباشند .

اتابک سعد بن زنگی که مدت ۳۲ سال حکومت راند و در طی این مدت پیوسته با دشمنان خود بکشمکش می -

پرداخت تا سرانجام در جنگی که با **سلطان محمد خوارزم شاه** نمود با وجود رشادت فوق العاده اینکه از خود نشان داد باسارت افتاد اما سلطان محمد بزودی ویرا مورد عفو قرار داد و حکومت فارس را باو بخشید ، در عوض اتابک هم تبعیت اورا قبول نمود .

اتابک هنگام یورش مغول بایران، با سیاست و تدبیری که بکار برد فارس را از قتل و غارت این قوم وحشی نجات بخشید و از این را بانجام خدمات شایسته ای در راه حفظ و حراست آن سر زمین از دستبرد مهاجمین مبادرت کرد و نام نیکی از خود باقی گذاشت .

بعد از اتابک سعد ، پسرش **ابوبکر** که مانند پدر در جنگجوئی و دلاوری و حمایت از طبقه شعراء و دانشمندان معروف خاص و عام بود

اتابک ابوبکر
(۶۲۳ - ۶۵۸)

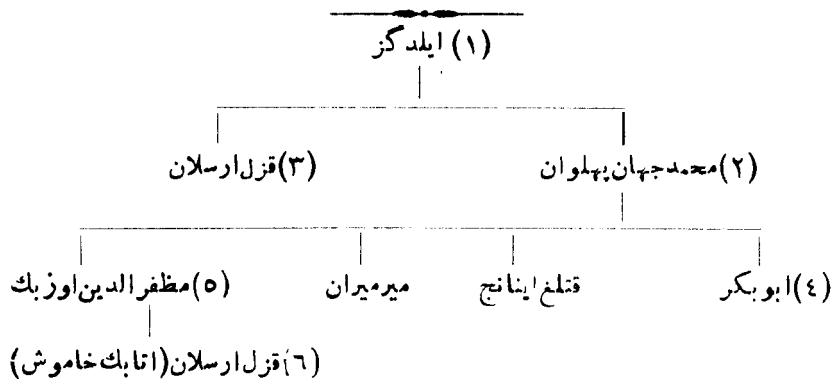
جانشین او شد .

سعدی شاعر و سخنور بزرگ ایرانی ، در دربار وی میزیست و ظاهراً بشویق ابوبکر بکسب علم و کمال همت گماشت . سعدی در دو کتاب خود بوستان و گلستان ابوبکر و پسرش سعد را مدح بسیار نموده و آنها را بنام ایشان اتحاف کرده است .

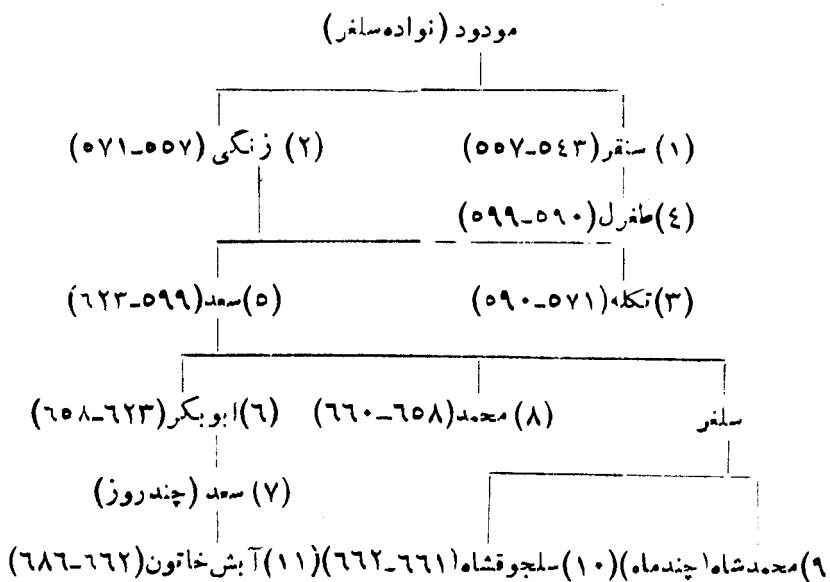
ابوبکر در راه حفظ فارس ، سیاست پدر را تعقیب نمود و بادادن مبالغ زیادی باج و خراج و فرستادن پسر خود نزد هلاکوخان ، بحفظ جان و مال مردم آن خطه موفق گردید .

بعد از ابوبکر جمع دیگری از اتابکان فارس بحکومت رسیدند که آخرین ایشان **ابش خاتون** (دختر سعدبن ابوبکر) بود . ابش خاتون بعقد ازدواج **منکو تیمور** پسر هلاکوخان درآمد ، اما همینکه در گذشت فارس بمتصرفات ایلخانیات منضم و سلسله اتابکان فارس بسر نوشت اتابکان آذربایجان دچار شد (۶۸۶) .

شجره نسب اتابکان آذربایجان



شجره نسب اتابکان فارس



☆ (فصل نهم) ☆

خوارزمشاهیان

(۴۹۰ - ۶۲۸)

مقدمت تأسیس سلسله
خوارزمشاهیان
بشرحیکه قبلا گذشت ملکشاه سلجوقی متصرفات
وسیع خود را بچند قسمت تقسیم نمود و بر هر
قسمت حاکمی گماشت .

سر زمین خوارزم که قسمتی از متصرفات سلجوقیان بشمار میرفت
و میان رود جیحون و ساحل شرقی دریای مازندران قرار گرفته بود ،
بیکى از سرداران ترك نژاد ملکشاه یعنی **انوشتهکین غرجه** واگذار گردید.
سنجر در سال ۴۹۰ که از جانب برادر بحکومت ماوراءالنهر رسید
پسر **انوشتهکین** را که **قطب الدین محمد** نام داشت بحکومت خراسان
منصوب ساخت . قطب الدین پیوسته مطیع اوامر سنجر بود و در راه اجرای
فرامین او از هیچ چیز دریغ نمینمود و سنجر هم بعلت اطمینانی که باین
خانواده داشت بعد از مرگ قطب الدین (۵۲۲)، پسر او **اتسز** را بجای پدر
برگزید و حکومت خراسان را بوی تفویض کرد .

ولاة الدولة اتسز

(۵۲۲ - ۵۵۱)

اتسز مانند پدر در ابتدای حکومت از سنجر اطاعت مینمود و خود را

خدمتگزار و مطیع وی معرفی میکرد. اما از آنجائیکه حاکم خود خواص و جاه طلبی بود، برخلاف سیره پدر راه و رسم خدمتگزاری را فراموش نمود و علیه سنجر سربطغیان نهاد و بتأسیس دولت مستقلی همت گماشت.

سنجر در سال ۵۳۳ عازم خوارزم شد تا فتنه اتسز را مرتفع سازد. اتسز چون از حرکت سنجر مطلع شد، از خوارزم گریخت و سنجر هم برادر زاده خود سلیمان را بجای وی بحکومت خوارزم برگماشت. اما از این واقعه چندی نگذشت که اتسز بخوارزم لشکر کشید و مجدداً زمام امور آن خطه را در دست گرفت.

بالجمله اتسز مکرراً بر ضد سنجر قیام کرد، اما هر دفعه از سپاهیان او شکست خورده، سر تسلیم فرود میآورد و با پرداخت مبالغ زیادی باج و خراج و تقدیم تحف و هدایا باز از طرف سنجر بحکومت خوارزم منصوب میگردد. ولی همینکه سنجر بزد و خورد ترکان قراختائی و جنگ با ترکان غز مشغول شد زمینه جهت انجام مقاصد اتسز بیش از پیش فراهم آمد. ولی قبل از نیل بمقصود در سال ۵۵۱ یعنی یکسال پیش از مرگ سنجر درگذشت.

ایل ارسلان

(۵۵۱ - ۵۶۷)

بعد از مرگ اتسز پسرش ایل ارسلان جانشین او گردید این حاکم نخست بفرمان سنجر گردن نهاد ولی چون سنجر بزودی درگذشت با سلطان محمد سلجوقی باب دوستی گشود و او را بگرفتن خراسان دعوت کرد. لیکن این پادشاه بعلاوه گرفتاریهای پی در پی و کشمکش و زد و خورد

های متوالی با خلیفه عباسی و فرقه اسمعیلیه بقبول تقاضای او موفق نگردید و از این رو ایل ارسلان بکمک ترکان قرلق دوشهر سمرقند و بخارا را بتصرف خویش درآورد و پس از آن بخراسان شتافت و بتسخیر شهرهای مهم این سرزمین همت گماشت .

در همین ایام ترکان قراختائی بخوارزم حمله بردند ، ایل ارسلان ناچار با آنها بجنک پرداخت ، ولی در کنار رود جیحون از قراختائیان شکست سختی خورد و قبل از اینکه بجبران این شکست نائل آید در سال ۵۶۷ درگذشت .

غلاءالدین تکش

(۵۶۸ - ۵۹۶)

ایل ارسلان دویسر، داشت سلطان شاه و تکش . سلطان شاه با اینکه فرزند کوچکتر بود، ولیعهد پدر گردید و تکش بحکومت چند گماشته شد . پس از مرگ ایل ارسلان این دو نفر بنزاع با یکدیگر برخاستند تکش بکمک ترکان قراختائی بخوارزم حمله برد . سلطان شاه بمنظور اعاده تاج و تخت از دست رفته، بتحرک ترکان قراختائی و امراء غور علیه تکش مبادرت ورزید و ترکان قراختائی هم که کدورتی از تکش برایشان راه یافته بود بخوارزم حمله بردند . غلاءالدین در این جنک سد جیحون را شکست و آب را در معبر سپاهیان قراختائی انداخته، تلفات سنگینی بترکان وارد ساخت .

بعد از این واقعه تا سال ۵۸۵ مجارباتی چند میان این دو برادر بوجود پیوست که در هواره فتح نصیب تکش میگردد . سلطان شاه که پیوسته

با شکست روبرو میشد ، با برادر بصلح پرداخت و این صبح تا سال ۵۸۸ دوام یافت، اما در این تاریخ مجدداً سلطان شاهسروش گذاشت و بخوارزم رو آورد ، ولی در همین ایام در گذشت :

تکش پس از اینکه از جانب برادر آسوده خاطر شد ییاری قتلغ اینانچ سلسله سلجوقیان را برانداخت و نیز او را بیاس خدماتیکه نموده بود بحکومت همدان و اصفهان برگماشت و همچنین حکومتی را به یکی از فرزندان خود **یونس** و اتابکش **میانجق** تفویض کرد و خراسان را بهده فرزندان دیگرش **ملکشاه** و **قطب الدین محمد** محول کرد ولی پس از چندی مردم ری از مظالم میانجق بئنک آمده و بمنظور جلوگیری از اقدامات او از ناصر خلیفه عباسی کمک خواستند ، خلیفه سپاهی بری فرستاد ، اما این سپاه پس از مختصر زدو خوردی شکست خورده ناچار بمراجعت شد . خلیفه مجدداً لشگری بسرداری وزیر خود **مؤید الدین** بایران گسیل داشت ، این سپاه در نزدیکی همدان باتکش روبرو گردید و پس از مدتی زد و خورد بکلی منهزم و نیز وزیر خلیفه و سردار سپاه یعنی مؤید الدین در همین ایام بدرود حیات گفت و تکش هم سر او را برید و بخوارزم فرستاد تا دشمنان را مرعوب نموده و نیز بر شهرت خود بیفزاید. آنگاه بشهرهای همدان و اصفهان رو آورد و پس از تصرف آنصفحات میانجق را که سر بعصیان نهاده بود دستگیر نموده بزندان افکند.

تکش چند بار با فرقه اسمعیلیه جنگید و تلفات سنگینی بایشان وارد ساخت اما سرانجام وزیر علاء الدین که **نظام الملک هروی** نام داشت و شاه را پیوسته بجنگ این فرقه تحریک مینمود بدست یکی از فدائیان اسمعیلیه بضرب کاردی از پای در آمد . تکش هم پس از این واقعه کمر انتقام فرقه

مربوررا درمیدان بست ، ولی عمرش کفایت نکرد و در سال ۵۹۶ در گذشت .

علاءالدین محمد

(زنی)

(۵۹۶ - ۶۱۷)

چنانکه قبلاً اشاره شد، حکومت خراسان از طرف علاءالدین تکش
بفرزندانش **ملکشا و قطب الدین محمد** محول گردید .

ملکشاه در ایام حیات پدر در گذشت و امور خراسان منحصر با اختیار
قطب الدین در آمد و همینکه تکش بدرود حیات گفت وی بالقت **علاءالدین**
بجای پدر در خراسان بسطنت نشست .

در ابتدای سلطنت علاءالدین پسر ملکشاه که **هندو خان** نام داشت
سر بعصیان نهاد ، اما در مقابل سپاهیان خوارزمشاه تاب مقاومت نیاورده
بدولت غور پناه برد .

امراء غور بتحریر هندو خان و ناصر خلیفه عباسی و اصولاً بمنظور
فتح خراسان و برچیدن بساط خوارزمشاهیان بخراسان رو آوردند .

حملات **شهاب الدین و غیاث الدین** بمتصرفات خوارزمشاهی
بشرحی که در فصل هفتم این کتاب گذشت همواره با رشادت و دلاوری
علاءالدین و شمشیرزنی سپاهیانش روبرو و بدون اخذ نتیجه ناچار بمراجعت
میشدند .

چون در ایام سلطنت علاءالدین محمد ، اختلاف

شدیدی میان **اسپهبدان طبرستان** بوقوع پیوسته

بود ، باین جهت خوارزمشاه فرصت را غنیمت

**تصرف طبرستان
و کرمان**

دانسته سپاهی بآنجا کشید و این سرزمین را بمتصرفات خود بیفزود و

آنکاه کرمان را که گروهی از ترکان غز بتصرف درآورده بودند تسخیر و حوزه فرمانروائی خود را باین طریق از شمال و جنوب وسعت داد .

چون سیاست جهانگیرانه و حس خودخواهی

علاءالدین محمدطوری نبود که اینگونه متصرفات

بر انداختن دولت قراختائی

اورا قانع سازد . بهمین سبب بعزم بر انداختن

دولت قراختائی و تصرف بلاد ایشان ، مقدماتاً از پرداخت خراج سالیانه

خودداری نموده حتی نماینده گورخان (پادشاه قراختائی) را بقتل رسانید

(۶۰۶) و سپس با سپاهی بطرف ماوراءالنهر پیش راند . مردم بخارا هم مقدم

شاه را گرامی داشته باستقبال وی شتافتند .

حاکم شهر سمرقند هم که عثمان خان نام داشت باطاعت خو از مشاه

کردن نهاد و از آنجا علاءالدین جهت تصرف بلاد معتبر قراختائیان اعزام

آنصفحات گردید و در حوالی رود سیحون سپاه گورخان را شکست سختی داده

سردار این سپاه را که تاینگو نام داشت اسیر نمود و شهر اترار (ساحل غربی

سیحون) پایتخت دولت قراختائی را بتصرف در آورده و عثمان خان را مجدداً

بحکومت سمرقند برگماشت و از اینراه خو از مشاه شهرت فوق العاده ای

حائز گردید .

اما علاءالدین چون از ناحیه عثمان خان حاکم شهر سمرقند دسیسه ای

کشف نمود از اینرو وی را قتل رسانید و نیز جمع بسیاری از مردم آنجا را

بجرم دخالت در این توطئه قتل عام کرد .

ناصر خلیفه عباسی که از اقدامات علاءالدین

اقراض غوریان

تکش چشم زخم فراوانی دیده بود ، از بیم

آنکه مبادا سلطان محمد هم راه و رسم پدر را نسبت بسوی در پیش گیرد

از اینرو بتحریک امرای غور و قراختائی علیعلاءالدین محمد مشغول شدو چنانکه فوقاً اشاره شد غیاث الدین وشهاب الدین مکرراً بتحریک این خلیفه بمتصرفات خوارزمشاهیان رو آورده اما همواره با شکست مواجه میگرددند تا اینکه **تاج الدین علیشاه** برادر سلطان محمد بشرحی که در تاریخ غوریان گذشت بدربار **امیر محمود** (پسر غیاث الدین محمد) پناه برد و این مسئله بهانه ای بدست خوارزمشاه داد تا در امور داخلی دولت غور دخالت نماید ، بهمین سبب پس از اینکه تاج الدین بفرمان او بقتل رسید و شهرهای هرات وفیروزکوه وغزنین را هم سپاهیان سلطان محمد بتصرف درآوردند ، دولت غور بکلی منقرض ومتصرفات این سلسله در قبضه اقتدار علاءالدین قرار گرفت (۶۱۲).

علاء الدین محمد برای بسط متصرفات خود **دستگیری اتابك ابو بكر و آهنگ تسخیر عراق** عازم تسخیر شهر های مرکزی ایران شد و پس از تصرف کاشان وقم وساو و اصفهان وری با

اتابك ابو بكر بجنگ پرداخت ، اتابك در این محاربه شکست خورده باسارت افتاد وسرانجام تبعیت سلطان را پذیرفت و سپس علاءالدین بمنظور جلوگیری از تحریکات دسایس خلیفه **ناصر** ، عازم بغداد گردید . اما سپاهیان در گردنه اسدآباد بعثت سرمای شدید و برف فراوان و کمی آذوقه ، تلفات سنگینی داد وبدون اخذ نتیجه مجبور بمراجعت شد (۶۱۴)

علاءالدین همینکه دولتهای **قراختائی و غور** **حمله مغول و اقراض خوارزمشاهیان** وقوم **نایمان** وسایر طوایف وقبایل را که در شمال

ماوراءالنهر مستقر بودند بربانداخت وبا قوام وحشی

مغول که بواسطه ظهور **چنگیز** نهضت بزرگی در میان آنها آغاز گردیدو

دامنه نفوذشان تا حدود تب و تر کستان توسعه یافته بود همسایه شد . ناصر خلفه عباسی موقع رامفتنم دانسته ، با چنگیز روابط دوستی برقرار نمود و او را به برانداختن سلسله خوارزمشاهیان و تصرف ایران برانگیخت . چنگیز هم ابتدا با سلطان محمد باب دوستی گشود و دنباله این دوستی، بعقد روابط بازرگانی با دولت ایران همت گماشت . اما در نتیجه عدم تدبیر خوارزمشاه و دخالت‌های بیمورد ترکان خاتون (مادر خود خواه و جاه طلب سلطان محمد) در امور سیاسی کشور ، این روابط دوستانه به عملیات خصمانه تبدیل یافت و دفعه‌تاً سیل سپاه جرار و آدم خوار مغول ، بصفحات شمال ایران سرازیر و بلاد معتبر این کشور در اندک مدتی بیک پارچه آتش و خون مبدل گردید .

علاءالدین محمد از جلوی سپاهیان مغول بمازندران گریخت و از آنجا بجزیره آبسکون پناه برد و پس از چندی این پادشاه با آنهمه جاه و جلال در نهایت نکبت و ادبار در این جزیره جان سپرد (۶۱۷) .

سلطان جلال الدین

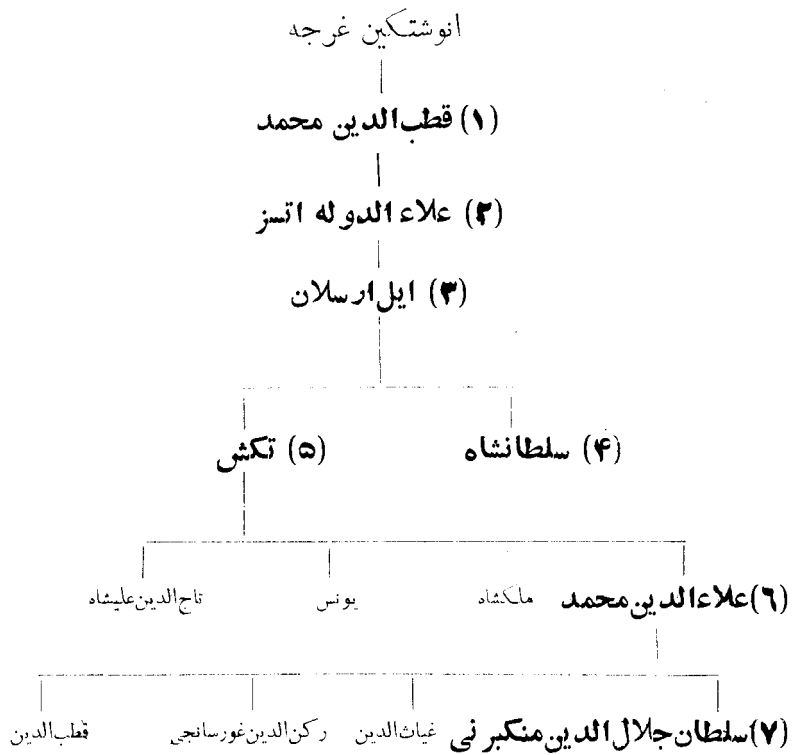
(۶۱۷ - ۶۲۸)

سلطان جلال الدین فرزند ارشد علاءالدین محمد بود که پدرش ویرا در جزیره آبسکون بجانسنینی خود برگزید . سلطان جلال الدین در رشادت و شمشیرزنی نظیر و مانند نداشت . وی ابتدا با سپاهی بجلو مغولان شتافت اما با همه رشادتهائی که از خود نشان داد بعلت کمی قوا کاری از پیش نبرده عازم هرات گردید و از آنجا به هندوستان حرکت نمود (۶۲۵) و مدتی را در آن حدود بتاخت و تاز و تهیه متصرفات مشغول شد و آنگاه از طریق

جنوب و مغرب ایران، بآذربایجان رفت و نیز بلاد واقع بر سر راه را بضرب شمشیر و در سایه دلاوری و جنگجوئی باطاعت خود در آورد و در آذربایجان سلسله اتابکان را منقرض نمود، سپس لشکر بگر جستان کشید و **تقلیس** را بتصرف آورد و باین ترتیب سلسله خوارزمشاهیان را که راه زوال و انحطاط در پیش گرفته بود حیاتی داد و بآن اعتباری بخشید. اما افسوس که این شاهزاده بزودی سرمست با ده پیروزی گردید و دشمن را حقیر و نا چیز شمرد و بعیاشی پرداخت. در همین ایام مغولان باو حمله نموده و در جنگی که در حوالی افغان میان آنها بوقوع پیوست، سلطان جلال الدین بسختی شکست خورد و بآذربایجان گریخت تا بتهیه سپاه پردازد.

سپاه مغول یکبار دیگر ویرا در دیاربکر محاصره نمود اما این دفعه سلطان جلال الدین بسختی از مهلکه نجات پیدا کرد و بکردستان گریخت (۶۲۸) و در آنجا بدست گروهی از مخالفین خود بقتل رسید و باین ترتیب سلسله خوارزمشاهیان بکلی منقرض شد و ایران تا مدت سه قرن بضبط چنگیز و اعوان و انصارش در آمد.

شجره نسب خوارزمشاهیان



* (فصل یازدهم) *

تمدن و اوضاع اداری و اجتماعی

و علوم و ادبیات در ایران تا پیش از حمله مغول

۱- نظر اجمالی با اوضاع

اداری و اجتماعی ایران

با تأسیس سلسله‌هایی مانند طاهریان، صفاریان، آل بوید، آل زیار در ایران، رفته‌رفته نفوذ و قدرت خلفاء عباسی محدود و این کشور میرفت تا بتجدید مفاخر باستانی خود نائل گردد.

خلفاء عباسی و دارالخلافه ایشان نه تنها در این عصر از کلیه اعتبارات ساقط و برکنار گردیده بود، بلکه پیوسته مورد تجاوز قرار گرفته، بغداد یعنی مرکز اقتدار خلفاء عباسی چندین بار بتصرف ایرانیان در آمدولی معذک از تأثیرات معنوی حمله عرب بر کنار نماند، چنانکه خط و زبان مردم ایران تا دو قرن بعد از استیلای عرب بکلی از مشی باستانی خود منحرف گردید و زبان عربی در سراسر ایران رواج یافت و دین زردشتی و سایر ادیان و مذاهب که ملت ایران از آن‌ها پیروی میکرد جای خود را بدین اسلام و مذهب تشیع که حاکی از روح حق شناسی ایرانیان بود وا گذاشت و آن قسمت از عادات و اخلاق و سنن عرب که به مذاق ایرانیان مفید و

گوارا آمد، در قبول آن هیچگونه مضایقه‌ای ننمودند. اما باید در نظر داشت که قوم غالب از نفوذ علمی و معنوی ایرانیان بر کنار نماند زیرا بسیاری از کلمات فارسی و افکار فلسفی و عقاید و رسوم باستانی مردم این کشور میان قبایل مختلفه عرب رسوخ نمود و حتی خلفاء عباسی بتقلید از ملت ایران و پادشاهان ایرانی راه و رسم ایشان را در پیش گرفته و سیره ایرانیان را سرمشق خود قرار دادند.

فرهنگ و علوم ایرانیان در نتیجه ظهور اسلام و خلطه و آمیزش مردم این سرزمین با اعراب تغییرات کلی یافت و بطرز خاصی که قریباً بشرح آن خواهیم پرداخت در آمد.

پادشاهان این ادوار مانند سلاطین دوره باستانی مسئول رتق و فتق کلید امور سیاسی و مسائل لشگری و کشوری و اداری و اجتماعی میبودند، اما از آنجائیکه رسیدگی بجمع این گونه مسائل از حدود قدرت ایشان خارج بود، لهذا پادشاهان متصرفات وسیع خود را چند قسمت نموده هر قسمت را بحاکمی میسپردند. حکام مزبور در حوزه فرمانروائی خود مستقل بودند و گاهی این نوع استقلال بعضیان و خودسری مبدل میگردد. حکام سالیاندر میزان در آمد و هزینه قلمرو حکمرانی خود رسیدگی نموده مازاد آنرا بخزانه دولت میفرستادند. عزل و نصب وزراء و سرداران و حکام از وظایف پادشاهان بشمار میرفت با اینکه سلاطین در کلیه امور کشور با وزراء بمشاوره میپرداختند، لیکن رأی شاه پیوسته فاطع و لازم الاجرا تلقی میشد.

اساس تشکیلات کشوری و لشگری و اداری ایران

دیوان وزارت

بعد از اسلام تاحمله مغول را پنج دیوان بعهد

داشت که اینک بطور اختصار بشرح وظایف و اختیارات آنها میپردازیم.

وزیر اول یا صدر اعظم، بزرگترین مشاغل یعنی ریاست **دیوان وزارت** را در عهده داشت. این دیوان موظف بود، اوامر شاه را بعموم وزراء و سرداران و حکام و غیره ابلاغ و نیز جمع آوری مالیات (کشور کد معمولاً بصورت نقدی و جنسی وصول میشد) از تکالیف اولیه این دیوان بشمار میرفت و ظایف دیوان رسائل تحریر و تهیه نامه‌های سلطنتی و صدور فرمان شاهی بکلید مقامات مربوطه و دوائر دولتی بود.

رئیس دیوان رسائل پس از اصغاء بیانات شاه دستور تحریر آنرا بمنشیان داده، سپس موظف بود آنرا بامضاء پادشاه برساند و نیز رئیس دیوان مزبور بایستی کلیه نامه‌هایی که از طرف سرداران و حکام و یا از ناحیه دولتهای همجوار بنام پادشاه وصول میشد از نظرایشان بگذراند.

دیوان مزبور بازرسی امور وزراء و سرداران و حکام و سایر طبقات دولتی را بعهدہ داشت

در میان اعضای این دیوان اشخاصی بنام **جاسوس** انتخاب میگردد و بمنظور تهیه اطلاعات لازمه چه در داخل متصرفات پادشاهان و چه در خارج از حدود قلمرو فرمانروائی ایشان فرستاده میشدند. این افراد برای وقوع بر کیفیت قوای خصم و کشف نقشه تعرض دشمن، گاهی وجودشان فوق العاده مؤثر میافتاد و خدمات بزرگی انجام میدادند.

دیوان و کالت موظف بود بامود قضائی رسیدگی نماید و مانع از اتلاف حقوق مسلم اهالی گردد

دیوان و کالت

قضات چون اصول و قوانینی را در اختیار نداشتند، بدینجهت غالباً دستور و احکام ایشان آمیخته باندای وجدان و مقررات اسلامی بود.

بعضی از سلاطین که بمسائل قضائی ذیعلاقه بودند ، در مواقع خاصی بشکایات و دادخواهی مردم رسیدگی میکردند و بمنظور جلو گیری از تعدی بحقوق یکدیگر ، متباوزین را بسختی سیاست مینمودند تا اسباب عبرت سایرین فراهم گردد .

دیوان عرض
دیوان عرض مسئول رسیدگی بمسائل جنگی و تهیه و تأمین آذوقه و خواربار جهت سپاهیان بود . رئیس این دیوان که نزد پادشاه مقام ارجمندی را دارا بود کلید امور اداری و مالی ارتش را در اختیار داشت و این وظیفه از بزرگترین وظائف و مشاغل آترمان در ایران بشمار میرفت .

۲ = علوم و ادبیات

الف - شعراء

بشرحی که قبلاً گذشت یکی از تأثیرات معنوی حمله عرب بایران تغییر زبان قدیم مردم این کشور بود . ولی چندی نگذشت که در نتیجه علاقه مندی بعضی از پادشاهان بتجدید زبان فارسی و احیاء ادبیات ملی ، زبان فارسی مجدداً رونقی یافت و نیز آنهاییکه دارای غریزه و استعداد شاعری بودند ، بساختن اشعار و قصائدی چند همت گماشتند .

عصر طاهریان - ظاهراً نخستین شاعری که در دوره طاهریان بزبان پارسی شعری گفت ، **حنظله بادغیسی** بود که در ایام حکومت عبدالله بن طاهر در نیشابور میزیست .

عصر صفاریان - شعرای معروف مانند **فیروز شرقی** و **ابوسلیک گرگانی** و **محمد بن وصیف سگری** در دربار امراء صفاری میزیستند و بتشویق ایشان زبان فارسی رانضجی دادند .

عصر سامانیان - چون پادشاهان سلسله سامانی مروج علم و ادب بودند و پیروش شعرا و حمایت ایشان همت میگماشتند، تعداد شعراء و نویسندگان پیوسته رو به فزونی گذاشت و نظم و نثر رواج یافت. ظاهراً در حدود بیست و هفت نفر شاعر در دربار سامانیان روزگار بسر میبردند که در میان آنها شهید بلخی، ابوالمؤید بلخی رودکی سمرقندی، دقیقی طوسی، ابومنصور مروزی، کسایی مروزی شهرت فوق العاده ای داشته و آثار گرانبھائی از خود بیادگار باقی نهادند.

دوره غزنویان - در نتیجه علاقه مفرطی که پادشاهان این سلسله (مخصوصاً سلطان محمود) بترویج بازار علم و ادب و تشویق شعرا و دانشمندان از خود نشان میدادند، زبان فارسی ترقی شایانی کرد و شعرای این عصر بتھیه آثار نفیس و نایابی همت گماشتند.

بزعم بعضی در دربار سلطان محمود چهار صد شاعر میزیست و همچنین سایر پادشاهان غزنوی راه و رسم محمود را در تشویق شعرا و دانشمندان در پیش گرفتند و بهمین سبب عصر غزنویان درخشان ترین فصول تاریخ ادبیات ایران بشمار میرود. شعرای معروف ایران مانند عنصری، فرخی، منوچھری، عسجدی، ابوالقاسم فردوسی و ده ها شاعر و دانشمند دیگر که آثار جاویدان ایشان مفاخر ادبی ایران را بوجود آورده است، در دربار غزنویان میزیستند و بر افتخارات این سلسله بسی افزودند.

عصر سلجوقیان - در دوره سلجوقیان علوم و ادبیات رونق بسزائی یافت و شعرا بتشویق پادشاهان دانش پرور این سلسله بتحکیم اساس زبان فارسی بذل مساعی نمودند، بطوری که آثار ایشان در نظم و نثر از بھترین

نمونه و پسندیده‌ترین سبک زبان فارسی محسوب می‌گردد.

گذشته از اینکه پیوسته پادشاهان این سلسله مشوق شعرا و حامی ادبا بشمار میرفتند، امراء و وزراء سلجوقیان نیز اهل علم و ادب بوده همواره مقدم شعراء و دانشمندان را گرامی داشته، ایشانرا در راه بکار انداختن استعداد و غرایز فطری خود دلگرم مینمودند.

شعرای معاصر سلاجقه غالباً اصول حکمت و عرفان و افکار فلسفی و تعالیم اخلاقی و راه تزکید نفس و تربیت روح و خدمت بنوع بشر و طریق وصول بدرگاه احدیت را به بهترین طرزی بنظم درآورده، در قالب اشعار شیرین و دلکش جا داده اند.

شعرای معروف مانند: باباطاهر عریان، شیخ عطار، امیرمعزی، عمر خیام، سنائی، اسدی طوسی، قطران تبریزی، ناصر خسرو، مسعود سعد، خاقانی (از شعرای دربار حکام شروانشاهی)، نظامی (از شعرای دربار اتابکان آذربایجان و حکام شروانشاهی)، ادیب صابر، عبدالواسع جبلی و تنی چند از شعرا و دانشمندی که معاصر با سلاجقه بودند کلیه ذوق و استعداد فطری خود را در راه مسائل فوق الذکر بکار برده، و بمنظور راهنمایی خلق و ارائه طریق از هیچگونه کوششی خودداری ننمودند و بهمین سبب آثار شعرای دوره سلجوقی در سایر ادوار تاریخ ایران بنوبه خود بی نظیر میباشد.

ب - نثر فارسی

دوره سامانیان - نثر فارسی در دوره سامانیان مانند نظم،

شروع بترقی نمود و نویسندگان بزرگی برخاسته مرجع خدمات شایسته‌ای قرار گرفتند. از مشخصات نثر فارسی دوره سامانی، روانی و

سادگی وعدم تکلف در مضامین و عبارات میباشد و همین امر بادیات منشور این دوره اهمیت خاصی بخشیده است . تألیفاتی که از ثرنویسان معاصر سامانیان بجا مانده بقرار زیر میباشد :

ترجمه تاریخ طبری - تاریخ طبری بهمت و کوشش ابوعلی محمد بلعمی دانشمند معروف و وزیر منصور بن نوح از عربی بفارسی درآمد و بترجمه تاریخ طبری معروف گردید ،

ترجمه تفسیر طبری - ترجمه تفسیر طبری ظاهراً توسط جمعی از دانشمندان ماوراء النهر و تشویق منصور بن نوح سامانی فراهم آمد .
الانبیه عن حقایق الادویه - این کتاب توسط ابو منصور موفق - هراتی تألیف و اسدی طوسی در نیمه دوم قرن پنجم آنرا بخط خود استنساخ نمود .

دوره غزنویان - ثر فارسی در این عصر رونقی نداشت و نویسندگان عموماً تکلف و تصنع بکار برده و نیز لغات عربی استعمال مینمودند . باین وصف نویسندگان بزرگی در عصر غزنویان برخاسته که ما اکنون بذکر نام و آثار ایشان میپردازیم :

دانشنامه علائی : تألیف فیلسوف و پزشک معروف ایرانی شیخ الرئيس ابوعلی سینا .

کتاب التفهیم : تألیف دانشمند معروف ابوریحان بیرونی .

زین الاخبار : تألیف ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی . این

کتاب نمونه ایست از سبک روان و بی تکلف فارسی .

تاریخ بیهقی : تألیف ابوالفضل بیهقی و سرآمد کلیه آثار ثرنویسان

عصر غزنوی .

دوره سلجوقیان در عصر سلجوقیان نویسندگان بزرگی برخاستند و نثر فارسی را رواج فوق العاده‌ای داده آثار نفیسی از خود بیادگار باقی گذاشتند که مهمترینشان بقرار زیر است :

اسرار التوحید : تألیف شیخ ابو سعید ابوالخیر که به نثر روان و ساده‌ای نگارش یافته‌است .

تذکره الاولیاء : که مؤلف آن شیخ عطار و متضمن حکایات مفید و نصایح مؤثری میباشد .

راحت الصدور : این کتاب شرح جامعی از تاریخ سلجوقیان میباشد که توسط محمد ابوبکر راوندی تألیف یافته است .

سیاستنامه : تألیف خواجه نظام الملک دانشمند معروف و وزیر مشهور آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی .

چهار مقاله : که دارای انشائی روان و دور از تعقید و تکلف است . نویسنده آن ، نظامی عروضی در این کتاب به بحث در علوم دبیری و شعر و نجوم و طب پرداخته است .

دیگر از تألیفات مهم دوره سلجوقیان کتابهای بسیاری است که در میان آنها **مقامات حمیدی** تألیف حمید الدین ابوبکر و **سفرنامه** و **زاد المسافرین** و **وجه دین** تألیف ناصر خسرو، اهمیتی بسیار در بردارند

ج - عربی نویسان

عصر سامانیان - عربی نویسان معروف دوره سامانی از این قرارند :

ابن قتیبه : مؤلف کتاب عیون الاخبار .

دینوری : صاحب کتاب اخبار الطوال .

محمد بن یعقوب کلینی : که از فقهای معروف شیعه بشمار میرفت و

از تألیفات مهمش کتاب **کافی** میباشد .

محمد بن زکریای رازی : از علماء معروف ایرانی که بر کلیه علوم مسلط بوده و در زبان عربی تبحر خاصی داشته است. از تألیفات مهم او الطب المنصوری است .

دوره غزنویان در عصر غزنویان نویسندگان مشهوری برخاستند که برگزیدگان ایشان از اینقرارند :

شیخ الرئيس ابوعلی سینا دانشمند نامی جهان . آثار این حکیم مشهور از صد فزون است .

وی را باید در حقیقت از دانشمندان و نویسندگان دربار آل زیار بشمار آورد . کتابهای معروفش شفا در حکمت و کتاب قانون در طب و اشارات در منطق و حکمت میباشد .

ابوریحان بیرونی - دارای تألیفات بسیاریست که از آن جمله : الآثار الباقیه و تحقیق ماللهند و قانون مسعودی است .

عربی نویسان دوره سلجوقی عبارتند از : **شیخ طوسی** - مؤلف کتاب استبصار و تهذیب .

غزالی - دارای تألیفات بسیار که از آن میان اخلاق اسلامی و مقاصد الفلاسفه و احیاء العلوم الدین اهمیت زیادی را دربر دارند .

امام فخر رازی - فقیه و حکیم معروف ، مهمترین تألیفاتش نهایت العقول و کتاب المحصول میباشد .

دیگر از عربی نویسان معاصر سلجوقیان، **شهاب الدین سهروردی** و **زمخشری** و **شهرستانی** و **خطیب تبریزی** را باید نام برد .

پایان تاریخ ایران

قسمت دوم

تاریخ عمومی

☆ (فصل اول) ☆

تجدید حیات علوم و ادبیات و صنایع «رنسانس»

علل و موجبات رنسانس

در اوایل قرن چهاردهم نهضتی در اروپا بسوق پیوست که بتجدید حیات علمی و ادبی روم و یونان قدیم و احیاء کننده تمدن کهنسال این دو سرزمین معروف گردید. اسباب و عواملی که این نهضت را در اروپا بوجود آورد بسیار و از آن جمله خلطه و آمیزشی اروپائیان با مردم مشرق زمین، نفوذ تمدن ملل مشرق در میان اروپائیان، وقوع جنگهای صلیبی میان مسلمین و عیسویان، انتشار کتب علمی مسلمین و ترجمه و تدریس آن در بلاد معتبر اروپا، تسهیل امر کشتی رانی و دریا نوردی بکمک قطب نما، اختراع فن چاپ و استعمال کاغذ و انتشار کتب علمی و ادبی و مذهبی در میان ملل اروپا، اکتشافات جدید بری و بحری و کشف قاره آمریکا، سربلندی اروپائیان از اطاعت کور کوزاند پاپها و بسیاری دیگر از این قبیل وقایع و قضایا که مجموعاً دو انقلاب عظیم در اروپا بوجود آورد:

اول- تحولات مذهبی، که شرح آن از حوصله موضوع مورد بحث ما فعلا خارج است.

دوم - جنبش های فکری و ذوقی و صنعتی و ادبی که بنام **رسانس** خوانده میشود.

۱- رنسانس در ایتالیا

ایتالیای امروز یاروم قدیم بعلت موقعیت خاصی کداشت، دارای بنادر مهم و بلاد معتبری بود. چنانکه میلان، ژن، ونیز، فلورانس از بزرگترین شهرهای تجارتی ایتالیا و ممالک معروف آن زمان بشمار میرفت و تجار و بازرگانان این بلاد، علاوه بر ایجاد روابط تجارتی با مسلمین و خلطه و آمیزش با ایشان، تمول فراوانی بدست آورده و بعضی از آنان که اهل تحقیق و تتبع بودند ثروت خود را بمنظور تجدید مفاخر ادبی و ترویج بازار علم و دانش مصروف و در راه احیاء تمدن قدیم این کشور، از هر گونه بذل مساعی خود داری نمودند. بعلاوه چون ایتالیا تا اواخر قرون وسطی مقرپاپ و کانون مذهب مسیح بشمار میرفت و بعضی از این پاپها علاقه فراوانی بصنایع مختلفه نشان داده و بتشویق هنرمندان و صنعتگران میپرداختند، از اینرو در ایتالیا زمینه برای جنبش فکری و نهضت صنعتی زودتر از سایر ممالک اروپا مهیا شد و هنرمندان و متفکرین این کشور که یکچند استعداد و غرایز ایشان در نتیجه تبلیغات سوء و افکار خرافی پاپها روبزوال گرائیده بود، همینکه موقع را مناسب یافتند بابداع شاهکار صنعتی و ادبی خود همت گماشته و باین ترتیب در ایجاد موضوع رنسانس پیشقدم بر سایر ممالک اروپا گردیدند.

شعرا و نویسندگان
ایطالیا
شعراى معروف و نویسندگان مشهور دوره رنسانس
در ایتالیا بقرار زیرند :

پترار کوس (۱) - پترار کوس (۱۳۰۴-۱۳۷۴) از
بزرگترین شعراى رنسانس در ایتالیا بشمار میرفت . وی در بسیاری از علوم
مطالعاتی داشته و سبك خاصی را كه آمیخته با سبك نویسندگى قدیم و معاصر
او بود بوجود آورد و غزلیاتی بزبان عامیانه از خود باقی گذاشت .

بوکاچیو (۲) - بوكاچیو (۱۳۱۳-۱۳۷۵) مانند پترار کوس
تحولی در نثر پدید آورد و نیز کتابی بنام **دکامرن (۳)** كه محتوی داستانهائی
است تألیف نمود .

ماکیاول (۴) - ماکیاول (۱۴۶۹-۱۵۳۰) دارای تألیفاتی بسیار
و از میان آنها **تاریخ فلورانس و کتاب امیر** شهرت فوق العاده ای را
در بر دارد .

دیگر از نویسندگان معروف ایتالیا **دانته (۵)** ، **تاس (۶)** ،
آریوست (۷) ، **گیشاردن (۸)** را باید نام برد .

صنعتگران
صنعتگران و هنرمندان ایتالیا بتشویق بعضی از
پاپها و جمعی از متمولین آنکشور، نهضت بزرگ
صنعتی را آغاز نموده ، آثار بدیع و شاهکار بس
جالبی از خود بیادگار باقی گذاشتند . آثاریكه از نقاشان مشهور و حجاران
معروف ایتالیا مانند **برامانت (۹)** ، **میکل آنژ (۱۰)** ، **کورژ (۱۱)** ،

۱- Petarchus

۲- Boccaccio

۳- Decameron

۴- Machiavel

۵- Danté

۶ Tasse

۷- Arioste

۸- Guichardin

۹- Bramante

۱۰- Michel Ange

۱۱- Corrège

لئوناردو وینچی (۱) بجامانده است اکنون از بهترین سبک حجاری و معماری و نقاشی در اروپا بشمار می آید کلیسای معروف **بطرس قدیس** در واتیکان **سن پیر** در رم و سایر ساختمانهای عالی و بنا های با شکوه یادگار نهضت صنعتی در ایتالیا و نمونه هنرمندی صنعتگران این کشور بشمار می آید.

۲- رنسانس در فرانسه

در فرانسه بعد از ایتالیا تجدید حیات علمی و ادبی آغاز گردید و جمعی از دانشمندان این مملکت کلیه کوشش و مساعی خود را در راه احیاء علوم و ادبیات روم و یونان بکار برده و چون ترویج ادبیات این دو کشور را عامل معرفت انسان بنفسانیات و کشف حقیقت وجود میدانستند از این رو به **هومانیست (۲)** معروف و مسلک ایشان را **هومانیسم (۳)** (مذهب انسانیت) خواندند.

در میان هومانایست های معروف فرانسه **رنسار (۴)** و **رابله (۵)** و **میشل دومنتی (۶)** اشتهاز فوق العاده ای را حائز گردیدند.

رنسار (۱۵۲۴ - ۱۵۸۵) از بزرگترین شعرای فرانسه در دوره رنسانس بشمار میرفت. وی در سرآیدن اشعار سبک خاص و شیوه دلنشینی در پیش گرفت **رابله (۱۴۹۳ - ۱۵۵۳)** نویسنده معروف فرانسوی بر بسیاری از علوم احاطه داشت و کتاب «**زندگانی مجلل کارگاتوا**ی بزرگ (۷)» از مهم ترین آثار وی بشمار میرود **میشل دومنتی (۱۵۳۳ - ۱۵۹۲)** که در نتیجه مطالعات فراوان خود تجربیاتی اندوخت و کتابی بنام

۱- Léonard de Vinci ۲- Humanistes ۳- Humanisme

۴- Ronsard ۵- Rabelais ۶- Michel de Montaigne

۷- La vie inestimable du grand Gargantua

مقالات که عصاره مکتسبات وی محسوب میگردد برشته تحریر در آورد .

درمیان استادان و صنعتگران معروف فرانسه **ژان گوژن** (۱) و **ژان بولان** (۲) و **کولومب** (۳) را که هر کدام آثار نفیسی از خود بیادگار باقی گذاشته‌اند باید نام برد .

۳- رنسانس در آلمان

آلمان مانند ایتالیا و فرانسه از تجدید علوم و ادبیات برکنار نماند و با وجود کشمکش‌های شدید مذهبی باز نویسندگان و صنعتگران بزرگی برخاسته و آثار گرانبهائی از خود باقی گذاشتند .

روشلن (۴) (۱۴۵۵-۱۵۲۲) یکی از پیشقدمان معروف رنسانس و **البرت دورر** (۵) و **لوکاس کارناش** (۶) و **هنز هلمین** (۷) از نقاشان و صنعتگران مشهور آلمان بوده و آثار بدیعی که عموماً متمایل بجنبه مذهبی است بوجود آورده‌اند .

۱- Jean Goujon	۲- Jean Bullant	۳- Colomb
۴- Reuchlin	۵- Albert Durer	۶- Lucas Carnach
۷- Hans Holbein		

* (فصل دوم) *

تاریخ انگلستان در قرون جدید

۱- سلسله تودر

هانری هفتم

(۱۴۸۵ - ۱۵۰۹)

هنگامیکه جنگهای صدساله میان فرانسه و انگلیس رو به شدت میرفت انقلاباتی در داخل انگلیس بوقوع پیوست که دنباله آن تا مدتی بعد از اتمام جنگهای صدساله ادامه داشت .

شرح جنگهان داخلی انگلیس چون از موضوع مورد بحث ما خارج است فقط بذکر این نکته میپردازیم که در طی این محاربات، **هانری تودر** که یکی از قهرمانان جنگهای داخلی بشمار میرفت ، بر کلیه مدعیان غالب گردید و سلسله **لانکاستر** (۲) را برانداخت و خود بنام **هانری هفتم** در انگلستان تاجگذاری نمود (۱۴۸۵) .

هانری تودر پادشاهی خودخواه و مستبد بود ، پارلمنت را جز بمنظور طرح و تصویب لوایح مالی مفتوح نمیساخت . تجارت و صناعت را حمایت میکرد و با بلاد معتبر عهدنامه تجارتي بست مدت ۲۴ سال سلطنت کرد و در سال

۱۵۰۹ در گذشت.

هانری هشتم

(۱۵۰۹ - ۱۵۴۷)

هانری هشتم فرزند و جانشین هانری هفتم، مانند پدرش پادشاهی مستبد الرأی و خودخواه بود و علاوه بر این صفات، مردی ظالم و سفاک بشمار میرفت. هانری چون بر سر مسائل زناشویی باپاپ اختلاف نظر پیدا نمود، قانونی از پارلمانت گذارنید که بموجب آن بر حوزه قدرت پاپها و جامعه روحانیون انگلیس مسلط شد و عملیات ایشانرا تحت الشعاع اراده خود قرار داد. ولی از آنجائیکه مردم انگلیس را بقبول مذهب خاصی که خود موجد آن بود، ناگزیر مینمود، بشدت مورد تنفر پیروان مذهب کاتولیک و هواخواهان مذهب پرستان قرار گرفت و این دو گروه کینه شدیدی از او در دل گرفتند.

این پادشاه در راه تقویت نیروی دریائی انگلیس اهتمام خاصی مبذول و بشرحیکه بعداً خواهد آمد همین امری مقدمات سیادت بحری این کشور را فراهم ساخت.

ملکه الیزابت

(۱۵۵۸ - ۱۶۰۳)

رازانی

هانری هشتم سه فرزند داشت (که هر سه بعد از او بسلطنت رسیدند) یکی ادوارد هشتم که مدت شش سال پادشاهی کرد و بعد از وی خواهرش ماری تودر بسلطنت رسید (۱۵۵۳ - ۱۵۵۸) در زمان سلطنت این دو پادشاه جز کشمکش های مذهبی در انگلستان واقعه مهمی رخ نداد. تا

اینکه فرزند سوم هانری هشتم که **ملکه الیزابت** نام داشت بمقام سلطنت نائل گردید

ملکه الیزابت بمنظور رفع تعادلات مذهبی وجلو گیری ازشورش هائیکه مبتنی براساس اینگونه مسائل بود . **مذهب انگلیس** را که ماهیت آن از تشریفات مذهب کاتولیک وعقاید **کالون** (۱) تشکیل میشد مذهب رسمی کشور گردانید . ولی پیروان مذهب کاتولیک که حاضر بقبول آن نبودند خود را در پناه **ماری استوارت** (۲) در آورده ، باسکاتلند عزیمت کردند . موضوع مهاجرت کاتولیک مذهبان باسکاتلند واستعانت از ملکه آنسرزمین ، حس رقابت و حسادت الیزابت را نسبت بماری ، بخصوصیت و دشمنی مبدل نموده چنانکه آخر الامر الیزابت او را دستگیر ساخت وبزندان افکند وسپس ویرا بقتل رسانید (۱۵۸۷) .

پس از این واقعه **فیلیپ دوم** پادشاه مقتدر اسپانیا بخونخواهی ماری استوارت برخاست وسپاهی از طریق دریا بانگلستان فرستاد لیکن قوای دریائی فیلیپ دوم که در عرض خود نظیر نداشت وشکست **ناپذیر** خوانده میشد از یکطرف در آبهای دریای مانش گرفتار طوفان شدیدی گردید و تلفات سنگینی بدوراه یافت وازطرف دیگر کشتی های انگلیسی فرصت را غنیمت دانسته ، خسارات فراوانی بقوای بحری اسپانیا وارد آوردند .

از این تاریخ بعد تفوق وبرتری نیروی دریائی انگلیس بر سایر دول و سیادت این قوا بر اقیانوس اطلس مسلم شد .

در طی نیم قرن سلطنت ملکه الیزابت شعراء ونویسندگان معروف

مانند سید نه (۱)، اسپنسر (۲)، شکسپیر (۳)، برخاستند و آثار گرانبھائی که موجب مباحثات تاریخ ادبیات انگلستان است از خود بیادگار باقی گذاشتند.

۲ - سلسله استوارت

جیمز اول^۴

(۱۶۰۳ - ۱۶۲۵)

چون ملکه الیزابت هنگام مرگ و ارثی نداشت، تاج و تخت انگلستان به پسر عم او جیمز اول که از طرف مادر پسر ماری استوارت محسوب میشد واگذار شد. جیمز پس از ماری استوارت در اسکاتلند به سلطنت رسید و زمام امور انگلستان را نیز بعد از مرگ الیزابت در دست گرفت و بدین ترتیب سلطنت از خاندان تودور به استوارت انتقال یافت.

جیمز پادشاهی عیاش و نالایق بود. به کوچکترین اقدامی دائر روح دت انگلیس و اسکاتلند مبادرت نمود. در زمان سلطنت وی هرج و مرج غریبی که اساس آن بر پایه اختلافات مذهبی قرار داشت در انگلستان بوجود پیوست. پیروان مذهب کالون که نه مذهب جدید انگلیس را پذیرفته بودند و نه می توانستند بیطرف بمانند با مخالفین خود شدیداً بمبارزه برخاستند. جیمز از آنجائیکه پیرو مذهب انگلیس بود، مانند هائوری هشتم طرف کینه و عداوت پیروان کالون و هواخواهان مذهب کاتولیک قرار گرفت و حتی یکبار هم کاتولیک مذهبیان در سال ۱۶۰۵ چند چلیک باروت در زیر طالار مجلس

کرده تاشاه و خانواده سلطنتی و جمعی از نمایندگان را بقتل برسانند ،
ولسی یکشب قبل از تشکیل پارلمنت قوطئه مکشوف و گروه زیادی
از ایشان دستگیر و سپس بقتل رسیدند . پس از این واقعه جمعی بسیار
از پیروان این مذهب مهاجرت نموده و عموماً در امریکا تمرکز یافتند .

پیروان مذهب کالون که حاضر بآمیزش این مذهب با سایر مذهب
نمیشدند و به پیروان مذهب پوریتن (۱) (طرفداران برکناری دین مسیح
از هر گونه آمیختگی) معروف گردیدند ، تعدادشان پیوسته رویتزاید
گذاشت تا سرانجام بانتخاب نمایندگان از میان خود و فرستادن آنها
بپارلمنت نائل آمدند .

نمایندگان مزبور با قدرت سلاطین بمبارزه برخاسته و در راه حفظ
اصول حکومت مشروطه و جلوگیری از مداخله پادشاه در امور کشور
اهتمامات فوق العاده ای مندرج نمودند .

جیمز در سال ۱۶۲۵ پس از ۲۲ سال سلطنت درگذشت . این پادشاه
کمتر بپارلمنت توجه داشت و جز در مواقع ضروری آنرا مفتوح نمیساخت
و همین مسئله موجب یکرشته کشمکش هائی میان او و پارلمنت شد که
در زمان جانشینان وی بشرحیکه خواهد آمد بیک سلسله محاربات خونینی
مبدل گردید .

ازین چارلز اول

(۱۶۴۹ - ۱۶۲۵)

پس از مرگ جیمز اول ، پسرش چارلز اول بسلطنت رسید
پارلمنت انگلیس در ایام سلطنت وی بموجب قوانینی که وضع و تصویب

نمود قدرت شاه را محدود و او را از مداخله در امور کشور مانع گردید . چارلز که مانند پدراستبدالرأی و خودسری فوق العاده ای داشت ، پارلمنت را تعطیل و **لرد استرافورد** (۱) طرفدار حکومت استبداد و **لود** (۲) اسقف اعظم انگلستان را نزد خود آورده ، بآنها مقام وزارت بخشید و نیز از این تاریخ بعد فقط ایامی بافتتاح پارلمنت مبادرت نمود که بیول و تأمین هزینه جنگی احتیاج پیدا میکرد و الا در سایر مواقع از آنجائیکه بمفهوم وجود پارلمنت توجهی نداشت و اصولاً بحکومت مشروطه بدین و از آن متنفر بود ، از افتتاح آن خود داری میکرد . چارلز در سال ۱۶۴۰ جهت رفع نیاز مندی خود پارلمنت را مفتوح و چون پارلمنت مزبور تا سال ۱۶۵۳ یعنی مدت سیزده سال باز بود بد **پارلمنت طویل** معروف گردید . این پارلمنت از بدو افتتاح خود بمبارزه با قدرت چارلز برخاست و نیز استرافورد و لود را پس از محاکمه اعدام و چارلز را هم تحت الشعاع اراده خود قرار داد .

اما چارلز بایاد پارلمنت بمبارزه برخاست و در سال ۱۶۴۴ رسماً بجنگ مخالفین خود مشغول گردید ولی در ضمن محاربه (در سال ۱۶۴۴) **کرمول** (۳) که از نمایندگان مجلس عوام بشمار می رفت با سپاهی تازه نفس بقوای مخالفین چارلز پیوست و سپاه او را بسختی شکست داد و پس از چندی شاه را نیز بامارت درآورد . اما چون چارلز باز هم دست از تحریکات خود علیه پارلمنت بر نداشت محکمه او را مجرم و خائن تشخیص داده محکوم باعدام نمود و این حکم در تاریخ ۹ فوریه ۱۶۴۹ در مورد او بمرحله اجرا گذاشته شد .

کرمول و حکومت جمهوری

کرمول نماینده معروف مجلس عامه پس از اعدام چارلز و انحلال مجلس لردان، بمقام ریاست جمهور نائل گردید و چون اهالی ایرلند با وی بمخالفت برخاستند، با سپاهی بایرلند شتافت و در آنجا مرتکب فجایعی شد که تاریخ کمتر مشابه آنرا در نظر دارد رفتار وحشیانه کرمول و عملیات موهن و دور از انسانیت سپاهیانش با مردم آن سرزمین، چنان بغض و دشمنی شدیدی میان این دو ملت بوجود آورد که پس از مدت‌ها هنوز هم بقوت خود باقی است. کرمول چندی بعد متوجه اسکاتلند گردید و مردم آنجا را با طاعت و اتحاد با انگلیس ناگزیر ساخت. مدتی بعد میان کرمول و مجلس عامه بر سر مسائل نظامی اختلافاتی حاصل شد. کرمول جهت خاتمه دادن باین قبیل اختلافات، در سال ۱۶۵۳ نمایندگان را بنور سرنیزه از مجلس بیرون کرد و بر در آن نوشت «این خانه اجاره داده میشود» کرمول در نتیجه این اقدامات قدرت فوق العاده‌ای بدست آورد و تا ۱۶۵۸ که سال مرگ اوست با کمال اقتدار و استبداد بحکومت پرداخت، وی علاقه مفراطی بامور بازرگانی و مسئله کشتی رانی داشت و فرمان او حمل و نقل کالا و محصولات آسیا و آفریقا و امریکا بانگلستان، منحصر بکشتی‌های انگلیسی گردید و از این راه اقتصادیات این کشور ترقی فوق العاده‌ای نمود.

تجدید سلطنت در خاندان استوارت

پادشاهی چارلز دوم

(۱۶۶۰ - ۱۶۸۵)

کرمول پسری داشت که از کفایت و لیاقت بکلی بی بهره بود و بهمین سبب پس از ۸ ماه پادشاهی از کار برکنار گردید و پارلمنت چارلز دوم پسر چارلز اول را که در هلند میزیست به سلطنت برگزید. چارلز پادشاهی خوشگذران و عسرت طلب بود ، بهمین سبب بندر دو نكر (در شمال شرقی فرانسه) را بلوئی چهاردهم فروخت و وجه آنرا در راه عباسی بکار برد مردم انگلیس از رفتار او بر سر خشم آمده ، مقدمات شورش را فراهم نمودند چارلز بمنظور رفع عیان ملت و جبران گذشته ، با هلند بجنگ پرداخت و بالنتیجه بر بازارهای تجارتی این کشور در آمریکای شمالی تسلط یافت ، و برای فرانسه در خارج کسب اعتباری نمود چارلز چندی بعدم مجدداً در سیاست خارجی برای تأمین هزینه های بيمصرف خود تجدید نظر بعمل آورد و بر طبق معاهده ای که بالوئی چهاردهم منعقد ساخت ، متعهد شد در مقابل اخذ سالی ۶۵۰ میلیون لیره از اتحاد با هلند صرف نظر کند و نیز ملزم گردید بمذهب کاتولیک در آید و نیز برای اجرای این عهدنامه در سال ۱۶۷۲ بهلند اعلان جنگ داد و با کاتولیک مذهب ان طریق دوستی در پیش گرفت ، اما مجدداً با خشم و طغیان ملت مواجه گردید و ناچار با دولت هلند صلح نموده ، حتی دختر برادر خود (دوک یورك) را بعقد ازدواج ویلیام ارانژ (۲) پادشاه هلند در آورد و پس از آن بالوئی چهاردهم آغاز دشمنی نهاد . از طرف دیگر

پارلمانٲ شدیداً بمبارزه باکاتولیک مذهبان برخاسته جمع زیادی از ایشان را که متهم بخیانت بودند بقتل رسانید و برادر پادشاه را هم که باین مذهب گرویده بود از مقام ولیعهدی معزول کرد .

در همین ایام اساس دو حزب قوی در انگلستان فراهم گردید و هر یک از این دو حزب با جمعی از نمایندگانیکد با آنها متفق الرأی بودند ، متحد گشتند .

این دو حزب عبارت بود از حزب **توری** (۱) و حزب **ویک** (۲) که بعدها در انگلستان بترتیب بنام حزب محافظدکار و حزب آزادیخواه معروف شد .

حزب توری را جمعی از وکلای وفادار نسبت بمقام سلطنت و گروهی از پیروان مذهب انگلیس و طبقه نجبا و درباریان تشکیل میداد . اما حزب ویک از طرفداران خلع برادر چارلز از مقام ولیعهدی و نیز پیروان مذهب پوریتن و هوا خواهان قانون و پارلمانٲ متشکل میگردد .

چارلز در سال ۱۶۸۰ پارلمانٲ را مفتوح و نمایندگان هم بتحریک وی قانون عزل دوک یورک را رد نمودند . اما چندی بعد چارلز بعزت کشف توطئه ای پارلمانٲ را منحل و تا ۱۶۸۵ که سال مرگ اوست با استبداد تمام بسلطنت پرداخت .

۱- **Tory** (توری نام راهزنان ایرلندی است و این عنوان را مخالفین طرفداران شاه

از راه دشمنی باین حزب دادند)

۲- **Whig** (ویک نام راهزنان اسکاتلندی است و این لقب را موافقین طرفداران

شاه باین حزب دادند)

جیمز دوم

(۱۶۸۵ - ۱۶۸۸)

بعد از مرگ چارلز دوم برادرش دوک یورک بنام **جیمز دوم** با وجود مخالفت مجلس عامه به سلطنت رسید .

جیمز چون پیرو مذهب کاتولیک بود جهت ترویج آن در سراسر انگلستان ، با اقداماتی متوسل گردید و مقدمتاً با لغو قوانینی که پارلمان علیه کاتولیک مذهبیان تصویب نموده بود همت گماشت .

ولی چون جیمز از یکطرف پیرو ناتوان بود و از طرف دیگر جز دو دختر و ارثی نداشت و نیز دامانش ویلیام ارانژ و جرج (برادر پادشاه هلند) پیرو مذهب برتستان بودند از اینرو مردم انگلیس با اقدامات او چندان خرده گیری نمی کردند ، اما همینکه او دارای پسری شد ، مصالحین این کشور شاه را با اجرای منویات ملت و انحراف از اقدامات خود دعوت کردند . اما وی دعوت ایشان را نپذیرفت و همچنان سیره خود را در پیش گرفت .

مردم انگلیس ناچار از **ویلیام ارانژ** پادشاه هلند استعانت جستند او را علیه جیمز برانگیختند . ویلیام هم در سال ۱۶۸۸ با انگلستان رفت و در همان سال لندن را بمحاصره در آورد . جیمز از بیم جان بفرانسه گریخت و پارلمان او را از پادشاهی معزول و ویلیام را به سلطنت انتخاب نمود .

ویلیام سوم (۱۶۸۸-۱۷۰۲)

چنانکه فوقاً اشاره شد ویلیام ارانثر در سال ۱۶۸۸ بموجب تصویب پارلمنت، بنام ویلیام سوم بتاج و تخت انگلستان نائل شد. در این هنگام پارلمنت **بیان نامه‌ای** بمنظور جلوگیری از رفتار مستبدانه پادشاهان و رعایت اصول حکومت مشروطه که متضمن شرایط زیر بود تهیه و بامضاء ویلیام رسانید.

- ۱- انتخاب جانشین پادشاهان با تصویب پارلمنت میباشد.
- ۲- وصول مالیات منوط بتصویب پارلمنت است.
- ۳- اجرای قوانین موقوف بتصویب پارلمنت خواهد بود.
- ۴- دادخواهی و شکایت بمقام سلطنت آزاد میباشد.
- ۵- مردم در اختیار مذاهب مختلف جز مذهب کاتولیک مختارند.
- ۶- داد گستری باید از روی حق و عدالت بدادخواهی مردم رسیدگی نماید و چند مواد و شرایط دیگر که جمعاً بنام **بیان نامه حقوق** معروف گردید.

با امضاء و صدور این بیان نامه، انگلستان از کشمکش‌های داخلی رهائی یافت و توجه خود را به بسط امور بازرگانی و توسعه متصرفات و پیشرفت صنایع داخلی معطوف ساخت.

ویلیام مدتی را با جیمز پادشاه مخلوع که بتحریک لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه در پی تجدید سلطنت بتاخت و تاز برخاسته بود جنگید و پس از آن، مدت ۹ سال سرگرم زدو خورد با لوئی چهاردهم شد و بشرحی

که در سیاست خارجی لوئی چهاردهم در تاریخ فرانسه بیان خواهد نمود
سر انجام بر طبق معاهده اوترشت^۱ (۱۷۱۳) کلید این محاربات بذبح
دولت انگلیس پایان یافت.

۲ - سلسله هانور^۲

ازرنم جرج اول

(۱۷۱۴ - ۱۷۲۷)

پس از اینکه ویلیام سوم و زنش ماری^۳ بدروود حیات گفتند،
پارلمنت دختر جیمز دوم را که آن^۴ نام داشت بسلطنت برگزید
(۱۷۰۲) درایام سلطنت آن، سرزمین اسکاتلند بموجب معاهده (۱۷۰۷)
بانگلیس ملحق گردید. این پادشاه پس از ۱۲ سال سلطنت در گذشت و
چون فرزندی نداشت، پارلمنت جرج اول پسر سوفی (دختر عم جیمز دوم)
را که امیر ناحیه هانور (در آلمان) بود بیادشاهی انتخاب نمود و باین
ترتیب سلطنت از خاندان استوارت بخانواده هانور انتقال یافت.
جرج چون بزبان انگلیسی آشنائی نداشت از اینرو امور کشور
را بدست هیئت وزیران میسپرد و توجه خود را بیشتر برسرزمین هانور
معطوف مینمود. مدت سلطنت این پادشاه ۱۳ سال بود و در سال ۱۷۲۷ بدروود
حیات گفت.

۱ - Utrecht ۲ - Hanover ۳ - Marie

۴ - Anne (خواهر زن ویلیام سوم)

جرج دوم

(۱۷۲۷ - ۱۷۶۰)

بعد از جرج اول پسرش جرج دوم به سلطنت رسید . وی مانند پدر کلیه مسائل کشور را به عهده وزراء خود وا گذاشت .

نحوه سلطنت جرج دوم و پدرش جرج اول در این مملکت ، مقدمه تحصیل قدرت و اعتبار پارلمنت و مسئولیت وزراء در کار خود و عدم مداخله پادشاهان انگلیس در امور سیاسی کشور فراهم گردید و این طرز حکومت کم کم بصورت قوانین و مقرراتی درآمد و از ارکان اساسی حکومت های مشروطه بشمار رفت .

در این هنگام میان احزاب ویگ و توری ، بمنظور احراز اکثریت در پارلمنت ، رقابت شدیدی بوجود پیوست و در راه حصول بمقصود بکشمکش های سیاسی مبادرت کردند حرب ویگ یا حزب آزادیخواه که طرفدار قانون و پارلمنت و تحدید قدرت شاه بود ، بیشتر مورد اعتماد پادشاهان هانور قرار گرفت و مدت ۵۰ سال رجال برجسته و افراد نامی این حزب در انگلستان بحکومت پرداختند .

والپول^۱ رئیس الوزراء انگلیس و بزرگترین رجل سیاسی حزب ویگ مدت بیست و یک سال (۱۷۲۱ - ۱۷۴۲) زمام امور این کشور را در دست گرفت و با سیاست مدبرانه خود انگلستان را از لحاظ بسط امور بازرگانی و تحصیل و توسعه مستعمرات و احداث کارخانجات و رونق بازار های تجاری واز دیاد ثروت ملی در ردیف بزرگترین ممالک

عصر خود بشمار آورد و این کشور را محور سیاست دنیا داد .
بعد از اینکه والپول در گذشت **پیت اول**^۱ بمقام نخست وزیری
گردید (۱۷۴۲-۱۷۷۰) و ما شرح خدمات این سیاستمدار مشهور انگلیسی
را در فصل هشتم این کتاب بیان خواهیم کرد .

جرج سوم

(۱۷۶۰ - ۱۸۲۰)

جرج دوم در سال ۱۸۶۰ در گذشت و نواده او **جرج سوم** به
پادشاهی برگزیده شد. در اوائل سلطنت این پادشاه پیت اول موفق بد عقد
معاهده پاریس (۱۷۶۳) با دولت فرانسه گردید . بموجب این معاهده
کلید متصرفات فرانسه در هندوستان و نیز سواحل شرقی آمریکای شمالی
از خلیج مکزیک تا خلیج هودسن و همچنین سرزمین کانادا بمصرف انگلستان
در آمد .

جرج سوم که برخلاف پادشاهان خاندان هانور بمداخله در امور
کشور میپرداخت پیت را از کار برکنار نمود و بحزب توری رونقی داد و
دست رجال این حزب را در امور کشور باز گذاشت ولی همین امر اغتشاشاتی
در کلیه متصرفات انگلستان پدید آورد و چنانکه در فصل نهم این کتاب
تحت عنوان استقلال کشور های متحده آمریکای شمالی خواهد آمد ،
بموجب **معاهده ورسای** (۱۷۸۳) این کشور استقلال سیزده مهاجر نشین
خود را در آمریکای شمالی برسمیت شناخت و باین ترتیب دولت اتازونی از
حیطه اقتدار انگلیسها خارج شد .

جرج در سال ۱۷۸۳ پیت دوم پسر پیت اول را مقام نخست‌وزیری داد. این مرد در ایام صدارت خود باصلاح طرز انتخابات و رفع شورش و انقلاباتی که در مستعمرات انگلیس بوقوع پیوسته بود همت گماشت و از این راه مرجع خدمات بزرگی قرار گرفت. (۱۳۱۲)

☆ (فصل سوم) ☆

تاریخ فرانسه در قرون جدید
۱- سلسله والوا

لوئی یازدهم

(۱۴۶۱ - ۱۴۸۳)

پس از انقراض سلسله کاپسین^۱ (۱۳۲۸)، فیلیپ ششم (از خانواده والوا) بتأسیس سلسله والوا در فرانسه همت گماشت.

وقایع مهمی که در ایام سلطنت پادشاهان این سلسله تا قبل از تاریخ قرون جدید در فرانسه اتفاق افتاد، وقوع جنگهای صد ساله بود که شروعش از سال ۱۳۲۸ در زمان پادشاهی فیلیپ ششم و پایانش در ایام سلطنت شارل هفتم (مقارن با آغاز تاریخ قرون جدید در فرانسه) می‌باشد.

شارل هفتم یعنی آخرین یادگار جنگهای صدساله در ۱۴۶۱ بدرود حیات گفت و **لوئی یازدهم** که از پادشاهان معروف سلسله والوا بشمار میرفت جانشین او شد .

لوئی یازدهم با کوشش وجدیتی فوق العاده به برانداختن حکومتهای ملوک الطوائفی و ایجاد وحدت و یگانگی میان اهالی فرانسه و جلوگیری از توسعه قدرت روحانیون مشغول گردید و دو ولایت **بورگنی**^۱ و **برتانی**^۲ را بتصرف خود درآورد و اسباب ترقی دولت فرانسه را فراهم ساخت

شارل هشتم

(۱۴۸۳ - ۱۴۹۸)

لوئی یازدهم در سال ۱۴۸۳ در گذشت و پسرش **شارل هشتم** بعد از او سلطنت رسید این پادشاه بمنظور اجرای وصیت نامه پادشاه ناپل (دائر بر تصرف این شهر بوسیله لوئی یازدهم) ، با سپاهی بسرزمین ناپل رو آورد ، اما در نتیجه مخالفت شدید پاپ و تعرض دولتهای اسپانیا و اطیش کاری از پیش نبرده ناچار بمراجعت شد .

روی هم رفته شارل پادشاهی بی تدبیر و عاری از کفایت بود مدت ۱۵ سال سلطنت کرد و در سال ۱۴۹۸ بدرود حیات گفت .

لوئی دوازدهم

(۱۴۹۸ - ۱۵۱۵)

لوئی دوازدهم پسرعم و جانشین شارل هشتم بود . این پادشاه مانند

۱- Bourgogne

۲- Bretagne

لوئی یازدهم کوشش و مساعی خود را در راه ایجاد امنیت و آرامش بکار برد و بامور بازرگانی فرانسه رونقی داد. وی بناپل و میلان لشکر کشید، میلان را بتصرف در آورد، اما در اثر مخالفت دولت اسپانیا بتصرف ناپل موفق نگردید. مدت سلطنتش ۱۷ سال و در ۱۵۱۵ در گذشت.

فرانسوای اول

(۱۵۴۷ - ۱۵۵۱)

بعد از لوئی دوازدهم پسر عمش **فرانسوای اول** بسلطنت رسید. در زمان پادشاهی وی متصرفات وسیع خاندان **هابسبورگ**^۱ یعنی اسپانیا، اتریش، هلند، بلژیک، ایتالیا، متصرفات اسپانیا در شمال آفریقا و قسمتی از امریکا بطریق ارث بتصرف **شارل پنجم (شارلکن)**^۲ درآمد و همینکه **ماکزیمیلیان** امپراطور آلمان در گذشت، شارل بامپراطوری این کشور انتخاب و باین ترتیب آلمان هم بمتصرفات وی ملحق شد.

متصرفات وسیع شارلکن مملکت فرانسه را در میان حوزه قلمرو خود بمحاصره در آورد و این کشور را از هر سو مورد تهدید قرار داد. فرانسوا جهت رفع این خطر بجنگ شارل همت گماشت. این جنگ در ایتالیا میان فرانسوا و شارلکن آغاز گردید و سرانجام بشکست و دستگیری پادشاه فرانسه خاتمه یافت و نیز بر طبق معاهده **مادرید**^۳ فرانسوا بکلی از ناپل و میلان چشم پوشید و همچنین ناحیه بورگنی را بشارل وا گذاشت. فرانسوا پس از رهایی از اسارت، با **سلطان سلیمان قانونی** پادشاه عثمانی و **هانری هشتم** پادشاه انگلیس و جمعی از امراء آلمان

اتحادی بست . و آنگاه با این قوای متحد از هر طرف متصرفات شارلکن را مورد حمله قرار داد . شارل همینکه خود را در زحمت کلی یافت بلغو معاهده مادرید و صرف نظر از کلیه دعاوی خود در خاک فرانسه مبادرت کرد . فرانسوا در سال ۱۵۴۷ خود را برای جنگ دیگری با شارل آماده میکرد اما در همان سال در گذشت .

هانری دوم

(۱۵۴۷ - ۱۵۵۹)

هانری دوم پسر و جانشین فرانسوای اول میباشد . وی بکمک جمعی از امرای آلمان بجنگ شارلکن رو آورد . ولی شارل که بکلی پیر و ناتوان گردیده بود ، از سلطنت کناره گرفت و متصرفات خود را بطریق زیر میان پسر و برادرش قسمت نمود :

هلند ، ایتالیا ، اسپانیا ، آمریکا با اختیار پسرش **فیلیپ دوم** درآمد و برادرش **فردیناند اول** بیادشاهی ممالک بلژیک و آلمان و سایر متصرفات خاندان ها بسببورك برگزیده شد .

هانری دوم محارباتی را که با شارلکن آغاز نموده بود با جانشین او یعنی فیلیپ دوم ادامه داد . اما سرانجام فیلیپ در محل **کاتو کامبرزی**^۱ (در ایتالیا) با هانری صلح نمود و بر طبق این معاهده ، بندرکاله و قسمتی از لرن بفرانسه واگذار شد و در عوض هانری از کلیه دعاوی خود نسبت بخاک ایتالیا چشم پوشید (۱۵۵۹) .

شارل نهم

(۱۵۶۰ - ۱۵۷۴)

هانری دوم پس از ۱۲ سال سلطنت در سال ۱۵۵۹ در گذشت و فرزندانش بترتیب **فرانسوای دوم**، **شارم نهم**، **هانری سوم**، در فرانسه بسطنت رسیدند. فرانسوا مدت ۱ سال سلطنت کرد و پس از او شارل نهم که کودکی ده ساله بود پیادشاهی نشست و زمام امور فرانسه را مادرش **کاترین دو مدیسی**^۱ که زن عاقل و با تدبیری بشمار میرفت در دست گرفت.

در زمان سلطنت شارل نهم جنگهای خونینی میان پیروان مذهب پروتستان و هواخواهان مذهب کاتولیک آغاز گردید.

کاترین ابتدا جانب سازش را میان این دو جماعت در پیش گرفت و ایشانرا بصلح و صفا دعوت نمود. اما تدبیر و سیاست وی در این مورد مؤثر نیفتاد و محاربات آنها که در تاریخ بنام **جنگهای سی ساله** معروف است و جنبه عمومی در اروپا بخود گرفت شدت فوق العاده یافت.

اما کاترین در این اوقات بعزت رنجشی که از پروتستانها بر او راه یافته بود، بیر انداختن این جماعت و تحریک کاتولیک مذهبیان علیه ایشان مشغول شد و بدین ترتیب محاربات این دو گروه چنان شدت یافت که در روز **عید سن بارتلمی**^۲ (۶۴ اوت ۱۵۷۲) تاریخ شاهد یکی از فجایع نمکین بشری بود. باین معنا که در این روز هشت هزار نفر پروتستانی بیگناه بدست کاتولیک مذهبیان قتل عام گردیدند. بالجمله اینگونه جنگها

چنانکه بعداً خواهیم دید تا سال ۱۵۹۸ که هانری چهارم در این تاریخ موفق‌بصدر فرمان آزادی مذهب گردید در فرانسه ادامه داشت و همچنان تلفات سنگینی بطرفین وارد مینمود .

هانری سوم

(۱۵۷۴ - ۱۵۸۹)

شارل نهم در سال ۱۵۷۴ در گذشت و برادرش **هانری سوم** جانشین او گردید . در زمان پادشاهی وی جنگهای مذهبی با شدتی هرچه تمامتر ادامه داشت و هر گوشدای از فرانسه میدان کشمکش پیروان مذهب کاتولیک و پروتستان قرار گرفت .

هانری دو گیز^۱ رئیس پیروان مذهب کاتولیک با **هانری بوربن**^۲

پادشاه ناحیه **ناوار**^۳ (در جنوب فرانسه) که هانری سوم وی را بجانشینی خود تعیین نموده بود، مدتها مشغول زدو خورد شد اما سر انجام بتحریر هانری سوم بقتل رسید .

پس از این واقعه هوا خواهان دو گیز کمر انتقام هانری سوم را بمیان بستند ابتدا پاریس را بتصرف در آوردند ، آنگاه پادشاه را بقتل رسانیده و باین طریق سلسله‌الوا را بکلی منقرض نمودند (۱۵۸۹)

۱- Hanri de Guise

۲- Henri de Bourbon

۳- Navarre

۲ - سلسله بورین

هانری چهارم

از سال ۱۵۸۹ - ۱۶۱۰

چنانکه قبلاً خواندیم، هانری سوم چون فرزندی نداشت هانری بهرین را که پادشاه ناحیه ناوار و رئیس پیروان مذهب پروتستان بود بجا نشینی خود برگزید. ~~اولی ایامیکه هانری سوم بکمک هانری بورین پاریس را در محاصره داشت، بدست یکنفر کاتولیک مذهب بقتل رسید.~~

~~پس از آنکه~~ هانری بورین مدت چهار سال همچنان بمحاصره پاریس ادامداد، تا عاقبت با قبول مذهب کاتولیک بنام **هانری چهارم** در پاریس تاجگذاری نمود و بتأسیس **سلسله بورین** موفق شد.

هانری چهارم با فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که از هیچگونه مخالفتی نسبت به پادشاه فرانسه دریغ نمی نمود بجنگ پرداخت، در این جنگ قوای فیلیپ بسختی شکست خورد و بالنتیجه مواد پیمان **کاتو کامبرزی** بار دیگر تجدید و از طرف دولت اسپانیا تأیید گردید.

هانری چهارم برای اتمام جنگهای مذهبی، در سال ۱۵۹۸ **فرمان نانت**^۱ را صادر کرد. بموجب این فرمان ملت فرانسه با آزادی مذهب نائل آمد و رجحان و امتیازات مذهبی از میان رفت و مصلحین فرانسه برفع خرابیهائی که در نتیجه جنگهای مذهبی متوجه این کشور شد بود همت گماشتند.

این پادشاه بکمک وزیر معروف خود **سولی**^۲ باصلاح امور بازرگانی

نانت^۱ - Sulli - ۲ - Nantes

وازدیادکالا و صنایع داخلی و احداث راهها و خطوط تجارتي مشغول و مقدمات ترقی سیاسی و اقتصادی این کشور را فراهم ساخت . مدت سظنتش ۲۱ سال بود و در سال ۱۶۱۰ بدست یکنفر فرانسوی از پای درآمد

لوئی سیزدهم

(۱۶۱۰ - ۱۶۴۳)

پس از هانری چهارم پسرش لوئی سیزدهم که بیش از ۹ سال نداشت، جانشین او گردید . مادر لوئی سیزدهم ماری دومدیسې ، تا سال ۱۶۱۷ زمام امور فرانسه را از جانب پسر در دست داشت . اما چون زن نالایق و بی تدبیری بود شورش و انقلاباتی در فرانسه بوقوع پیوست و همینکه لوئی سیزدهم آن دتریش^۱ دختر فیلیپ سوم پادشاه کاتولیک مذهب اسپانیا را بزنی اختیار نمود ، دامنه این شورش و انقلاب توسعه یافت و پیروان مذهب پروتستان هم شدیداً سر بطغیان نهادند . لوئی سیزدهم بمنظور اعاده نظم و آرامش در فرانسه ، کاردینال ریشلیو^۲ را بمقام صدارات عظمی برگزید (۱۶۲۴) . ریشلیو که از کشیشان نامی این کشور محسوب و در کفایت و تدبیر سرآمد مردان عصر خود بود ، ابتدا برفع مخاطراتیکه از ناحیه پروتستانها متوجه مقام سلطنت میگردد همت گماشت و سپس از نفوذ و سرکشی امراء و رجال و افسران ارشد جلوگیری بعمل آورد و پس از رفع اینگونه انقلابات متوجه سیاست خارجی فرانسه گردید تا برای این کشور در خارج کسب اعتباری نماید و بهمین جهت فرانسه را در جنگهاییکه در اروپا مدتها آغاز شده بود و بنام جنگهای سی ساله خوانده میشد شرکت

داد وما اینک بطور اختصار بشرح وقوع این قبیل محاربات میپردازم :

جنگهای سی ساله
۱۶۴۸ - ۱۶۱۸
فردیناند دوم (نوه فردیناند اول) امپراطور
آلمان در نظر داشت این کشور را بصورت واحدی
در آورده و نیز امپراطوری آلمان را که تا آن
زمان انتخابی بود در خاندان خویش موروثی کند . و همچنین بایر و آن مذهب
پروتستان بسختی رفتار مینمود و قصد بر انداختن این جماعت را در
سر داشت .

اما کلیه اقدامات او با سیاست متصرفات خاندان هابسبورگ عموماً
و حفظ استقلال سیاسی فرانسه خصوصاً مابینت داشت ، بهمین سبب یاک
رشته محاربات خونینی در متصرفات خاندان هابسبورگ بوقوع پیوست که
از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ بطول انجامید و بجنگهای سی ساله معروف شد
ریشلیو سیاستمدار معروف فرانسه جهت ، بطلان نقشه فردیناند
و نجات این کشور از محاصره سیاسی ، ابتدا **گوستاو آدلف**^۱ پادشاه دولت
سوئد را علیه فردیناند برانگیخت ولی چون این پادشاه در ضمن محاربه
بقتل رسید (۱۶۳۲) لهذا سپاهی از فرانسه بسر داری **تورن**^۲ و **کنده**^۳
بجنگ با امپراطور آلمان و متحدینش اسپانیا و دانمارک فرستاد .

این رشته جنگ ها تا مدتی بعد از مرگ ریشلیو و لوئی سیزدهم
همچنان ادامه داشت و بشرحیکه در زمان پادشاهی لوئی چهاردهم بیان
خواهد شد سرانجام بنفع کلی فرانسه پایان پذیرفت .

ریشلیو در سال ۱۶۴۲ یعنی هفت ماه قبل از مرگ لوئی سیزدهم
در گذشت و بر حسب وصیت او **مازارن**^۴ بجانشینی وی انتخاب گردید

۱ - Gustave Adolphe
۲ - Mazarin

۳ - Turenne

۴ - Condé

پادشاهی لوئی چهاردهم

الف - دوره کودکی لوئی چهاردهم

و صدارت مازارن

(۱۶۴۳ - ۱۶۶۱)

لوئی سیزدهم در سال ۱۶۴۳ در گذشت و فرزندش لوئی چهاردهم که بیش از ه سال نداشت به سلطنت نشست .

مازارن که بموجب وصیت ریشلیو در اواخر سلطنت لوئی سیزدهم بمقام صدارت عظمی نائل گردیده بود، بیاری مادر لوئی چهاردهم آند تریش که کفالت پسر را بعده داشت ، بر تق و تق امور فرانسه اشتغال ورزید . فرانسه در ایام سلطنت لوئی سیزدهم بشرحی که قبلا گذشت در جنگهای سی ساله شرکت نمود و با فردیناند دوم امپراطور آلمان و فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا ، محاربات شدیدی آغاز کرد و این محاربات تا مدتی بعد از مرگ لوئی سیزدهم همچنان ادامه یافت . چنانکه مازارن چند سال بعد یعنی در سال ۱۶۴۸ موفق بعقد معاهده وستفالی^۱ با آلمان گردید . بموجب این معاهده ولایات الزاس (بغیر از استراسبورگ) و شهرهای مس و تول و وردن بتصرف فرانسه در آمد و نیز بر طبق معاهده پیرنه (۱۶۵۹) منعقد بادولت اسپانیا) قسمتی از ولایات فالاند و ناحیه روسیون^۲ ضمیمه خاک فرانسه شد و همچنین ماری ترز^۳ (دختر فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا) بموجب این معاهده بعقد ازدواج لوئی چهارم درآمد .

۱ - Westphalie

۲ - Roussillon (در دامنه جبال پیرنه)

۳ - Marie hhérèse

در خلال این اوقات یعنی از زمان مرک لوئی سیزدهم تا ۱۶۶۱ که سال مرک مازارن می‌باشد، بعلمت وضع مالیاتهای کمر شکن شورش و انقلابات آغاز گردید و نیز شهر پاریس بتصرف شورشیان درآمد.

مازارن و آندتریش که از پاریس گریخته بودند بیماری **کنده** قهرمان معروف فرانسه، آنشهر را از چنگال شورشیان بیرون آورده و بفتح آنجا نائل گردیدند.

کنده پیاداش این خدمات انتظار داشت تا آندتریش مقام صدارت را بوی تفویض نماید، ولی چوی بآرزوی خود نائل نگردید بمخالفت با او قیام کرد و سرانجام پس از مدتی زد و خورد بهلند گریخت و فرانسه مجدداً باتدبیر مازارن قرین آرامش گردید.

ب - دوره سلطنت شخصی لوئی چهاردهم

(۱۶۶۱ - ۱۷۱۵)

۱ - سیاست داخلی

پس از مرک مازارن، لوئی چهاردهم شخصاً زمام امور فرانسه را در دست گرفت، وی پادشاهی خودخواه و متکبر و نیز مظهر استبداد و نخوت بوده، هم بر کشور فرانسه و هم بر جان و مال مردم این سرزمین با قدرت فون العاده حکومت میکرد و چون خود و سلطنتش را از لاجانب خدامیدانست، عقیده داشت هیچ قدرتی در برابر وی یارای مقاومت ندارد. میان وزرای لوئی چهاردهم چون **کلبر**^۱ کفایت و لیاقت بسزائی داشت تصدی وزارتخانههای **دربار**، **دریاداری**، **دارائی بوی** و **اگذار** گردید. این وزیر مانند

ریشلیو مرجع خدمات شایسته‌ای قرار گرفت و کوششی بسیار در راه ترقی اقتصادیات فرانسه، تعدیل مالیاتها، احداث خطوط، حمایت از صنایع داخلی، تهیه بازارهای تجاری تشویق هنرمندان و صنعتگران، تأسیس آکادمی علوم و ادبیات و ایجاد کتابخانه‌های عمومی و غیره بکار برد. اما خودسری و استبداد لوئی چهاردهم از یکطرف و نیز کسب اعتبارات تامه «لوا»^۱ وزیر جنگ فرانسه از طرف دیگر مانع از ادامه و انجام نقشه‌های مفید و اقدامات مؤثر او گردید. با این همه ایام سلطنت لوئی چهاردهم از هر جهت درخشان‌ترین ادوار تاریخی فرانسه بشمار میرفت:

این پادشاه بارباب علم و دانش توجهی بسیار مبذول مینمود و نیز در عصر وی شعرا و دانشمندان بزرگی مانند دکارت^۲ (فیلسوف شهیر فرانسوی) لافنتن^۳، مولیر^۴، بوسوئه^۵، راسین^۶ (شعرا معروف) و جمع دیگری از معاریف و بزرگان فرانسه ظهور کردند و آثار بس گرانبهائی که مایه نباهات تاریخ ادبیات اروپاست از خود بیادگار باقی گذاشتند.

اما عامل مؤثریکه از ترویج بازار علم و دانش در فرانسه جلوگیری بعمل آورد و مانع تراوش افکار حکماء و دانشمندان گردید و نیز وقفه‌ای در پیشرفت کار صنعتگران این کشور ایجاد نمود، لغو فرمان نانت بوسیله لوئی چهاردهم بود. زیرا بالغواین فرمان، جمع‌زبانی از نویسندگان و هنرمندان پروتستان مذهب فرانسه راه مهاجرت در پیش گرفته، بممالک آلمان و انگلیس و هلند و سوئیس پناهنده شدند.

۱ - Louois

۲ - Descartes

۳ - La Fontaine

۴ - Molière

۵ - Bossuet

۶ - Racine

۱۶۱۶ - سیاست خارجی لوئی چهاردهم

لوئی چهاردهم بمنظور جلو گیری از پیشرفت قدرت خاندان هابسبورگ و نیز جهت بسط و توسعه متصرفات فرانسه تا مرزهای طبیعی مدت سی سال بیک سلسله جنگهای خونین و دامنه داری مبادرت ورزید و با اینکه نتوانست بکلیه آمال خود نائل گردد ، معذالك سلطنت او واقتضارات نظامی سپاهیانش در تاریخ فرانسه جای بسی مباهات است .
کلیه محارباتی که لوئی چهاردهم در راه اجرای مقاصد خود بادولتهای مقتدر آلمان آغاز نمود ، بطور اختصار بدینقرار است .

۱ - جنگ تقدم ارثی ماری ترز (زن لوئی چهاردهم) دیگرمارگریت ترز (زن لئوپلد امپراطور آلمان) سوم شارل -
۱۶۶۷ - ۱۶۶۸

دوم که بعد از پدر در سال ۱۶۶۵ در اسپانیا بسلطنت رسید .
در این هنگام متصرفات اسپانیا شامل اقیانوسیه ، مکزیک ، پرو قسمت بزرگی از امریکای شمالی ، بعضی از نواحی افریقا ، جزایر بالئار ساردنی ، سیسیل ، ناپل ، میلان ، فرانک کنته ، ۲ و ممالک سفلی میگردد .
لوئی چهاردهم ابتدا با لئوپلد امپراطور آلمان برای تقسیم و تصرف قلمرو شارل دوم بمذاکره پرداخت و پیرو این مذاکرات فلاندر و فرانک کنته را بتصرف درآورد (۱۶۶۷) ولی در نتیجه صلح با دولت اسپانیا فقط قسمتی از فلاندر در دست لوئی چهاردهم باقی ماند اما دولتهای انگلیس و هلند که از پیشرفت لوئی چهاردهم متوحش گردیده بودند ، در سال ۱۶۶۸ در شهر لاهه بایکدیگر علیه فرانسه اتحادی منعقد کردند

لوئی چهاردهم بمنظور برهم زدن اتحاد مزبور بادولت انگلیس طرح دوستی ریخت و نیز بامبالغ زیادی پول امپراطور آلمان را بکناره گیری و ترك متحد خود ناگزیر ساخت و با این سیاست دولت هلند را یکه و تنها باقی گذاشت. **۱۶۷۸** که در آن زمان در برهه بود و در آن

۲- جنگ فرانسه با هلند
 لوئی چهاردهم برای اینکه دولت هلند را را بکلی نابود سازد با سپاهی بآن سرزمین رو آورد و بجنگ با هلندیها مشغول گردید.

سپاهیان هلند در این محاربه دلیرانه بجنگ پرداختند و در راه حفظ استقلال کشور خود از هیچگونه فداکاری نهراسیده حتی با شکستن سدهای دریا و انداختن آب در معبر سپاهیان فرانسه مدتی عملیات دشمن را عقیم گذاشتند. ولی با این همه رشادت و دلاوری سرانجام در مقابل سیل سپاه لوئی چهاردهم تاب مقاومت نیاورده پیشنهاد صلح نمودند. اما چون قبول شرایط صلح با خوی میهن پرستانه مردم هلند بهیچوجه سازگار نبود از اینرو مجدداً بسرداری **ویلیام اورانژ** بجنگ مشغول و نیز چندی بعد اسپانیا و امپراطوری آلمان بکمک هلندیها برخاستند.

اینگونه زدوخوردها تا سال ۱۶۷۸ میان فرانسه و متحدین این کشور ادامه داشت، تا اینکه ابتدا دولت هلند بالوئی چهاردهم در محل **نیمک**^۱ و پس از آن متحدین دولت مذکور با فرانسه بصلح پرداختند و سرانجام قسمتی از فلاندر بانضمام فرانش کنته بفرانسه ملحق گردید. این دو رشته محارباتیکه برفع فرانسه پایان یافت باینکشور اعتباری بخشید و لوئی را در اجرای تصمیمات خود راسخ تر نمود، چنانکه از طریق

نفوذ صلح جویانه ، بتصرف شهر های سار، استراسبورگ و قسمتی از لوزامبورگ - نائل آمد و باین ترتیب با اجرای بعضی از مقاصد سیاسی خود موفق شد .

همین که ویلیام ارانژ پادشاهی انگلستان انتخاب
۳ - اتحاد آگسبورگ^۱ گردید ، ابتدا بمنظور جلوگیری از تجاوزات
۱۶۸۸ - ۱۶۹۷
پادشاه فرانسه و حفظ توازن سیاسی در اروپا، لغو فرمان
نانت را از جانب لوئی چهاردهم بهانه قرار داده سپس اتحادی با امپراطور
آلمان و پادشاهان سوئد و اسپانیا بنام اتحاد آگسبورگ منعقد
ساخت (۱۶۸۸) .

پادشاه فرانسه بمنظور عزل ویلیام ارانژ از پادشاهی و اعاده تاج و
تخت انگلیس بهجیمز دوم پادشاه مخلوع آنکشور و نیز برای حفظ متصرفات
وسعی کد در طی محاربات عدیده بدست آورده بود ، ناچار با متحدین بجنگ
پرداخت . در این محاربات با اینکه پیوسته فتح با سپاه فرانسه بود ولی
بموجب معاهده ریسویک^۲ (۱۶۹۷) لوئی چهاردهم سلطنت ویلیام ارانژ
را در انگلستان برسمیت شناخت و از کلیه متصرفات خود باستثنای
استراسبورگ چشم پوشید .

بعد از معاهده ریسویک چون پادشاه فرانسه مرگ شارل دوم را که
وارث مستقیمی نداشت نزدیک میدانست از اینرو جهت تعیین جانشین او
در اسپانیا و یکسره کردن متصرفات وسیع آنکشور ، با دولتهای انگلستان
وهلند عهدنامه لندن را منعقد ساخت (۱۷۰۰) بموجب این معاهده کلید
متصرفات اسپانیا (بغیر از ناپل و سیسیل و میلان که بلوئی چهاردهم تعلق

یافت) با وراثت این کشور به **آرشی دوک شارل**، فرزند لئوپلندوا گذار گردید ولی امپراطوری آلمان چون انتظار بیشتری را داشت و تصور میکرد شارل تمام متصرفات خود را باو خواهد سپرد، بقبول این معاهده راضی نگردید.

مردم اسپانیا پس ازوقوف بر کیفیت این معاهده، بمنظور جلو گیری از تجزیه متصرفات این سرزمین، شارل دوم را ناگزیر نمودند تا **دوک دانثرو**^۱ نوه لوئی چهاردهم را بجانشینی خود برگزیند. شارل هم ناچار پیشنهاد مردم اسپانیا را پذیرفت و دوک دانثرو را بجانشینی برگزید و خود در سال ۱۷۰۰ در گذشت.

در زمان سلطنت دوک دانثرو (فیلیپ پنجم) در
۴- جنگهای وراثت
 اسپانیا، چون لوئی چهاردهم در کلیه متصرفات
 وی باعمال نفوذ و مداخله میپرداخت.

دولتهای هلند و انگلیس و امپراطوری آلمان بار دیگر بقصد جلو گیری از بسط و توسعه قدرت سیاسی فرانسه اتحادی در **لا هه** علیه لوئی چهاردهم با یکدیگر منعقد کرده، پس از آن بجنک این پادشاه رو آوردند (۱۷۰۱).

این رشته جنگها که بنام **جنگهای وراثت** معروف شد و سیزده سال بطول انجامید، از بزرگترین و طولانیترین محاربات اروپا در زمان سلطنت لوئی چهاردهم بشمار میرفت. در طی این مدت پادشاه فرانسه که سپاهش بکلی خسته و فرسوده بود و نیز قحطی شدیدی فرانسه را تهدید میکرد، چند بار از متحدین تقاضای صلح نمود. اما چون شرایط صلح

بهیچوجه با طبع سرکش و بخوت و غرور فوق العاده لوئی چهاردهم موافق نبود مجدداً بجنگ مبادرت کرد .

در همین ایام در امپراطوری آلمان بشرحیکه در فصل ششم این کتاب خواهیم دید ترتیباتی داده شد که با عزل فیلیپ پنجم دولت اسپانیا و کلیه متصرفات این کشور ضمیمه آلمان میگردد و چون این مسئله با سیاست انگلستان مایننت کلی داشت ، لهذا از جنگ کناره گرفت (۱۷۱۱) نیز چندی بعد در دولت هلند با لوئی چهاردهم بصلح پرداخت (۱۷۱۳) و همچنین امپراطوری آلمان هم که مدتی به تنهایی میجنگید سرانجام شکست خورد و بصلح رضایت داد (۱۷۱۴) . پس از وقوع این سلسله قضایا و عقد معاهدات **او ترشت**^۱ و **راشتاد**^۲ که محصول جنگهای وراثت بشمار میرفت فیلیپ پنجم بسلطنت اسپانیا و متصرفات آنکشور باقی ماند و امپراطوری آلمان ، نواحی سفلی اروپا و میلان و ساردنی و ناپل را بتصرف در آورد و جبل الطارق و ارض جدید و ولایات آکادیا و اطراف خلیج هودسن در آمریکا را انگلستان متصرف شد و نیز آلزاس و قسمتی از ممالک سفلی و بعضی از نواحی فلاندر را هم فرانسه تصاحب کرد . و باین ترتیب متصرفات وسیع اسپانیا رو بتجزیه گذاشت و عوائد کلی متوجه انگلستان شد . گرچه فرانسه در طی این جنگها اختراعات بزرگی را حائز گردید و نیز متصرفاتی بدست آورد اما ضررهای بسیار در نتیجه لشکر کشی های لوئی چهاردهم بفرانسه راه یافت و خسارتهای فراوانی بر ملت فرانسه مستولی شد که تأثیرات سوء آن ، در فصول بعد ، مفصلاً خواهد آمد .

لوئی پانزدهم

(۱۷۱۵ - ۱۷۷۴)

پس از اینکه لوئی چهاردهم در گذشت ، بموجب وصیت، اونه‌اش **لوئی پانزدهم** که بیش از ۵ سال نداشت بسلطنت جلوس گردونیزمام امورفرانسدرافیلیپ دورلئان^۱ (برادرزاده لوئی چهاردهم) بنیابت از طرف پادشاه در دست گرفت (۱۷۱۵). فیلیپ مردی عیاش و بوالهوس بود و هیچگاه قدمی بنفع مردم فرانسه بر نداشت و همین امر بشرحیکه بیاید بحران شدیدی در فرانسه بوجود آورد .

اوضاع مالی فرانسه بعلت جنگهای طولانی و پی‌درپی لوئی چهاردهم، فوق‌العاده خراب و دولت مبالغ زیادی مقروض شد . بحران اقتصادی در سراسر این کشور راه یافتو فقر و فلاکت مردم فرانسه را پیوسته تهدید میکرد . در همین ایام **ژان لاس**^۲ که یکی از دانشمندان علم اقتصاد اسکاتلند بشمار میرفت بسببی از وطن خود گریخت و بفرانسه آمدوبکمک ثروتمندان فرانسه بتأسیس بانکی در این کشور با سرمایه شش میلیون لیورمبادرت نمود (۱۶۱۷). ازاین سرمایه $\frac{۱}{۴}$ آن وجه نقد وبقیه اورا قی بود که بجای اسکناس مورد استفاده قرار میگرفت .

وی پس از مدتی بتأسیس شرکتهای دیگری نائل گردید وسهام آنها را بمرور ترقی داد .

در نتیجه اقدامات لاس بالغ بر ۳۵۰ میلیون لیور از قرض دولت مستهلك شد و از این راه بامور اقتصادی فرانسه تا مدتی کمک های

شایانی بعمل آمد، اما در سال ۱۷۱۹ که پس از رسیدگی بحساب شرکت، منافع ناچیزی عاید سهام داران شد، ارزش این سهام تنزل فوق العاده نمود و جمع زیادی از دارندگان سهام و اشخاصیکه اوراق چاپی در دست داشتند، چون باعتبار آنها مشکوک بودند، بفکر اقتادند تا اوراق مزبور را بپول نقد تبدیل نمایند، ولی چون بانک و شرکت در این گیرودار هیچکدام اعتباری نداشت از اینرو اساس تشکیلات لاس بکلی از اعتبار ساقط گردید و خود او ناچار از فرانسه بایتالیا گریخت و باین ترتیب مؤسسات وی بکلی از هم پاشیده شد.

در همین ایام فیلیپ دورلئان در گذشت (۱۷۲۳) و لوئی پانزدهم مستقلاً بدخالت در امور فرانسه مبادرت کرد و **کاردینال فلوری**^۱ را که مردی درستکار و مطلع بود، مقام صدارت بخشید. فلوری مدتی باصلاح امور مالی و ترمیم خرابیهای فرانسه همت گماشت و در این راه اهتمام فوق العاده ای مبذول نمود. ولی پس از اینکه در گذشت (۱۷۴۳) از آنجائیکه لوئی پانزدهم پادشاهی نالایق و عاری از کفایت بود، اختیارات بکلی از دست این پادشاه خارج گردید و درباریان بمداخله در امور کشور پرداخته، بمیل خود در عزل و نصب وزراء و سرداران اقدام مینمودند، مخصوصاً مداخلات **مارکیز دو پمپادور**^۲ و **کتسی دو باری**^۳ و تنی چند از محبوبه های لوئی پانزدهم که فی الحقیقت باید آنها را زمام داران واقعی فرانسه (در عهد لوئی پانزدهم) بشمار آورد، پیوسته آتش هرج و مرج و شورش های داخلی فرانسه را دامن میزدند.

۱- Cardinal Fleury

۲- La Marquise de pompadour

۳- Contesse de Barry

بالجمله این نوع سلطنت لوئی پانزدهم علاوه بر اینکه دولت انگلیس
بهترین مستعمرات فرانسه یعنی هندوستان و کانادا را بموجب **معاهده پاریس**
(۱۷۶۳) بتصرف خود در آورد ، مولودِ شورش و انقلابات خونین و دامنه
داری گردید که شرح آن مفصلا در ایام سلطنت لوئی شانزدهم بیان
خواهد شد .

* (فصل چهارم) *

روسیه در قرون جدید

نگ نظری باوضاع سیاسی و اجتماعی روسیه

ارانی

در نتیجه نهضت دامنهدار مغول ، بسیاری از شهرهای معظم و بلاد
معتبر آسیا و اروپا از نعمت آزادی برکنار گردید و تحت استیلای اقوام
وحشی مغول قرار گرفت. دشت هموار و وسیع روسیه نیز مانند سایر نقاط
باین سانحه گرفتار آمد و مردم آنجا تا قرن پانزدهم میلادی بحکام مغول
باج و خراج داده و مطیع ایشان بودند .

در میان بلاد معتبر روسیه در آژمان ، شهر **کیف**^۱ اعتباری داشت
و مردم سایر نقاط روسیه از حاکم آنجا اطاعت مینمودند ، اما پس از اینکه

شهر مزبور را دولت لیتوانی متصرف شد، حکومت و قدرت در شهر مسکو تمرکز یافت.

مردم روسیه از نژاد اسلاو و عموماً پیرو مذهب ارتدکس^۱ بوده و عادات و اخلاق و سنن ایشان بملل مشرق زمین شباهت کاملی داشت و دولتهای عثمانی و لهستان و سوئد هم باب مرآورده و رفت آمد ایشانرا با اروپائیان بکلی مسدود و ملل مغرب را از احوال آنها بی اطلاع میگذاشتند.

ایوان سوم^۲ نخستین حاکمی بود که بمنظور ایجاد وحدت و یگانگی در میان مردم این سرزمین و رهائی این کشور از قید اسارت و بردگی، از پرداخت باج و خراج بحکام مغول خودداری کرد و شالوده دولت بزرگ و کشور مقتدری را فراهم ساخت. این ایوان نوه‌ای داشت بنام **ایوان چهارم** که در سفاکی و بی باکی بی نظیر در عصر خود بود و در سال ۱۵۳۳ در مسکو بساطت رسید. وی متصرفاتی در جنوب و مغرب روسیه بدست آورد و خود را بتقلید از قیصره روم **تسار** نامید. اما جور و ستم‌های وی نسبت بملت روس بحدی بود که او را **مخوف** لقب دادند.

ایوان مخوف در سال ۱۵۸۵ در گذشت و حکومت مسکو تا سال ۱۶۱۳ بدست جمعی از غاصبین اداره میگردید تا عاقبت زمام امور این شهر و سایر بلاد مهم روسیه بدست **میخائیل**^۳ از خانواده **رمانوف**^۴ افتاد.

میخائیل (مؤسس سلسله رمانوف) تا سال ۱۶۴۵ سلطنت نمود و پس از وی پسرش **الکسیس**^۵ (۱۶۴۵ - ۱۶۷۸) جانشین او گردید. وی چهار

۱-Orthodoxe ۲-Iwan III

۳- Michael

۴- Remanoff

۵- Alexis

فرزندداشت فنودر^۱ ، سوفی^۲ ، ایوان پنجم ، پطر - در زمان سلطنت الکسیس وجانشین فنودر (۱۶۷۸ - ۱۶۸۲) باب مراوده مردم این سرزمین با اروپای غربی مفتوح ودولت روسیه بعقد معاهده بازرگانی با همسایگان خود نائل گردید .

بنداز فنودر، خواهرش سوفی (۱۶۸۲ - ۱۶۸۹) بحیله زمام امور رادر دست گرفت وبرادر خود پطر را که کودک خردسالی بود یکی از دهات مجاور مسکو تبعید وبمنظور استقرار بنیان سلطنت، برادر دیگرش ایوان را بدیوانگی متهم نمود وباین ترتیب تا سال ۱۶۸۹ سلطنت راند امدار این سال بشرحی که خواهد آمد پطر بمسکو حمله نمود وپس از تصرف آن شهر زمام امور روسیه را در دست گرفت (سپتامبر ۱۶۸۹) .

پطر کبیر

(۱۶۸۹ - ۱۷۲۵)

چنانکه قبلاً گذشت ، پطر در ایام طفولیت بدستور خواهرش سوفی یکی از دهات مجاور مسکو تبعید گردید . اماوی در سال ۱۶۸۹ باجمعی از دوستان خود که آنها را در طی روزگار تبعید تحصیل نموده بود ، بمسکو حمله برد و سوفی را بزندان افکند وخود بجای او بسلطنت نشست .

روسیه تا قبل از فتوحات پطر منحصرأ از طریق

جنگهای پطر

اقیانوس منجمد شمالی بدریای آزاد ارتباط

داشت اما این راه هم بعلت یخبندان شدید چون مورد استفاده واقع نمیگردید لهذا پطر بمنظور دست اندازی بدریای آزاد و گشودن راهی با اروپای

غربی برفع موانع سیاسی همت گماشت و ابتدا با دولت عثمانی که بز نواحی واقع میان رودهای دن^۱ و دنی پیر^۲ و سواحل دریای سیاه تسلط داشت بجنگ پرداخت (۱۶۹۵).

روسها با اینکه جهت تصرف قسطنطنیه که مرکز پیروان مذهب ارتدکس بشمار میرفت فداکاری را بذروه کمال رساندند. معذالک ترکهای غیور ایشانرا بعقب نشینی مجبور نمود. ولی پتر سال بعد بندر آزوف^۳ (واقع در مصب رود دن) را بتصرف درآورد و سپس نظر خود را بمتصرفات وسیع دولت سوئد معطوف ساخت تا بلکه از این راه وسیله ارتباط روسیه را با دریای آزاد فراهم سازد

در همین هنگام زمام امور سوئد و متصرفات آن کشور بهم ده شارل دوازدهم که جوانی هیجده ساله بود و نیز از نعمت شجاعت و تهور بهره وافی داشت و اگذار گردید (۱۶۹۸). دولتهای روسیه و دانمارک و لهستان هم بتصور اینکه وی قادر بحفاظت این متصرفات نخواهد بود با یکدیگر متحد و بمتصرفات او حمله نمودند. شارل با سپاهی کار آزموده بجلو گیری آنها شتافت و ابتدا سپاه پتر را در محل ناروا^۴ (نزدیک خلیج فنلاند) بسختی شکست داد و از آنجا متوجه لهستان گردید و مدت شش سال با آن دولت بجنگ پرداخت و پس از تصرف آن خطه استانیسلاس^۵ لسکزینسکی^۶ را در لهستان بسطنت رسانید (۱۷۰۶) و آنگاه بروسیه حمله برد پتر در طی این شش سال بتیه سپاه و فراهم نمودن اسلحه و مهمات و ساختن چند دروازه استحکامات نظامی مانند شهر سن پترزبورگ^۷ (در کنار رود نوا^۸) و در معروف کرونشتاد^۸ و تصرف سواحل دریای بالتیک

۱- Don ۲- Dniepr ۳- Azoff ۴- Narva
۵- Stanislas Leczinski ۶- Saint petersbourg
۷- Neva ۸- Kronstadt

همت گماشت، سپس در جنگ باشارل چنین وانمود کرد که از سپاهیان سوئد شکست خورده و بدینجهت از جلوشارل گریخت و با این حيله دشمن را بداخل روسيه کشانيد. شارل نيز به پیشرفت خود ادامه داد اما در اثر قلت آنوقه و شدت سرما ناچار از مسکو چشم پوشيد و متوجه اوکراین گرديد. درهمين هنگام سپاه پطر بتعقيب دشمن پرداخت و در محل **پلتاوا**^۱ (در مغرب خار کف^۲) تلفات سنگيني بسپاه وی وارد نمود و قوای او را بکلی منهزم ساخت. شارل ناچار بخاک عثمانی پناه برد و بتحريرک ترکها، عليه پطر مشغول گرديد. دولت عثمانی هم در سال ۱۷۱۰ بجنگ پطر رو آورد و قوه ای او را درهم شکست.

پطر ناچار باپرداخت مبالغ زيادی پول و جواهرات بسردار رشوه خوار عثمانی وی را بصلح ناگزير و با این تدبير از خطر مسلم نجات يافت و بندر آزوف را بدولت عثمانی وا گذاشت (۱۷۱۱) و شارل هم که از محاربه اخير سودی نبرد، از خاک عثمانی بيرون رفت و در سال ۱۷۱۸ در جنگی که میان او و دشمنانش رخداد بقتل رسيد و **اولريک** - **اله ثونور**^۳ (خواهر شارل دوازدهم) نيز برطبق معاهده **نیشتا**^۴ فنلاند و جزایر آلاند و نواحی دریای بالتیک را که پطر بتصرف در آورده بود رسماً بدولت روسيه وا گذاشت.

پطر یکی از پادشاهان معروف روسيه و موجد **خدمات پطر** پیشرفت و ترقی این کشور بشمار ميرود. وی کوشش خود را در راه آشنائی مردم روسيه بتمدن اروپا و ایجاد روابط

۱ - Poltava

۲ - Karkov

۳ - Ulrique Eléonore

۴ - Nystadt

سیاسی بادول مغرب زمین و بسط امور بازرگانی و احداث کارخانجات و ساختن خطوط و ترویج و توسعه فرهنگ و استقرار بنیان حکومت مرکزی بکارمیرد و تا بمقاصد و آمال خود نائل نمیگردد آرام نمیگرفت و برای آشنائی برموز ترقی و تمدن ملل مغرب زمین دوبار بممالک بزرگ اروپا سفر کرد و عده زیادی صنعتگر، معمار، دکتر، مهندس، استخدام نمود و با خود بروسیه آورد.

پطر مردم را بتغییر لباس و تراشیدن زلف و ریش و رفع حجاب و ترک عادات و رسوم قدیم ناگزیر ساخت و در نتیجه این اقدامات مفید و خدمات روسیه جدیدی بوجود آورد و باینجهت **پدر روسیه** لقب یافت (۱).

جانشینان پطر کبیر

پطر در سال ۱۷۶۵ بعد از ۳۶ سال سلطنت در گذشت و چون پسر خود **الکسیس** را بقتل رسانیده بود و جانشینی نداشت زنش **کاترین** بکمک **منچیکف**^۱ زمام امور را در دست گرفت.

وی مدت شانزده ماه سلطنت راند و سپس **پتر دوم** پسر الکسیس جانشین او گردید (۱۷۲۷ - ۱۷۳۰). بعد از پطر دوم دختر عمش **آنا دوشس دو کورلند**^۲ (دختر ایوان پنجم) تا سال ۱۷۴۰ زمام امور آن کشور را بعهده داشت.

بعد از وی مدتی زمام امور روسیه را بترتیب **ایوان ششم** (نوه ایوان پنجم) و **الیزابت** (دختر دوم پطر) و **پتر سوم** (خواهر زاده الیزابت در دست گرفتند.

این سه پادشاهه جمعاً تا سال ۱۷۶۲ سلطنت نمودند تا اینکه در این تاریخ کاترین دوم زن پطرسوم که هوش و استعداد فوق العاده ای داشت و از عجایب تاریخ بشمار میرفت شوهرش را که از پدر آلمانی بود از سلطنت معزول نمود و خود زمام امور را در دست گرفت .

کاترین دوم

(۱۷۶۲ - ۱۷۹۶)

سیاست داخلی کاترین دوم

کاترین دوم چنانکه فوقاً اشاره شد پادشاهی جسور و خودخواه و نیز باهوش و خوش قریحه بود برای کسب اشتهار بادانشمندان معاصر مانند ولتر^۱ ، دیدرو^۲ ، دلامبر^۳ باب مکاتبه آغاز نمود . وی بعمران و آبادی شهرها و رونق بازار تجارت و بسط و توسعه کشاورزی ، اهتمام فوق العاده ای مبذول میداشت . روسیه را به پنجاه استان تقسیم نمود و بهر يك اختیاراتی بخشید و آنها را در کار خود آزاد گذاشت .

وی انجمنی از نمایندگان طبقات مختلف تأسیس و اعضاء آن را بتهیه قوانینی بمنظور تأمین آسایش مردم و رفاه حال عامه ناگزیر ساخت . اما از آنجائیکه کاترین در کارها بیشتر جانب ظاهر را می گرفت و کمتر حقایق را در نظر داشت ، اقداماتش مؤثر واقع نمی گردید و به نتیجه مثبتی نمیرسید . در ایام سلطنتش قدرت و نفوذ نجبا و طبقه اول رو به ترائد گذاشت و از رعایا وضعفا بکلی سلب آزادی گردید . طبقه دوم که نود و پنج درصد از جمعیت روسیه را بوجود می آورد در بدترین شرایط زندگی ادامه حیات میداد و

مانند برده بخريد و فروش ميرسيد . با اينكه اين طبقه برهبري
پوگاچف^۱ شورش بزرگي در مشرق روسيه برپا نمود ، ولي با دستگيري
 وي و جمعي ديگر ، اين انقلاب بدون كوچكترين نتيجه خاتمه پذيدفت
 كاترين در سياست خارجي نقشه پطرا درپيش
سياست خارجي
 گرفت و بمنظور رفع موانع سياسي و توسعه
 خاك روسيه و تسخير اراضي حديد ، لهستان را كه پس از جنگ پلتاوا
 قرين هرج و مرج نيا امني بود بيكي از دست نشاندگان خود يعني
استانيسلاس پونيا توسكي^۱ وا گذاشت . اما گروهی از موافقين مردم
 لهستان با اين پادشاه ، با جمعي ديگر از مخالفين وي بزدوخورد بایکديگر
 برخاستند . كاترين از اين فرصت استفاده كرده بمداخله در امور لهستان
 پرداخت و شورشيان را تاخاك عثماني تعقيب نمود . عثماني ها كه بوسيله
 دولت فرانسه عليه كاترين آماده جنگ شده بودند بمحاربه ، با روسها شتافتند
 (۱۷۶۸) سپاه كاترين تر كهها را بسختي شكست داد و بندر آزوف و شبه جزيره
 كريمه و سرزمين رمانی را بمصرف در آورد . **ماری ترز** پادشاه اطریش
 در اين هنگام بحمايت از دولت عثماني برخاست ، اما **فردريك دوم** پادشاه
 پروس جانب سازش ميان دولتهای روس و اطریش را گرفت و پس از آن
 اين سه دولت بشرحي كه در فصل هفتم بيان خواهد شد متفقاً بتقسيم ر
 تجزيه لهستان همت گماشتند . اين کشور سه بار ميان اين سه دولت تقسيم و
 سرانجام ليتواني^۲ و سواحل دو رود **دنا**^۳ و **دني پپر** بروسيد تعلق يافت
 (۱۷۹۳) . كاترين پس از تقسيم لهستان مجدداً بخاك عثماني حمله بر دو
 پس از يكرشته محاربات دامنهدار نفوذ خود را بر سراسر سواحل شمال دريای سپاه

یعنی از قفقاز تا رود دنی یستر^۱ مستقر نمود. وی برای تسخیر قفقاز علیه پادشاه ایران «آقا محمد خان قاجار» بدسایس و تحریکاتی پرداخت ولی قبل از اینکه نتیجه برسد در گذشت (۱۷۹۶) *پیران*

☆ (فصل پنجم) ☆

دولت پروس در قرون جدید

مقدمات تأسیس و ترقی دولت پروس

سه ناحیه براندنبورک^۲ و کلو^۳ و پروس^۴ جمعاً در قرن هفدهم سرزمین پروس را تشکیل میدادند. براندنبورک (برلین حالیه) را شارل-مانی^۵ پادشاه فرانسه (۷۶۲ - ۸۱۴) بمنظور جلوگیری از تهاجمات قوم اسلاو میان دورود الب^۶ و ادر^۷ بنا نهاد. این ناحیه کم کم وسعتی پیدا کرد و در زمان شارل چهارم (امپراطور آلمان) در ردیف حوزه های انتخابی آن کشور قرار گرفت (۱۳۵۶). کلو سرزمین آباد و حاصلخیزی بود که رود راین^۸ از میان آن میگذشت و جمعیت زیادی در آنجا تمرکز داشت و جزء امپراطوری آلمان محسوب میگردید. پروس در جنوب شرقی دریای

۱- Dniestr

۲- Brdenburg

۳- Clèves

۴- Prusse

۵- Charl Mangne

۶- Elbe

۷- Oder

۸- Rhin

بالتیک واقع بود و سدی در مقابل قوم اسلاو تشکیل میداد. اما بحکم مجاورت با دولت لهستان عاقبت مغلوب این کشور گردید (۱۴۶۶) و دولت مزبور بعدها یعنی در سال ۱۵۲۵ آلبرت نامی را که از خانواده هوهنزلرن^۱ (از اهالی ولایت سواب^۲ در جنوب آلمان) بشمار میرفت بدو نشینی پروس برگزید تا اینک دپس از مدت‌های یعنی در ۱۶۰۹ ژان سی گیس موند^۳ (از خانواده هوهنزلرن) دوک نشین براندنبورک، ناحیه کلوزا از طریق وصلت و پروس را از راه ارث بتصرف درآورد و نواحی مذکور را باین ترتیب یکجا متصرف شد. وی در سال ۱۶۱۸ در گذشت و پس از آن فرزندش ژرژ ویلهلم در آن نواحی بحکومت پرداخت. این حاکم در سال ۱۶۴۰ بدو حیات گفت و پسرش فردریت ویلهلم جانشین او گردید و فردریت ویلهلم بتوسعه و بسط متصرفات خود مشغول و بمنظور اجرای مقاصد خویش، سپاه منظمی بوجود آورد و در راه تقویت آن دمی را فارغ نشست و در نتیجه همین فعالیت و لیاقتی که از خود نشان داد، بر طبق معاهده وستفالی قسمتی از خاک پمرون^۴ (واقع در جنوب دریای بالتیک و شمال براندنبورک) را بوی وا گذاشتند. فردریت قسمتی از پروس را هم که در تصرف لهستان بود باختیار خود در آورد و آنگاه برای ازدیاد جمعیت و ایجاد عمران و آبادی، مهاجرین پروتستان مذهب را بد پروس دعوت نمود. وی در سال ۱۶۷۵ قسمتی از ولایت پمرون و نواحی جنوب دریای بالتیک را از تصرف دولت سوئد خارج نمود و ضمیمه متصرفات خود ساخت و بهر حال دولت مقتدر و توانائی بوجود آورد.

فردریت در سال ۱۶۸۸ در گذشت و پسرش فردریت اول (۱۶۸۸-۱۷۱۳)

۱- Hohenzollern

۲- Souab

۳- Jean Sigismond

۴- Pomern

جانشین او گردید.

لئوپلند امپراطور آلمان بیاس خدماتیکه فردریک اول علیه لوثی چهاردهم بوی کرده بود اورا عنوان پادشاهی دادو این عنوان بموجب معاهده **اوترشت** مورد تصدیق دول بزرگ اروپا قرار گرفت و سلطنت، پادشاهان پروس برسمیت شناخته شد.

سلطنت فردریک ویلهلم اول

(۱۷۱۳ - ۱۷۴۰)

فردریک اول در سال ۱۷۱۳ در گذشت و پسرش **فردریک ویلهلم اول** برسلطنت جلوس نمود. این پادشاه بترویج صنعت و تشویق مهاجرین، تقویت سپاه پروس همت گماشت، خدمت نظام را برای عموم اجباری نمود و ولایت پومرن را که بموجب معاهده نیمگ از اختیار این دولت خارج شده بود، مجدداً بتصرف در آورد مدت ۲۷ سال سلطنت کرد و در ۱۷۴۰ بدرود حیات گفت

سلطنت فردریک دوم «کیر»

(۱۷۴۰ - ۱۷۸۷)

فردریک دوم فرزند فردریک ویلهلم اول است که بعد از او برسلطنت نشست. وی قبل از جلوس برسلطنت بعزت اختلاف شدید روحی و اخلاقی که با پدر داشت، مورد تنفر او قرار گرفت و یکبار هم از بیم جان بآنگلستان گریخت. پدرش این عمل را بشدت تقبیح و او را محکوم باعدام نمود، ولی محکمه از صدور چنین حکمی خودداری ورزید و فقط او را دو سال زندانی کرد. بالجمله فردریک دوم، پس از مرگ پدر، رهام امور کشور را در دست

گرفت، و باتشویقی که از مهاجرین بعمل آورد بر جمعیت و تعداد نفوس و آبادی و عمران سرزمین پروس افزوده شد .

این پادشاه در طی مدت ۳۳ سال جنگ و زدوخورد با دولتهای فرانسه و روس و اطریش ، بتصرف شیلرین «از اطریش» و نیز بقیه خاک پروس «از لهستان» نائل شد و بدین ترتیب نواحی کلوو پروس و براندنبورگ را که میانشان اراضی وسیعی قرار گرفته و از یکدیگر مجزا بودند بهم ملحق ساخت .

وی باین اقدامات دولت پروس را ترقی فوق العاده ای داد و آنرا در ردیف بزرگترین ممالک آن عصر بشمار آورد . مردم پروس هم ویرا بیاس خدمات گران بها و فداکاریهاییکه در راه پیشرفت این کشور از خود نشان داده بود بلفب کبیر مقتخر نمودند .

☆ (فصل ششم) ☆

اطریش در قرون جدید

نظری باوضع داخلی این کشور

متصرفات وسیعی که از یکطرف با خاک لهستان و عثمانی و ایتالیا و از طرف دیگر بامرزه های فرانسه و ایالت هانور و قسمتی از هلند و دریای شمال مجاور بود و نیز شامل دولتهای اطریش ، مجارستان ، ناپل، ساردنی میلان، قسمتی از شبه جزیره بالکان و نواحی پست اروپا میگردد در آغاز

قرن هیجدهم بنام اطریش خوانده میشد . پادشاه اطریش بر تمام این متصرفات سلطنت میکرد و عنوان امپراطوری آلمان را هم دارا بود . در میان متصرفات دولت اطریش نواحی دیگری وجود داشت که یا خودداری استقلال بوده یا از دول دیگر تبعیت میکرد .

ملت اطریش در زبان و نژاد و عادات و سنن و سوابق تاریخی بایکدیگر اختلاف کلی داشتند . تنها شخص پادشاه با عناوین مختلف بر کلیه این متصرفات پراکنده حکومت میکرد و بمداخله در امور کشور میپرداخت . متصرفات مزبور بعضی در کار خود مستقل و فقط امپراطور سالی یکبار نمایندگان دول مختلف را ملاقات مینمود و راجع بمسائل لازمه با آنها بگفتگویی پرداخت و همین مسئله بشرحیکه خواهیم دید موجبات تجزید و سقوط امپراطوری معظم اطریش را در قرون معاصر فراهم ساخت .

شارل ششم

(۱۷۴۰ - ۱۷۱۱)

لئوپلد امپراطور آلمان و پادشاه اطریش در سال ۱۷۰۳ در گذشت و بموجب وصیتنامه او ابتدایکی از فرزندان بنام ژوزف بسلطنت رسید و چون از وی فرزند ذکور باقی نماند، بر طبق وصیتنامه لئوپلد برادر ژوزف یعنی شارل بسلطنت انتخاب شد (۱۷۱۱) و **شارل ششم** معروف گردید . لئوپلد در وصیتنامه خود متذکر شده بود که اگر از شارل هم مانند ژوزف اولاد ذکور باقی نماند، سلطنت حق دختران ژوزف خواهد بود اما شارل برخلاف وصیتنامه پدر ، دخترش **ماری ترز** را بجانشینی خود برگزید و سپس با کوشش و مساعی بسیار دول بزرگ اروپا را بتصدیق و رعایت مفاد وصیتنامه

خود دائر بر جلوس ماری ترز بسلطنت ناگزیر ساخت .

در زمان پادشاهی شارل ششم ، دولتی فرانس و

اسپانیا، جهت تأمین منافع خود در اروپای خاوری

و نیز بمنظور روی کار آوردن **استانیسلاس** -

جنگهای جانشینی لهستان

لسکزی‌نسی در لهستان، بمداخله در امور کشور مزبور همت گماشتند. شارل

ششم بکمک دولت روسیه بجلوگیری از عملیات ایشان شتافت (۱۷۳۳)

وبالنتیجه محاربات خونینی در خاک ایتالیا و مغرب آلمان بوقوع پیوست

که عاقبت بشکست شارل و از دست رفتن نواحی سیسیل و ناپل (بنفع دولت

اسپانیا منتهی شد (۱۷۳۸) .

پادشاه اطریش بمنظور جبران این شکست

بکمک دولت روسیه بچنگ باعثمانیها شتافت .

ولی در این جنگ نهنهاکاری ازپیش نبرد بلکه

بسختی شکست خورده در سال ۱۷۳۹ باوساطت فرانسه میان او و دولت

عثمانی عهد نامه ای در **بلغراد** منعقد گردید که بموجب آن نواحی

والاشی و شهر **بلغراد** و **سربستان** بتصرف عثمانی درآمد .

جنگهای اطریش و عثمانی

روی هم رفته امپراطوری اطریش در ایام سلطنت شارل زیانهای

فراوان دید و شکست های فاحشی باوراه یافت .

ماری ترز

(۱۷۴۰ - ۱۸۷۰)

بعد از شارل ششم دختر و جانشینش **ماری ترز** بسلطنت رسید .

این پادشاه در راه تقویت سپاه و حفظ متصرفات خود واستقرار بنیان سلطنت

کوشش فوق العاده ای نمود. و اقدامات مفیدی بعمل آورد و نیز بیکر شتم محارباتی

مبادرت کرد که اینک بطور اختصار بشرح آن میپردازیم :

جنگهای وراثت اطریش

در ابتدای سلطنت ماری ترز ، لوئی پازدهم
پادشاه فرانسه و فردریک دوم پادشاه پروس
و اگوست سوم پادشاه لهستان و شارل آلبرمنتخب

باویر (در آلمان) و فیلیپ پنجم پادشاه اسپانی بامید تجزیه و تقسیم
متصرفات اطریش علیه اوقیام نمودند . چنانکه ابتدا فردریک دوم بشرحی
که در فصل پنجم این کتاب گذشت ، در سال ۱۷۴۰ بخاک شیلیزین
(سیلزی) حمله برد و این ایالت را از امپراطوری اتریش مجزا نمود و
بتصرف خود درآورد . دنباله آن سپاه فرانسه و قوای شارل آلبر شهر پراگ
و نواحی شمال اطریش را مسخر نمود و پس از آن منتخت باویر را بنام
شارل هفتم بامپراطوری آلمان برگزید .

ماری ترز برای جلوگیری از تاخت و تاز دشمنان خود ، ابتدا با
دولت پروس پیمان دوستی بست و موقتاً او را با خود متحد نمود . پس از
آن با سپاهی به نیروی فرانسه حمله برد و ایالت باویر و شهر مونیخ را تصرف
کرد (۱۷۴۳) . اما در همین ایام شارل آلبر در گذشت و پروس هم مجدداً
بمتحدین خود پیوست و بکمک سپاه فرانسه با اطریش جنگ پرداخت .
دولت انگلیس هم که بحمايت ماری ترز برخاسته بود ، در خاک هلند و نیز
بیاری مردم این کشور بمقابله با سپاه فرانسه شتافت و با این ترتیب يك
سلسله محارباتیکه مدت ۸ سال بطول انجامید (۱۷۴۰-۱۷۴۸) بوقوع پیوست
که سرانجام با عقد **معاهده آخن** ^۱ (در بلژیک) پایان پذیرفت . بر طبق این
معاهده فرانسه از کلیه تصرفات خود در هلند چشم پوشید و اسپانیا قسمتی

از ایتالیا را تصرف کرد و فردریک دوم هم سیلزی را بمتصرفات خویش ملحق ساخت .

جنگهای هفت ساله
بعد از وقوع صلح آخن دولتهای معتبر اروپا تا مدت ۸ سال بتقویت و تجهیز سپاه و ساختن اسلحه و مهمات مشغول شدند . دولت انگلیس که ابتدا متحد اطریش بود ، در طی این مدت رشته دوستی خود را باماری ترز قطع نمود و سپس با دولت پروس کنار آمد و در عوض فرانسه بار روسیه و اطریش اتحادی بست و باین ترتیب جنگهای هفت ساله آغاز گردید (۱۷۵۶ - ۱۷۶۳) و در سال ۱۷۶۱ یعنی ایامیکه جنگ مزبور در شرف اتمام بود سپاه فرانسه از قوای انگلیس بسختی شکست خورد و بصلح پرداخت و نیز در همین تاریخ ملنگد - الیزابت امپراطریس روسیه در گذشت و پتر سوم که از طرف پدر آلمانی بود جانشین او گردید این پادشاه کلیه سپاه خود را در اختیار فردریک دوم گذاشت ماری ترز که کار را بر این منوال دید بصلح رضایت داد و بموجب معاهده **هوبرتسبورگ**^۱ (نزدیک لایپزیک^۲) جنگهای هفت ساله خاتمه یافت و بر طبق این عهد نامه ، سیلزی بتصرف قطعی فردریک دوم درآمد و نیز فرانسه متحمل خسارات سنگینی گردید .

اقدامات و اصلاحات ماری ترز
فردریک دوم پادشاه معروف پروس در باره لیاقت ماری ترز گفته بود . «وی در کاردانی و سیاست در ردیف مردان بزرگ دنیا و نیز اسباب اقتدار جامعه نسوان است» ماری ترز در ایام سلطنت ، بمنظور جلوگیری کشور از خطر تجزیه و زوال و ایجاد امنیت و آرامش و افزایش درآمد کشور ، پیوسته در

کوشش و فعالیت بود و باتصرف نواحی **گالیسی**^۱ و **زریپس**^۲ در خاک لهستان، ایالت سیلزی را که از دست داده بود جبران کرد. ماری ترز پس از پایان جنگ بقیه ایام سلطنت را با اصلاح امور کشور همت گماشت مدت سلطنتش ۴۰ سال بود و در ۱۷۸۰ پس از کسب افتخاراتی بسیار بدرود حیات گفت.

ژوزف دوم

(۱۸۸۰ - ۱۷۹۰)

بعد از ماری ترز پسرش **ژوزف دوم** به سلطنت نشست. وی در سیاست و لیاقت نظیر فردریک دوم بود. مانند ماری ترز زندگی ساده و دور از تجملی داشت. زبان آلمانی را در سراسر اطریش رواج داد و **وینه**^۳ را پایتختی خود گزید. ژوزف جانب روستائیان را میگرفت و اراضی زیادی بایشان می بخشید مدت ۱۰ سال سلطنت کرد و در ۱۷۹۰ در گذشت.

☆ (فصل هفتم) ☆ در بیان راه نوسازی لهستان در قرون جدید

۱ - موقعیت و اوضاع داخلی لهستان

سرزمینی که در قرن هیجدهم میان کشور های، روسیه، عثمانی،
اطریش و پروس واقع بود قسمتی از جلگه مرکزی اروپا بشمار میرفت
لهستان خوانده میشد. مردم لهستان مانند ملت امپراطوری اطریش از
نظر نژاد، زبان، مذهب و سابقه تاریخی باهم مختلف و از هر گونه وحدتی
بر کنار بودند.

در لهستان دو مجلس وجود داشت یکی بنام اعیان دیگری بنام عامه
که اجتماع آنها دیت^۱ را بوجود میآورد. قوانین و مقرراتی را که دیت
وضع و تصویب میکرد همان لوایح و پیشنهاداتی بود که تمام نمایندگان
بدان رأی میدادند و چنانکه یکی یا اقلیت نمایندگان بالایحه ای مخالفت
میکرد این چنین لایحه هیچگاه بتصویب دیت نمیرسید. پیشرفت دیت
بسیار بطی و وجودش چندان ثمر ثمر واقع نمیگردید. بهمین علت در
۱۷۶۴ جمعی از نجبای لهستان مصمم شدند تا مجلسی که بتواند در ایام
انحلال دیت با رعایت اکثریت آراء بتصویب قوانین و مقررات بپردازد،
تشکیل دهند.

مردم لهستان هم مانند روسیه از دو طبقه متشکل میشد یکی طبقه نجبا، دیگر طبقه روستائیان - طبقه اخیر از کلیه حقوق و مزایای فردی و اجتماعی محروم و با وضع رقت انگیزی روزگار بسر میبرد .

۲ - پادشاهان لهستان در قرن هیجدهم

حفظ استقلال سیاسی لهستان برای مردم این کشور بشرحی که فوقاً گذشت باروی کارآمدن دولتهای مقتدر و معتبری مانند روسیه، پروس سوئد، اتریش، کار بسیار مشکل بلکه غیرممکنی بود. چنانکه در سال ۱۷۰۱ ابتدا شارل دوازدهم پادشاه سوئد باین سرزمین رو آورد و مدت ۶ سال با مدافعین بجنگ پرداخت و آخر الامر **اگوست دوم** پادشاه لهستان را از سلطنت معزول و زمام امور آن مملکت را بعهده **استانیسلاس لسکزینسکی** وا گذاشت (۱۷۰۶). اما پس از جنگ پلتاوا و درهم شکستن قدرت شارل دوازدهم مجدداً اگوست دوم روی کار آمد و تا ۱۷۳۳ که سیل مرگ اوست بسلطنت ادامه داد. و پس از اینکه در گذشت، بشرحیکه در فصول چهارم و ششم این کتاب در باره جنگهای جانشینی لهستان خواندیم پس از وقوع یکسلسله محاربات خونین، عاقبت کاترین دوم بیاری دولت های اتریش و پروس **اگوست سوم** را در لهستان بسلطنت رسانید. این پادشاه مدت ۳۰ سال سلطنت کرد (۱۷۳۳ - ۱۷۶۳) و پس از اینکه در گذشت، مجدداً کاترین دوم در انتخاب جانشین وی بمداخله پرداخته **استانیسلاس پونیا توسکی** را بجانشینی اگوست سوم برگزید (۱۷۶۳)

۳ - تقسیم لهستان

در ایام سلطنت استانیسلاس پونیا توسکی، چون مداخله دولتهای بیگانه، مخصوصاً روسیه در این کشور، روبهزونی گذاشت، جمعی از میهن

پرستان لهستان انقلاب بزرگی بوجود آورده و نیز اختلافات شدیدی مذهبی
آتش این انقلاب را پیوسته دامن میزد .

وقوع اینگونه قضایا بهانه ای بدست کاترین دوم داد تا در امور لهستان
مستقیماً بمداخله پردازد و باینجهت سپاهی بمنظور جلوگیری از این هرج و
مرج بکشور مزبور فرستاد . این سپاه با مخالفین استانیسلاس بجنگ پرداخت و
تا خاک عثمانی آنها را تعقیب نمود و آنگاه بفرمان کاترین با عساکر عثمانی
که دولت فرانسه بملاحظات سیاسی ایشان را علیه روسیه برانگیخته بود
بجنگ مشغول شد و متصرفات وسیعی بدست آورد . پیشرفت سریع کاترین
در متصرفات دولت عثمانی و دخالت روز افزون وی در امور لهستان ، ماری ترز
ملکه اتریش را بفکر چاره جوئی انداخت و بهمین علت مقدماً بحمايت
از ترکهای عثمانی قیام نمود . اما فردریک دوم پادشاه پروس که از
یکطرف با کاترین اتحاد دوستی داشت و از طرف دیگر بهیچ قیمتی راضی
بشرکت در جنگ نبود پیشنهاد کرد تا لهستان میان سه دولت روس و اتریش
و پروس تقسیم و این کشور را وجه المسالحه میان خود قرار دهند . ماری
ترز ابتدا از پذیرفتن این پیشنهاد خود داری نمود اما باصرار پسرش
ژوزف دوم و نیز بتحریر دولتهای روس و پروس سرانجام با کمال بی میلی
بتقسیم آن رضایت داد و آخر الامر بموجب قرارداد ۱۷۷۲ این کشور باین
ترتیب میان سه دولت طماع اروپا منقسم گردید .

۱- ماری ترز نواحی زیرپس و گالیسی را بتصرف درآورد .

۲- کاترین دوم سواحل دورد و دونا^۱ و دی پیر و قسمتی از

لیتوانیا را بمتصرفات خود افزود .

۳ - فردريك دوم كه هواخواه الحاق كليد متصرفات خود بيكدیگر بود باتصرف پروس لهستان (بغير از بندر دانترىك و شهر تورن) بآرزوى ديرين خود نائل شد .

چندى بعد جمعى ارمصلحين لهستان بفرچاره جوئى و رفع بدبختى كشور خود افتاده باصلاح قانون اساسى ، و تقويت و تجهيز سپاه و تبديل سلطنت ازانتخابى بموروثى همت گماشتند . اما اين مسئله بهانه ديگرى بدست دولتهاى روسيه و پروس داد تا مجدداً باقيمانده خاك اين سر زمين را ميان خود تقسيم نمايند . در تقسيمات اخير شهر تورن و بندر دانترىك بتصرف فردريك ويلهلم دوم (جانشين فردريك دوم) در آمد و بقيد خاك ليتوانى را هم كاترين تصاحب كرد (۱۷۹۳) اما دولتهاى مجاور لهستان باز هم باين حد قناعت نوزيده در سال (۱۷۹۴) كه ميهن پرستان اين كشور انقلاب بزرگ و دامنه دارى بمنظور اعاده استقلال و تماميت ارضى كشور خود برپا نموده بودند ، دولتهاى روسيه و پروس و اطريش براى مرتبه سوم بتقسيم و تصرف تمام خاك لهستان همت گماشتند (۱۷۹۵) .

(فصل هشتم)

مستعمرات و رقابت‌های مستعمراتی

دول بزرگ اروپا در قرون جدید

۱- مستعمرات انگلیس و فرانسه در هند

در آغاز قرون جدید یکی از نوادگان تیمور که ظهیر الدین بابر نام داشت پس از تصرف دهلی (پایتخت هندوستان) سلسله گورکانیان هند را تأسیس نمود و پس از آن به بسط متصرفات خود مشغول گردید و باین سلسله اعتباری بخشید .

جانشینان بابر مانند همایون شاه ، جلال الدین اکبر ، اورنگ زیب در راه متصرفات گورکانیان و استحکام بنیان سلطنت از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نمی نمودند . اما از سال ۱۷۰۷ میلادی که مقارن بامرنگ اورنگ زیب می باشد ، سلسله گورکانیان در نتیجه عدم لیاقت و کفایت پادشاهان هند رو بزوَال نهاد و در راه انحطاط افتاد . اقوام و طوایف مختلفه هند سر بشورش نهادند و در هر گوشه ای از این سرزمین جمعی لوای خودسری بر افراشته دعوی سلطنت نمودند . حمله نادر شاه «پادشاه ایران» و قنده احمد خان درانی و سایر قضایا و وقایع تآلم انگیزی که در این ایام در هندوستان بوقوع پیوست زمینه را جهت مداخله دو کشور فرانسه و انگلیس کاملاً مهیا کرد و دوشرکت هند شرقی انگلیس و فرانسه که اولی در سال ۱۵۹۹ یعنی در ایام سلطنت

ملکه الیزابت و دومی در سال ۱۶۰۴ مقارن با پادشاهی **هانری چهارم** تأسیس یافتند بودند موقع را مغتنم دانسته ، امور تجارت را در هند بمسائل سیاسی تبدیل و بمصرف اراضی و نواحی جدید مشغول گردیدند .

شرکت هند شرقی فرانسه که تا قبل از وقوع **رقابتهای مستعمراتی انگلیس و فرانسه در هند** فضایی فوق الذکر در هند ، کوشش خود را در راه تسخیر جزایر اقیانوس هند بکار میبرد ، از این تاریخ بعد بمداخله در امور بازرگانی این سرزمین پرداخت و پس از چندی **بندر پندیشری**^۱ را بمصرف در آورد و با شرکت هند شرقی انگلیس که متصرفات وسیعی در هند تحصیل نموده و بمنظور توسعه آنها دمی را آرام نداشت و پیوسته در پی انبساط این مستعمرات در کوشش بود بدشمنی پرداخت و بدین ترتیب جنگها و رقابتهای مستعمراتی میان دول مذکور در آنجا آغاز شد . چنانکه **دپلکس**^۲ حکمران کل شرکت هند شرقی فرانسه که مرد فعال و با کفایتی بشمار میرفت بمصرفات انگلیس چشم طمع دوخته پس از چندی بمدرس (واقع در شمال پندیشری) حمله برد و در سال ۱۷۴۶ آنجا را بمصرفات خود افزود. اما انگلیسها بمنظور جبران این شکست به بندر پندیشری رو آورده (۱۷۴۸) ولی با تمام دلاوری و رشادتهائی که در این جنگ از خود نشان دادند بفتح این بندر موفق نگردیدند تا اینکه بموجب معاهده **آخن**^۴ (۱۷۴۸ در بلژیک) ، دولت انگلیس از این بندر چشم پوشید و در عوض فرانسه مدرس را بدولت مزبور وا گذاشت . دپلکس پس از این جریان ابتدا با امراء و بزرگان هند روابط

۱- Pondichéry

۲- Chandernagor

۳- Duplek

۴- Aachen

دوستی برقرار نمود و پس از آن با ایجاد تفرق و تشمت در میان قبایل مختلف هندو حمایت از دسته‌ای علیه دسته دیگر و بالاخره در نتیجه بکار بردن هزارها خدعه و نیرنگ، متصرفات وسیعی در این سرزمین با اختیار خود درآورد.

دولت انگلیس چون وجود دیپلکس را مانع بزرگی در راه پیشرفت شرکت تشخیص میداد، ناچار از او نزدلویی پانزدهم بسعایت پرداخت و وی را موجد خونریزی و بانی تیرگی روابط دو دولت معرفی نمود. دولت فرانسه هم دیپلکس را از هند احضار و **گودهو**^۱ را که در سیاست و تدبیر بی‌ای او نمیرسید بهند اعزام نمود. گودهو در طی معاهده‌ای که با شرکت هند شرقی انگلیس منعقد ساخت از کلیه اختیارات خود در امور داخلی هند چشم پوشیده و متعهد گردید که از هر گونه تحریکاتی علیه شرکت انگلیس در هند خودداری بعمل آورد.

اماربرت **کلایو**^۲ حکمران معروف انگلیس در هند چون میدان را از حریف خالی دید بتوسعه متصرفات خود همت گماشت و طی چند رشته محاربه با فرانسویها بتصرف بنادر شاندر ناگور (در ۱۷۵۶) و پندیشری (در ۱۷۶۰) نائل گردید و بموجب **معاهده پاریس** (۱۷۶۳) بر کلیه متصرفات فرانسه در هند (بغیر از پنج بندر) تسلط یافت و باین ترتیب قدرت و نفوذ فرانسه در این سرزمین با عقد این معاهده رو بزوال گذاشت. ولی چندی بعد ربرت کلایو بسوءاستفاده متهم و بانگلستان احضار شد و با اینکه اتهامات وارده بر او قطعی و مسلم بود، معذک پیاس خدماتش مورد عفو قرار گرفت. اما کلایو تاب تحمل بدنامی را نیاورده

در سال ۱۷۷۴ خود را انتحار نمود .

از این تاریخ ببعد بموجب قوانینی که پارلمنت انگلیس بمنظور اداره مستعمرات هند وضع و تصویب کرد ، دولت انگلیس حاکمی جهت نظارت در اعمال کارمندان شرکت و جلوگیری از اقدامات خودسرانه ایشان بهندوستان فرستاد و همین مسئله رفته رفته اختیارات شرکت را محدود و در سال ۱۸۵۷ که شورش بزرگی در هند بوقوع پیوست دولت انگلستان رسماً شرکت را منحل نمود و خود کلیه امور و مسائل مربوطه را بعهده گرفت .

۲۰ - مستعمرات هلند در آسیا و آمریکا

کشور هلند در آغاز قرن هفدهم ترقی شایانی کرد و در راه بسط امور بازرگانی و دریا نوردی و تحصیل مستعمرات اشتها فوق العاده ای حائز گردید و نیز در نتیجه ایجاد رقابت های مستعمراتی با اسپانیا و پرتغال و تأسیس شرکت هند شرقی هلند (۱۶۰۲) بر جزایر جاوه ، سوماترا ، برنئو ، تاسمانی ، زیلند جدید دست اندازی نمود و همچنین با تشکیل شرکت هند غربی هلند (۱۶۲۱) قسمتی از سواحل رود آمازون و بندر برنامو کو را در ساحل برزیل بتصرف در آورده با پرتغالیها که از مدتها پیش در این نواحی استقرار یافته بودند همسایه شد . هلندیها بمنظور توسعه نفوذ خود در آمریکا ، سواحل خلیج هودسن و دره رود سن لران را تسخیر نمودند و بشرحی که در مستعمرات انگلیس و فرانسه در آمریکا خواهیم دید سرانجام با مستعمرات دو دولت نامبرده مجاور و بدین طریق طریق کشمکش های مستعمراتی هلند با فرانسه و انگلیس در آمریکا آغاز گردید .

بالجمله با توجه و اقبال دولتهای فرانسه و انگلیس بدنای خارج و شروع رقابتهای مستعمراتی این دول با کشور هلند ، متصرفات وسیع این سرزمین رو بزوال گرائید و سپس بتصرف رقبای او در آمد .

۳ - مستعمرات فرانسه در آمریکا

فرانسه از سال ۱۵۳۴ در خط تسخیر اراضی آمریکا و استعمار آن نواحی افتاد و بهمین مناسبت جمعی از مهاجرین و جهانگردان فرانسوی باین سرزمین رو آوردند و پس از چندی بتسخیر **آکادی** و قسمتی از **کانادا** موفق گردیدند و پس از آن برای توسعه این متصرفات بتجسس در اطراف رود **سن لران** مشغول و پس از کشف دره این رود ، شهر **کبک** را در نزدیکی مصب رود سن لران بنا کردند .

متصرفاتی که فرانسه در آمریکا بدست آورد مرهون اقدامات **ژولیه**^۱ و کوشش و مساعی **پرمارکت**^۲ و **ژاک کارتیه**^۳ و فداکاری و جانبازی **کاولیه دوسال**^۴ و امثال ایشان میباشد کاولیه دریانورد معروف و جهانگرد مشهور فرانسوی بکشف سواحل رود **می سی سی پی** و مصب آن موفق شد و سپس نواحی مزبور را بنام **لوئی چهاردهم** **لوئی زیان**^۵ نامید و نیز **ایبرویل**^۶ خلیج هود سن را از اختیار انگلیسها خارج نموده بتصرف فرانسه در آورد. اینگونه موفقیت ها رفته رفته دامنه نفوذ و بسط مستعمرات فرانسه را در آمریکا بحد کمال رسانید و اراضی وسیعی مانند : ارض جدید ، کانادا ، سواحل دریاهای پنجگانه ، اراضی مجاور رود می سی سی پی ، خلیج هودسن ، سرزمین **لوئی زیان** و قسمتی از جزایر **آنتیل** بتصرف این کشور

۱- Jolliet ۲- Père Marquette ۳- Jacques Cartier

۴- Cavalier de la salle ۵- Louisiane

۶- Iberville (دریا نورد معروف فرانسوی)

درآمد و با استفاده از منابع ثروتی آنها مشغول گردید .

۴- مستعمرات انگلیس در آمریکا

شرکت هند غربی انگلیس از سال ۱۵۸۴ توجه خود را با کشف و تسخیر اراضی آمریکای شمالی معطوف نمود و در همین تاریخ سرزمین **ویرجینیا**^۱ (واقع در ساحل شرقی آمریکای شمالی) را بتصرف در آورد . متصرفات انگلیس در آمریکا و کوشش و فعالیت **والتر رالای**^۲ و **لرد بالتیمور**^۳ جهانگردان معروف انگلیسی و اهتمام وجدیت فوق العاده این دولت بتوسعه مستعمرات خود در آنقطعه ، سبب شد که در مدت کوتاهی متصرفات وسیعی که مشتمل بر سواحل شرقی آمریکای شمالی یعنی نواحی **جورجیا**^۴ و **کارولینا**^۵ و **ویرجینیا** و **جزایر آنتیل** میگردید بضبط شرکت هند غربی درآید و مخصوصاً مهاجرت پسورتن مذهبان انگلیسی بآمریکا و تمرکز ایشان در نواحی مستعمراتی انگلیس بر رونق کار شرکت وتوسعه حدود عملیات آنها افزوده شد .

پسورتن مذهبان هم در جنوب سرزمین آکادی مستقر شدند و آنجا را **انگلیس نو** خواندند و نیز دولت انگلیس با تصرف مستعمرات هلند واقع در میان ویرجینیا و انگلیس نو و تسخیر شبه جزیره **فلرید**^۶ بر سراسر سواحل آمریکای شمالی تسلط یافت و از طرف، شمال و جنوب با مستعمرات فرانسه و اسپانیا در آمریکا همسایه شد .

۱- Virginia

۲- Walter Raleigh

۳- Lord Baltimore

۴- Georgia

۵- Carolina

۶- Florida

۳- رقابتهای مستعمراتی فرانسه و انگلیس در آمریکا

دولت انگلیس نظریاتی که مستقیماً اداره امور مستعمرات آمریکا را بعهده داشت، تصرف دوف ناحیه **ارض جدید**، **آکادیا** را که هر دو در اختیار فرانسویها بود و نیز از مهاجرین مردم انگلیس تشکیل میگردید وجهه همت خود قرار داد و بمنظور اجرای مقصود، ابتدا با این دو ناحیه بیازرگانی پرداخت و آنگاه بمداخله در امور آن صفحات مشغول شد و همین مسئله یکرشته جنگهای دامنه‌داری بوجود آورد که مدت ۲۴ سال بطول انجامید (۱۶۸۹ - ۱۷۱۳) و عاقبت در نتیجه عقد معاهده **اوترشت** این جنگها بنفع انگلیس خاتمه یافت و سرزمین آکادی و ارض جدید بتصرف دولت مزبور درآمد. پس از عقد معاهده اوترشت یعنی از ۱۷۱۳ تا سال ۱۷۳۹ میان دولتهای فرانسه و انگلیس صلح و صفای قرار بود و نیز طرفین کوشش خود را در راه بسط متصرفات و تحصیل اراضی جدیدی در آمریکای شمالی بکار انداختند. اما در سال ۱۷۳۹ بعلت اینکه اسپانیا مانع از تجارت قاجاق انگلیس هادر آمریکای جنوبی میشد، میان این دو دولت جنگ آغاز گردید و فرانسه که متحد اسپانیا بود بحمايت از او برخاست و بانگلیس اعلان جنگ داد. این جنگها تا سال ۱۷۶۳ دوام داشت. در ابتدای امر فتح نصیب فرانسویها بود، اما در نتیجه لیافت و کاردانی **ویلیام پیت** «نخست وزیر انگلیس» صدماتی بسیار از راه خشنکی و دریا بقوای این دولت وارد گردید و باین جهت انگلیس هادر آمریکا سراسر کانادا را بتصرف در آورده و نیز شبه جزیره فلورید را بمتصرفات خود افزودند و بموجب معاهده پاریس جزایر آنتیل فرانسه و شبه جزیره فلورید اسپانیا و سواحل شرقی آمریکای شمالی (از خلیج هودسن تا خلیج مکزیک) و نواحی دریایچه ها و تمام خاک کانادا بتصرف انگلستان درآمد و قدرت و نفوذ فرانسه در آمریکا خاتمه یافت.

* (فصل نهم) *

استقلال، کشورهای متحده آمریکای شمالی

رزبری

نظاری باوضع مستعمرات آمریکای انگلیس قبل از انقلاب

بشرحی که در فصل پیش گذشت ، بموجب معاهده پاریس ، کلیه مستعمرات فرانسه در آمریکا بتصرف دولت انگلیس درآمد . این متصرفات وسیع راسیزده مهاجرنشین انگلیسی تشکیل میداد که هر کدام در امور داخلی آزاد و بهر قسمت حاکمی از طرف پادشاه انگلیس اعزام تا با همکاری مجلس و شورای دولتی محل ، بکلیه مسائل مربوط بحوزه فرمانروائی خود رسیدگی بعمل آورد .

دولتهای سیزده گانه در ابتدای قرن هیجدهم ، بعلت مهاجرت صنعتگران و جمعی از روشنفکران اروپا ترقی فوق العاده ای نمود و بعضی از توانگران و اربابان ذوق هم با حداثت شهرها و ایجاد بندری مانند **فیلادلفیا ، نیویورک** و **بستن**^۱ همت گماشتند و نیز گروهی نشر تمدن و فرهنگ را در سرزمین مزبور وجهه همت خود قرار دادند .

دولت انگلیس که در نتیجه جنگهای هفت ساله مبالغ هنگفتی بده کار و وامهای سنگینی بعهده داشت ، از اینرو پارلمنت بمنظور جبران این قروض ، قانونی جهت اخذ مالیات از مهاجرین انگلیسی در آمریکانصوب

نمود (۱۷۶۵) که **بقانون تمبر** معروف گردید و پس از آن اوراقی از طرف دولت انگلیس چاپ و در میان اهالی آمریکا انتشار یافت، تا منحصراً کلیه دعاوی و مسائل مربوط بامور قضائی مردم سرزمین مذکور روی آن نوشته شود لیکن مهاجرنشینان آمریکا باین تحمیلات تن نداده سر بشورش گذاشتند . پارلمنت انگلیس ناگزیر قانون تمبر را العانمود اما در عوض مالیات جدیدی بر سایر اجناس بیفزود . لیکن مردان روشن دل و آزادخواه آمریکا بمنظور مبارزه با اینگونه اقدامات، از خرید اجناس انگلیسی خود داری بعمل آوردند و از اینراه لطمه شدیدی باقتصادیات اینکشور وارد ساختند . دولت انگلیس هم ناچار بلغو کلیه مالیاتهای که بعنوانین مختلف تصویب نموده بود ، همت گماشت ، اما از طرف دیگر مالیات جای را بمیزان فوق العاده ترقی داد .

در همین ایام حزبی در امریکا بنام **حزب چای** تأسیس گردید و افراد آن بابازرگانان انگلیس بنای مبارزه را نهادند . چنانکه در بندر **بستن** کلیه بارهای چای را بدریا ریختند و نیز سه کشتی حامل این محصول را غرق نمودند (۱۷۳۳)

جرج سوم پادشاه انگلیس بمحض وقوف بر این وقایع ، دستور داد تا بندر بستن را محاصره نموده ، متمردین را تنبیه نمایند ، اما اقدامات جرج هیجان شدیدی در نهاد مردم آمریکا علیه انگلیس پدید آورد و زمینده را جهت این انقلاب فراهم ساخت .

جنگهای انگلیس با مهاجرین آمریکا (۱۷۷۶ - ۱۸۷۳)

جرج واشینگتن^۱ نماینده ایالت ویرجینیا ابتدا سپاهی از شورشیان تشکیل داد و به بندر بستن حمله برد و بفتح آنجا نائل شد (۱۷۷۶). پس از آن بریاست کنگره ای که عهده دار امور جنگی بود منصوب و بعد بتهیه سپاه بزرگی مشغول گردید و آنگاه بقوای انگلیس حمله برد و طی چند رشته محاربات ، ایشان را در محل **ساراتوگا**^۲ بسختی شکست داده يك لشکر از آنها را باسارت در آورد (۱۷۷۷) .

پیشرفت سریع سپاهیان واشینگتن ودلاوری و رشادت اهالی آمریکا در راه تحصیل آزادی ، دولت فرانسه را که نسبت بانگلیس در نتیجه شکست های متوالی کینه فراوانی در دل داشت برانگیخت وبمنظور کشیدن انتقام ابتدا بطور غیرمستقیم بحمايت از شورشیان آمریکا علیه انگلیس برخاست و پس از چندی بافرستادن سپاه وسلاح بتقویت انقلابیون همت گماشت و پس از آن بموجب معاهداتی که **بنیامین فرانکلن**^۳ دانشمند و مخترع معروف وآزادی طلب مشهور آمریکا از جانب مهاجرین در فرانسه با لویی شانزدهم منعقد ساخت (۱۸۷۸) فرانسه رسماً بدولت انگلیس اعلان جنگ داده وارد صحنه کارزار گردید و پس از آن سپاه بزرگی را روانه آمریکا نمود واین نیرو بکمک انقلابیون ، قوای خصم را که موفق بتصرف اراضی جدیدی در آمریکا شده بود عقب راند و آنها را باسارت در آورد ونیز نیروی دریائی فرانسه شکست هولناکی بقوای بحری انگلیس وارد ساخت .

۱ - George Washington

۲ - Saratoga (در دره رود هودسن)

۳ - Benjamin Franklin

اهالی آمریکا که در بدو امر بقصد تعدیل مالیاتها وارد میدان نبرد شده بودند، در طی این جنگها آزادی واستقلال خود را اعلام و در راه تحصیل آن از هیچگونه فداکاری دریغ ننمودند.

دولت انگلیس که از یکطرف از قوای مهاجرین آمریکا ومتحد او فرانسه بسختی شکست خورده و از طرف دیگر در این ایام گرفتار بحران شدید مالی شده بود، از در صلح داخل گردید و بموجب **معاهده ورسای** (۳ دسامبر ۱۷۸۳) استقلال سیزده مهاجر نشین خود را در آمریکا برسمیت شناخت و آزادی آنها را اعلام نمود و نیز شبه جزیره **فلورید** مانند سابق با اسپانیا تعلق یافت و بعضی از جزایر آنتیل بتصرف فرانسه درآمد.

پس از انعقاد معاهده ورسای، هواخواهان

تشکیل دولت های متحد آمریکای شمالی

استقلال آمریکا بآرزوی خود نائل شدند و بمنظور تأسیس حکومتی جدید، با یکدیگر

بگفتگو و مشاوره پرداختند و از آنجائیکه مردم آمریکا در امر تأسیس يك حکومت واحد متفق الرأی نبودند هر دسته ای از میان خود نمایندگان انتخاب کردند و این نمایندگان که تعدادشان به ۵۵ نفر میرسید در **فیلادلفیا** انجمنی تشکیل داده بتبادل نظر و تهیه و تدوین قوانین، همت گماشتند. و پس از صرف مدت پنج ماه، **قانون اساسی** آمریکای شمالی را وضع و تصویب نمودند (۱۷۸۷).

بموجب این قانون، دول متحد آمریکا در امور داخلی خود آزاد و نیز ملت آمریکا در برابر قانون بایکدیگر مساوی و قوای **مقننه** و **مجریه** و **قضائیه** از هم تفکیک و رئیس **جمهور** هر چهار سال یکبار از طرف نمایندگان کلیه دول انتخاب و قوای مجریه و عزل و نصب وزراء و سفرا و

تعیین اعضای دیوان عالی قضائی بعهدہ رئیس جمہور محول شد و قوای مقننہ راہم دو مجلس سنا و مبعوسان بعہدہ گرفت، اعضای مجلس سنا بوسیلہ مجالس دولتہای متحد و نمایندگان مجلس مبعوثان بموجب آراء ملت آمریکا انتخاب میگردید.

قانون اساسی از سال ۱۷۸۹ در آمریکا بمورد اجرا گذاشتہ شد و این کشور درسایہ حکومت جمہوری دموکراسی وبہرہ مندی مردم این سرزمین از نعمت آزادی درردیف معظمترین ممالک دنیا قرار گرفت.

* (فصل نهم) *

تاریخ انقلاب کبیر فرانسه

الف - پادشاهی لوئی شانزدهم

(۱۷۷۱ - ۱۷۹۳)

۱ - اوضاع اجتماعی و سیاسی فرانسه قبل از انقلاب

پس از اینکه لوئی پانزدہم در گذشت، یکی از نوادگان او بنام لوئی شانزدهم بسلطنت نشست. لوئی شانزدهم پادشاهی نیک نفس و پرهیز کار اما عاری از سیاست و تدبیر بودماری آتوانت (زن این پادشاه) برخلاف مادرش زنی ہوسران و خودخواہ محسوب میشد و این دونفر بموجب این صفات کوچکترین توجہی بمردم فرانسه ننمودہ وغالب ایام خود را بعیش وعشرت و بی خبری

از احوال ملت میگزرا نندند . لوئی شانزدهم در ابتدای سلطنت ، **موریا**^۱ سیاستمدار معروف فرانسه را مقام صدارت داد و او هم وزارت دارائی را **بتورگو**^۲ وا گذاشت . تورگو در طی روزگار وزارت ، خدمات شایسته انجام داد و بر رفع مشکلات اقتصادی و بحران مالی فرانسه همت گماشت . اما از آنجائیکه وی منافع درباریان و جمعی از مفتخواران این کشور را بخطر انداخت لوئی شانزدهم او را معزول و **نکر**^۳ را بجانشینی او برگزید (۱۷۷۶) اما چندی نگذشت که نکر هم بسر نوشت تورگو گرفتار **کالون**^۴ بمقام وزارت منصوب گردید .

کالون بمنظور تأمین منافع درباریان ، بیذل و بخشش خزانة دولت مبادرت کرد و پس از آن مجلسی که نمایندگانش در نتیجه دخالت مستقیم و اعمال نفوذ وی انتخاب شده بودند ، تشکیل داد تا پیشنهادات او را دائر بر اخذ مالیات جدید از مالکین ، تصویب نمایند . مجلسی که کالون باین ترتیب بوجود آورده بود بر خلاف تصور با پیشنهادات او مخالفت کرد و نیز وسیله عزل وی را فراهم ساخت و پس از چندی **بریئن**^۵ با پشتیبانی ماری آنتوانت وزارت دارائی را بعهده گرفت .

در این هنگام پارلمان فرانسه که رسمیتی نداشت و فقط بمنظور رفع اختلافات مردم تشکیل میگردد ، پیشنهاد کرد تا جهت وضع و تصویب مالیات جدید ، **مجلس طبقات عمومی**^۶ را بوجود آورد . مجلس طبقات عمومی در زمان پادشاهی فیلیپ لبل (۱۲۸۵ - ۱۳۱۴) تأسیس یافت و بتصویب مالیات و امثال اینگونه وظایف میپرداخت . اما این مجلس بمرو

۱- Maurepas

۲- Turgot

۳- Necker

۴- Calonne

۵- Brienne

۶- Etas généraux

تحت الشعاع اراده و اقتدار پادشاهان مستبد فرانسه قرار گرفت تا اینکه در زمان لوئی سیزدهم و لوئی چهاردم بکلی منحل شد .

بری ین که شاه را با درخواست نمایندگان مخالف دید با هوا- خواهان تأسیس این چنین مجلسی بنای بدرفتاری را گذاشت و حتی چند نفر از نمایندگان پارلمان را توقیف و سایرین را هم بوسائل مختلف بسکوت دعوت نمود ولی اقدامات وی نه تنها مؤثر نیفتاد بلکه هیجان شدیدی میان عامه مردم بوجود آورد و آنها را بدخواست تأسیس چنین مجلسی راسختر نمود بری ین بمنظور جلو گیری از این هیجان ، اعلامیه ای دائر بر تشکیل مجلس طبقات عمومی صادر نمود و خود پس از چندی از مقام وزارت معزول و نکر بجای وی انتخاب گردید. این وزیر هم مقدمات تأسیس مجلس طبقات عامه را که یکی از آرزوهای ملت فرانسه بشمار میرفت فراهم ساخت . مردم فرانسه در این ایام سه طبقه تقسیم میشدند . **روحانیون ، نجبا ، رعایا** - طبقه اول و دوم که مشاغل و مناصب عالیه کشور را بعهدہ داشت بدون اینکه وجودشان ذره ای بحال کشور مفید واقع شود سربار ملت و در بار بود و در کمال آسایش روزگار بسر میبردند .

از طبقه سوم که ۹۵ در صد از جمعیت فرانسه را بوجود میآورد، جمعی از ایشان توانستند از طریق بازرگانی و تجارت آزاد تمولی بدست آورده به **بورژوا**^۱ معروف شوند و حال آنکه بقیه افراد این طبقه که از صنعتگران و کشاورزان و برزگران و بالاخره توده ملت فرانسه تشکیل میگرفتند ، کارشناسان زحمت بدون پاداش و تأمین آسایش دربار و تهیه مخارجات جمعی از مفتخواران بود و نیز پرداخت مالیاتهای بیمورد و جبران

کسر بودجه و محرومیت از کلیه مزایای اجتماعی و زیست در سخت ترین شرایط حیات از مشخصات این طبقه بشمار میرفت. اما بشرحیکه خواهیم دید همین عدم توازن و اختلاف شدید در میان توده ملت فرانسه و اجحاف و ستمکاریهای دربار و سایر مقامات ذی نفوذ و نیز بیداری اذهان و افکار و ظهور جمعی از نویسندگان و متفکرین بزرگ و ترویج عقاید آزادیخواهی در این کشور، سرانجام خروین ترین انقلابات جهانی را که زاده همین عوامل بود بوجود آورد و کاخ ظلم و تبهکاری راواژگون ساخت

۴ - تشکیل مجلس مؤسسان و شروع انقلاب کبیر فرانسه

لوئی شانزدهم همینکه تصمیم بتشکیل مجلس طبقات عمومی گرفت، تقاضای طبقه سوم را دائر بر اینکه نمایندگان ایشان میبایست برابر با مجموع نمایندگان دو طبقه دیگر باشد پذیرفت و همین امر بشرحیکه خواهیم دید موجب قدرت پارلمان و زوال سلطنت لوئی شانزدهم و بر افتادن خاندان بوربون شد.

انتخابات ده سال ۱۷۹۸ آغاز و پارلمان در ۵ مه همانسال از طرف لوئی شانزدهم تأسیس گردید. اما از همان بدو شروع، میان نمایندگان طبقه سوم و سایر نمایندگان اختلاف افتاد تا اینکه عاقبت نمایندگان طبقه سوم که دارای اکثریت بودند، بتشکیل **انجمن ملی** همت گماشته و با جدیت فوق العاده ای بانجام وظایف خود مشغول شدند. اما لوئی شانزدهم که چند بار تصمیم بانحلال پارلمان گرفته بود و نیز کاری از پیش نمیدرد ناچار نمایندگان دو طبقه روحانیون و نجاران بانجمن

ملی ملحق و این انجمن هم نام خود را بمجلس مؤسسان تبدیل و تهیه و تدوین قانون اساسی مشغول گردید و پس از چندی قدرت و نفوذ فوق العاده‌ای بدست آورد.

اما در بار فرانسه که موقعیت خود را در نتیجه قدرت روز افزون این مجلس در خطر دید بفکر جلوگیری از اقدامات و احیاناً تعطیل مجلس افتاد. ولی مردم بیدار و آزادیخواه فرانسه همینکه بدسایس لوئی شانزدهم واقف شدند، سر بشورش نهادند و بتحریر بعضی از نمایندگان مجلس تحت عنوان تحصیل آزادی و واژگون کردن کاخ نظام و استبداد از هیچگونه اقدامی خودداری نکردند. در همین هنگام مردم پاریس بزندان باستیل که بفرمان مستبدین فرانسه جمعی کثیر از ملت بیگناه در آنجا روزگار بسر میبرد و نیز دام آزاد مردان این کشور بشمار میرفت حمله ور شده این یادگار ظلم و بیدادگری را با خاک یکسان نمودند (ژویه ۱۷۸۹).

گروهی دیگر از شورشیان بقصر و رسای رو آوردند و کم کم دامنه انقلاب و شورش از پاریس با قصی نقاط فرانسه سرایت کرد و در هر گوشه‌ای از این کشور زد و خورد های خونینی بوقوع پیوست و هرج و مرج و نا امنی رو بشدت گذاشت. اما مجلس مؤسس از بدو تشکیل، بلغو کلیه امتیازات طبقاتی پرداخت و ملت فرانسه را در برابر قانون با یکدیگر مساوی دانست و از قدرت بیحد و حصر شاه جلوگیری نمود. لوئی شانزدهم بمنظور دفاع و نجات خود ابتدا بالژوئیلد امپراطور آلمان (برادر ماری آنتوانت) بمذاکره پرداخت و از او علیه شورشیان کمک خواست و پس از آن، جهت مبارزه بامخالفین و تهیه قوا بشهر بمس^۱

حرکت نمود اما چون شورشیان در دهکده وارن^۱ جلو او را گرفتند ناچار
بمراجعت گردید و مجدداً بایاد نمودن سوگند وفاداری نسبت بملت فرانسه
و موافقت بامقاصد مجلس بسطنت ادامه داد .

مجلس مؤسسان در سال ۱۷۹۱ قانون اساسی را که شامل ۱۷ ماده
و يك مقدمه بعنوان **اعلان حقوق بشر** بود ، تصویب و قوای مجریه و قضائیه
و مقننه را از هم تفکیک و شاه را بریاست قوه مجریه انتخاب نمود و از
اقدامات خود سرانه روحانیون جلو گیری بعمل آورد پس از وضع یکسلسله
قوانین مفید و همچنین تجدید نظر در کلیه مسائل و موضوعاتی که بنیان حکومت
ملی را قوی تر میساخت ، در سپتامبر ۱۷۹۱ جلسات خود را تعطیل کرد .

۴ - تشکیل مجلس مبعوثان و آغاز

جنگهای داخلی و خارجی فرانسه

پس از تعطیل مجلس مؤسس ، مجلس مبعوثان در اکتبر ۱۷۹۱
تأسیس یافت . لوئی شانزدهم بمنظور مبارزه قطعی باشورشیان از دولتهای
روسیه و اسپانیا و پروس و اطریش بنام جلوگیری از سرایت این انقلاب
بسایر ممالك اروپا کمک خواست . سپاهیان اطریش و پروس تقاضای لوئی
را پذیرفته ، باین کشور رو آوردند و بر طبق نقشه ای که دربار فرانسه در دست
ایشان قرار داده بود به پیشرفت خود ادامه دادند

انقلابیون فرانسه در مرتبه اول از مهاجمین شکست خوردند اما
از آنجائیکه تحمل ننگ شکست برای ایشان مشگل و نیز بخیانت دربار
واقف شده بودند با کمک احزاب و کمیته های مختلفی که در این
موقع در فرانسه قدرتی داشت ، بقصر سلطنتی هجوم آورده جمع زیادی از

بزرگان و درباریان را بقتل رسانیدند. ناطقین زیر دست و رهبران بزرگ انقلاب هم آنها را بهر گونه فداکاری در راه تحصیل آزادی و استقلال و واژگون کردن دستگاه ظلم و استبداد بر میانگیختند. شهر پاریس و سایر شهرهای فرانسه در این هنگام بیگ پارچه آتش و خون تبدیل گردیده و درباریان از بیم خشم ملت و انتقام شورشیان بمهاجرت پرداختند.

دانتون^۱ پیشوای معروف و بزرگترین قهرمان انقلاب کبیر پیوسته با نطقهای آتشین خود احساسات انقلابیون را علیه دربار و عمال استبداد تحریک مینمود و سپس بنا بر پیشنهاد قاطبه ملت فرانسه، مجلس را بعزل شاه و اعلام حکومت جمهوری ناگزیر ساخت (۱۰ اوت ۱۷۹۲) مجلس مبعوثان هم پس از عزل شاه و اعلام حکومت جمهوری و انتخاب هیئت اجراییه (مرکب از شش نفر وزیر) و صدور فرمان تشکیل مجلس **کنوانسیون**^۲، جلسات خود را تعطیل نمود. مجلس مبعوثان یکسال دوام یافت و با خونین ترین ایام انقلاب مقارن گردید.

۴ - تأسیس مجلس کنوانسیون و پیشرفت انقلابیون

پس از تعطیل مجلس مبعوثان تا تشکیل کنوانسیون، احزاب و کمیته های فرانسه قدرت فوق العاده ای تحصیل نمودند. چنانکه حزب **ژیرندن**^۳ و **حزب ژاکوبین**^۴ و **کمون پاریس**^۵، چندی زمام امور فرانسه و اداره رهبری انقلاب را بعهده گرفتند و بعضی از آنها مانند **کمون پاریس** بتأسیس **انجمن های نجات ملی و تأمین عمومی** بمنظور تفتیش عقاید مردم فرانسه و جلوگیری از تعرض قوای بیگانگان و محاکمه

۱ - Danten ۲ - La convantiOn ۳ - Jirondins
۴ - Jacobins ۵ - Commun de paris

مظنونین و مخالفین حکومت جمهوری همت گماشتند .

مجلس کنوانسیون همینکه در سپتامبر ۱۷۹۲ تشکیل گردید ، حکومت جمهوری را اعلام و کلیه مساعی خود را در راه جلوگیری از شورش های سلطنت طلبان و عقیم گذاشتن عملیات دشمنان و تهیه سپاه جهت جنگ با قوای اطیش و پروس بکار برد و نمایندگان این مجلس که در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه مقام بزرگی را دارا بودند از هیچگونندگان بازی و فداکاری نهراسیده و از اقدامات دشمنان بیمی بخود راه ندادند انقلابیون فرانسه بسرداری هش^۱ و لازار کارنو^۲ و دوموریه^۳ بجنگ درلتهای اطیش و پروس رو آوردند و پس از درهم شکستن قوای دشمن و جبران گذشته به پیشرفت خود ادامه دادند . بلژیک را بتصرف در آوردند . در داخل فرانسه رهبران و ناطقین معروف مانند دانتون و رابسپیر^۴ و کامیل دمولین^۵ و مارا^۶ با بیانات آتشین و نطقهای مهیج خود ، انقلابیون را بتخریب بنیان حکومت استبداد و کشیدن انتقام و تحصیل آزادی و ریختن خون مسبین تیره روزی مات فرانسه و بالاخره ابراز فداکاری و جانبازی در مقابل جبهه دشمنان داخلی و خارجی ، بر میانگیختند و نیز کمیته های مختلف در کمال قساوت و بیرحمی دست بقتل و خونریزی گشوده هر کس را بکوچکترین ظنی دستگیر و تسلیم گیوتین مینمودند . بهمین جهت این دوره از ایام انقلاب بدوره ترور و وحشت معروف گردید .

۱ - Hoche

۲ - Lazare Carnot

۳ - Dumoriez

۴ - Robespierre

۵ - Camille Desmoulins

۶ - Marat

۵ - اعدام لوئی شانزدهم

هنگامیکه شاه بدست انقلابیون گرفتار و پس از محاکمه، بزندان فرستاده شد، در مورد تعیین تکلیف اومیان حزب ژیرندن (که افراد آن چندان مایل بخونریزی نبوده و از اعتدالیها بشمار میرفتند) و حزب ژاکوبین (که از دست چپی های تندرو و طرفداران جدی انقلاب متشکل شده بود) مشاجراتی در گرفت .

حزب ژیرندن بهمان حبس شاه قناعت میورزید و حال اینکه حزب ژاکوبین او را محکوم باعدام میدانست و همین امر بطوریکه قبلا گفته شد محاربات و خونریزیهای شدیدی میان این دو حزب سیاسی بوجود آورد و آخر الامر ژاکوبین هافانچ شدند و لوئی شانزدهم را در کمال قساوت و بیرحمی تسلیم گیوتین نمودند (ژانویه ۱۷۹۳). بعد گروهی بسیار از مخالفین خود و سلطنت طلبان را ازمیان برده و تامدتی زمام امور فرانسه را در دست گرفتند .

کار انقلاب و رهبران حزب ژاکوبین براین مئوال بود تا اینکه میان سران حزب مزبور اختلافاتی بوقوع پیوست ، چنانکه دانتون ناطق ژبردست و پیشوای معروف انقلابیون در نتیجه دسیسه ونیرنگهای رپسیر، سرانجام محکوم باعدام و در ۵ آوریل ۱۷۹۴ مانند هزاران یگناه بدست گیوتین سپرده شد . اما دیری نپائید که رپسیر یعنی جلاد معروف دوره انقلاب و همان فردیکه از دیدن خون مقتولین لذت میبرد و بالاخره کسیکه مسبب قتل شاه و اعدام ماری آنتوانت و ده ها هزار افراد دیگر بشمار میرفت بکیفر اعمالش گرفتار و در ۲۷ ژویه ۱۷۹۴ تسلیم گیوتین شد .

اتحادیه اول ۱۷۹۳

دولت انگلیس که از تجاوزات انقلابیون و اعدام‌لویی شانزدهم و سایر اقدامات مردم‌فرانس دستگاه امپراطوری خود را در خطر دید، اولین اتحادیه را با دولتهای ناپل، ساردنی، هلند، اسپانیا، پرتغال و روسیه علیه فرانسه منعقد ساخت. بموجب این اتحادیه قوای دول مزبور در سال ۱۷۹۳ بمرزهای فرانسه رو آورده و با انقلابیون آغاز پیکار نهادند. انقلابیون با اینکه سرم گرم زد و خورد های داخلی و نیز مشغول جنگ باقوای اطریش و پیروس بودند، معذک نیروی مهاجم را بسختی شکست داده و بالاخره بتقد **معاهدات بال** (درسوئیس) و **لااهه** (در هلند) نائل آمدند. بموجب این معاهده کلیه متصرفات فرانسه در بلژیک و همچنین در نواحی چپ رود رن برسمیت شناخته شد و علاوه براین، ممالک هلند و اسپانیا، علیه انگلیس با فرانسه متحد شدند.

مجلس کنوانسیون هم که شاهد خونین ترین ادوار انقلاب بود، پس از وضع یکسلسله قوانین و نیز انتخاب هیئت مدیره مرکب از ه نفر در ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ تعطیل و هیئت مدیره در عوض موظف گردید تا تعیین رئیس جمهور زمام امور کشور را در دست گرفته و بر مسائل سیاسی فرانسه حق حاکمیت داشته باشد.

در ایامیکه هیئت مدیره بر سرکار بود، **ناپلئون**

حمله ناپلئون اطریش و مصر

سردار معروف فرانسه، سپاه اطریش را در خاک ایتالیا بسختی شکست داده راه وینه را در پیش گرفت (اکتبر ۱۷۹۷). دولت اطریش نیز که در خود یارای مقاومت

ندید ناچار پیشنهاد صلح کرد و معاهده معروف **کامپو فورميو**^۱ (در ایتالیا سال ۱۷۹۷) را منعقد نمود. بموجب این معاهده متصرفات فرانسه در ساحل رود رن و الحاق دو سرزمین لمباردی و میلان بکشور فرانسه، از طرف دولت اطریش برسمیت شناخته شد و تسلط فرانسه بر این نواحی محرز گردید. ناپلئون هم پس از این موفقیت نظامی و سیاسی بمصر لشکر کشید و بعد از یکسلسله محاربات خونینی که باقوای عثمانی و نیروی بحری انگلستان نمود، آخر الامر مصر را بتصرف در آورد و از این راه حائز شهرتی فراوان شد.

ب - دوران کنسولی ناپلئون بناپارت (۱۷۹۹ - ۱۸۰۴)

نظر باینکه هیئت مدیره ادامه خونریزی را در فرانسه بیش از این بحال مملکت صلاح نمیدانست و واقعاً مردم هم از ترور و آدم کشی بستوه آمده بودند، از اینرو ناپلئون را که اشتهاى بسزا داشت جهت جلوگیری از این هرج و مرج و هلاکته دادن بدوران خونریزی، بیاریس دعوت کردند. این سردار در اکتبر ۱۷۹۷ از مصر بیاریس رفت و در آنجا بکمک **سی یس**^۲ و **تالیران**^۳ و گروهی دیگر از هوا خواهان خود، مقدمات تغییر حکومت و تأسیس هیئت اجرائیه را (متشکل از سه کنسول) فراهم ساخت ولی چون بعضی از نمایندگان با نظریه او مخالفت کردند لهذا بکمک سربازان و نیز بیاری برادرش **لوسین بناپارت** رئیس مجلس سنا، مخالفین را دستگیر و بقیه نمایندگان دو مجلس سنا و ملی را

ناگزیر نمود تا مقصود خود که انحلال هیئت مدیره و انتخاب هیئتی مرکب از سه کنسول باشد اجرا کنند نمایندگان هم ناچار پیشنهادات ناپلئون را پذیرفته و هیئتی مرکب از سه کنسول که ناپلئون هم جزء یکی از آن سه نفر بود تشکیل دادند (۱۰ نوامبر ۱۷۹۹)

ناپلئون در ایام کنسولی تغییرات کلی در قانون اساسی داد و قوانین جدیدی وضع نمود و از نفوذ و اختیارات روحانیون جلوگیری کرد و نیز کار انقلاب را پایان داده ، کشور را از خطر بحران اقتصادی نجات بخشید . سپس بیاس این خدمات در اوت ۱۸۰۲ بموجب آراء عمومی بمقام کنسول دائمی انتخاب گردید .

دولتهای انگلیس ، اتریش ، عثمانی ، روسیه و

اتحادیه دوم ۱۷۷۹

ناپل در ایام کنسولی ناپلئون، دومین اتحادیه را

علیه فرانسه منعقد نموده سپس بمتصرفات این

کشور رو آوردند (۱۷۹۹) .

ناپلئون در جنگ با قوای متحدین با اینکه رشادت و دلاوریهای قابل تحسینی از خود نشان داد، معذک . بدولت انگلیس پیشنهاد صلح کرد ، اما از آنجائیکه دولت مزبور وقوع صلح را منوط بجلوس لوئی هیجدهم برادر لوئی شانزدهم بسلطنت (در فرانسه) میدانست ، لهذا ناپلئون جنگ را مجدداً ادامه داد و بالنتیجه بفتوحات درخشانی نائل گردید .

ولی دولتهای اتریش و انگلیس چون در خود یارای مقاومت ندیده دست از جنگ برداشته و معاهداتی باناپلئون منعقد نمودند. چنانکه دولت

اطریش بموجب معاهده لونویل^۱ (۱۸۰۰) و انگلیس بر طبق عهدنامه آمین^۲ (۱۸۰۲)، مفاد عهدنامه کامپوفورمورا مجدداً تصدیق نموده و نیز کلیه متصرفات فرانسه را در اروپا و آفریقا برسمیت شناختند.

• (فصل یازدهم) •

امپراطوری ناپلئون بناپارت

(۱۸۰۴ - ۱۸۱۴)

ناپلئون بناپارت در ۱۸ مه ۱۸۰۴ از طرف مجلس سنا پیاس خدماتی که در ایام فرماندهی و دوران کنسولی بملت و دولت فرانسه انجام داده بود، بمقام امپراطوری نائل گردید.

این امپراطور در سال ۱۷۶۹ در جزیره کرس متولد شد. سپس تحصیلات خود را در مدرسه نظام پیاپان رسانید سپس در نتیجه ابراز لیاقت و کفایت بمدارج عالی آرتش فرانسه ارتقاء یافت و نیز بشرحیکه قبلاً بیان کردیم، ابتدا بمقام کنسولی و بعد بکنسول دائمی، آنگاه بامپراطوری نائل آمد.

بهر حال ناپلئون یکی از قهرمانان معروف تاریخ و سردار مشهور دوره انقلاب کبیر فرانسه و از امپراطوران بزرگ عالم بشمار میرفت،

درهوش و سیاست و تدبیر و فراست سرآمد عصر خود بود و وجودش منشاء تغییر و تحولاتی بزرگ در اروپا گردید .

این امپراطور در ایام زمام داری، مانند دوران کنسولی، بترویج آموزش و پرورش همت گماشت و شخصاً بکلیه مسائل سیاسی و اقتصادی و نظامی رسیدگی میکرد . آزادی زبان و قلم را موقوف و بحذف بعضی از مواد آموزشی نگاهها مانند فلسفه و تاریخ مبادرت نمود . سپس جهت توسعه خاک فرانسه و تسخیر نواحی جدید و مبارزه با اتحادیه هایی که دول اروپا علیه او تشکیل می دادند ، بیک سلسله جنگهای خونینی مبادرت جست که ما اکنون بطور اختصار بشرح آن میپردازیم .

درابتدای امپراطوری ناپلئون ، الکساندر اول

اتحادیه سوم

۱۸۰۵

اتحادیه ای بادولتهای آلمان ، اتریش و انگلیس

منعقد ساخت که سومین اتحادیه برضد ناپلئون

بشمار میرفت (۱۸۰۵) ناپلئون ابتدا متوجه اتریش گردیده سپاه این دولت را در **استرلیتز** ^۱ (از شهرهای مراوی) بکلی منهزم ساخت و نیز بموجب معاهده **پرسبورگ** ^۲ (در چکوسلواکی) قسمتی از سواحل دریای آدریاتیک « در اتریش » و تیرول و شواب را « در آلمان » بتصرف در آورد . سپس با آلمان رفت و از دولتهای آنجا اتحادیه زن را تشکیل داد و خود در رأس آن قرار گرفت .

ولی درهمین هنگام قوای دریائی اودر آبهای مدیترانه مخصوصاً در

محل **ترافالگار** ^۳ (نزدیک جبل الطارق) از بحریه انگلستان بسختی

شکست خورد و متحمل خسارات فراوان گردید. ^۱ نلسن^۱ در با سالار معروف انگلیسی باینکه در این نبرد تاریخی جان سپرد، معذلت سیادت دریائی دولت انگلستان محرز گردید و از طرف دیگر متصرفات آفریقائی فرانسه بضبط دولت مزبور درآمد.

این دفعه پادشاه پروس (فردریک کیوم سوم) در سال ۱۸۰۶ چهارمین اتحادیه را با دولت های روسیه و انگلیس علیه ناپلئون تشکیل داد. امپراطور فرانسه این بار هم بردشمنان استیلا یافت و برلین را متصرف شد و نیز قوای روسیه را منهزم ساخت.

اتحادیه چهارم ۱۸۰۶

اما در همین هنگام میان الکساندر و ناپلئون در محل تیلست^۲ ملاقاتی رخ داد و بین آنها معاهده ای در همین جا منعقد شد (۱۸۰۷) که بموجب آن کلیه متصرفات پروس در لهستان، بانضمام ناحیه هانور، متصرفات فرانسه افزوده شد و در عوض ناپلئون هم از دوستی و اتحاد با فتحعلیشاه قاجار پادشاه ایران صرف نظر کرد.

ناپلئون هنگامیکه با مخالفین سلطنت برادرش ژوزف بناپارت در اسپانیا مشغول جنگ بود،

اتحادیه پنجم ۱۸۰۹

دولتهای اطیش و انگلیس، پنجمین اتحادیه را علیه فرانسه تشکیل دادند (۱۸۰۹). ناپلئون پس از وقوف بر این امر، بشتاب از اسپانیا بفرانسه آمد و از آنجا بجنگ قوای متحدین حرکت نمود و بعد از مدتی محاربه دشمن را بسختی شکست داده سپس وینه را بتصرف در آورد و نیز با دولت اطیش در همین شهر معاهده بست که بر طبق آن

قسمتی از نواحی جنوب غربی اطیش و متصرفات دولت مزبور در لهستان
ضمیمه امپراطوری فرانسه گردید. ناپلئون پس از عقد این معاهده،
بدولتهای متحد و دست نشاندۀ خود دستور داد تا کشتی های انگلیسی را
بینادر خود راه ندهند و باین ترتیب این کشور را بحال محاصره بری در
آورد و بشرحیکه قریباً خواهیم گفت ناپلئون، انگلیس و متحدین او را از این راه
تا مدت ها نگران ساخت.

محاصره انگلیس باین طریق نه تنها دولت مزبور
اتحادیه ششم و لشکر
کشی ناپلئون بروسیه را بمضیقۀ انداخت بلکه سایر ممالک اروپا
منجمله روسیه را که باین کشور روابط بازرگانی

داشت مستأصل نمود و بهمین جهت الکساندر اول امپراطور روس چشم
از دوستی ناپلئون و نیز مفاد تیلست بر گرفت و ابتدا بالتیاتوم ولی چون
از این راه ب نتیجه ای نرسیده با دولتهای سوئد و انگلیس ششمین اتحادیه
را علیه ناپلئون منعقد نمود (۱۸۱۲).

امپراطور فرانسه در اینموقع با ۳۵۰ هزار نفر از بهترین افسران
و سربازان خود بروسیه حمله برد. لشکریان روس هم بر حسب فرمان
الکساندر اول از جلو دشمن شروع بعقب نشینی کرده ضمناً از تخریب و
انهدام دهات و آبادیها و سوزاندن مزارع و غلات واقع در مسیر سپاهیان
ناپلئون خودداری نمودند.

ناپلئون هم همچنان بییشروی خود در دشت های هموار و وسیع
روسیه ادامه داده سپس در نزدیکی مسکو با قوای **کوتوزوف**^۱ سردار
معروف روسی مواجه گردید. سردار مزبور پس از مختصر زد و خوردی با

قوای ناپلئون، مسکو را طعمه حریق نمود تا افلا شهر مزبور بدست سپاه فرانسه نیفتد.

ناپلئون مدت کوتاهی در مسکو توقف نمود ولی چون کرسنگی و سرما سپاهیان او را شدیداً تهدید مینمود ناگزیر بمراجعت شد. ناپلئون وقتی روسیه را ترك گفت و بآلمان رسید از آن سپاه مهیب و توانائی که داشت بیش از ۱۵ هزار نفر باقی نماند که آنها هم گرفتار آتش انتقام مردم آن سرزمین شدند.

شکست ناپلئون در این لشکر کشی بدولتهای اروپا عموماً و دست نشانده گان این کشور خصوصاً جرائت و جسارتی بخشیده، آنهارا برای یکسره کردن کار ناپلئون بعقد هفتمین اتحادیه مهیاساخت (۱۸۱۲).

اتحادیه هفتم و سقوط امپراطوری

ناپلئون مجدداً با قوای متحدین بجنگ پرداخت و مانند دفعات پیش بر دشمن غلبه یافت و نیز **بلوخر**^۱ سردار معروف پروس را شدیداً منهزم نمود. در همین اثناء **مترنیخ**^۲ صدر اعظم و سیاستمدار معروف اطریش بمنظور اغفال ناپلئون پیشنهاد صلح کرد. اما قبل از عقد معاهده یعنی در حین متار که جنگ با قوای مسلح و آماده خود دفعهٔ بسپاهیان ناپلئون حمله برد و در همین موقع دولت انگلیس هم بحمايت از متحدین برخاست و سرانجام قوای متحدین سپاهیان فرانسه را که مدت چند سال در جبهه های مختلف مشغول جنگ بودند، شکست داده سیل آسیا بفرانسه سرازیر شدند و در مارس ۱۸۱۴ پاریس را بتصرف در آوردند و در آنجا حکومت موقتی بریاست **تالیران** (وزیر امور خارجه) تشکیل دادند،

مجلس هم سلطنت لوئی هیجدهم را اعلام نمود و ناپلئون نیز بموجب معاهده‌ایکه فاتحین در **فونتین بلو**^۱ با او منعقد کردند، از سلطنت کناره گرفت و فقط با حفظ لقب امپراطوری و استفاده از حقوق سلطنت بحکومت جزیره **الب**^۲ (میان ایتالیا و جزیره کرس) منصوب گردید (۱۸۱۴) و متحدین هم بر طبق معاهد پاریس (در ۳۰ مه ۱۸۱۴) متصرفات فرانسه را گرفتند و او را بحال سال ۱۷۰۲ رجعت داده آنگاه بتخلیه این کشور مشغول شدند. ناپلئون پس از ده ماه توقف در جزیره الب مخفیانه

حکومت صد روزه
ناپلئون و جنگ اترلو
باسپاهی بفرانسه حرکت نمود و همینکه بیاریس رسید لوئی هیجدهم ببلژیک گریخت و ناپلئون هم مجدداً مدت صد روز زمام امور فرانسه را در دست گرفت ضمناً با کلیه دول از در دوستی داخل شد. اما ممالک اروپا که حاضر بادامد حکومت ناپلئون در فرانسه نبودند مجدداً سپاهی که بهشتصد هزار نفر میرسید بآن کشور فرستادند.

ناپلئون در محاربه با سپاه متحدین، باینکه آخرین درجه رشادت و فداکاری را از خود نشان داد معذک در **واترلو**^۳ (در بلژیک) از **ولینگتن**^۴ فرمانده سپاه انگلیس و **بلوخر** سردار معروف پروس شکست خورده ناچار بدولت انگلیس پناهنده شد (ژوئن ۱۸۱۵).

متحدین نیز مجدداً باتفاق لوئی هیجدهم بیاریس آمدند و دومین عهدنامه را در این شهر منعقد نمودند. بموجب این معاهده فرانسه بحدود قبل از انقلاب برگشت و ضمناً دولت مزبور متعهد گردید که بابت غرامت

۱ - Fontainbleu

۲ - Elbe

۳ - Waterloo

۴ - Wellington

جنگی مبلغ ۷۰۰ میلیون فرانك بپردازد ناپلئون هم بوسیله متحدین
بجزیره سنت هلن (دراقیانوس اطلس) تبعید شد و در ۱۸۲۱ پس از
تحمل ۶ سال رنج و تعب در جزیره مزبور بدرود حیات گفت .

**متصرفات
امپراطوری
ناپلئون**

بشرحیکه قبلا خواندیم ، ناپلئون در طی مدت
۱۰ سال امپراطوری هیچگاه آرام نبود و پیوسته
با اتحادیه هائیکه بوسیله دولتهای مقتدر و
مخالف او متشکل میشد بمحاربه میپرداخت .
متصرفاتی که ناپلئون ازدوران کنسولی تا تبعید او بالب در اروپا بدست آورد
شامل اسپانیا ، ایتالیا ، سواحل شمالی دریای آدریاتیک (یوگوسلاوی
امروز) ، نواحی مغرب اطریش ، چکوسلواکی ، تمام خاک آلمان ، هلند ،
بلژیک و نیز سرزمین لهستان میشد .

این امپراطوری وسیع باقیام و محاربات عدیده ناپلئون بوجود آمد
و نیز با شکست واترلو و تبعید او بسنت هلن ، از حوزه امپراطوری فرانسه
خارج گردید و بموجب معاهدات پاریس و کنگره وینه امپراطوری فرانسه
بوضع قبل از انقلاب در آمد و رؤیای شیرین فرانسویها پایان یافت . ۱۸۱۴

(فصل دوازدهم)

علوم و ادبیات در قرون جدید

۱ - علوم

از ابتدای قرن هفدهم علماء و دانشمندان اروپا براه تحقیق افتادند و با کشف و اختراعاتی بزرگ نائل آمدند .

باید در نظر داشت که وجود این دانشمندان و تحقیق و تتبع ایشان در علوم و فنون مختلفه زمینه را جهت ظهور علماء و مخترعین در قرون معاصر آماده و آنها را برای تحقیقات عمیقانه مهیا ساخت .

دانشمندان و نویسندگان قرون جدید که شهرت جهانی در برداشته و وجودشان منشاء تأثیرات عظیمی واقع گردید و آثار فکری و هنری آنها تحولات بزرگی در عالم بوجود آورد از این قرارند .

فرانسیس بیکن^۱ فرانسیس بیکن
۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ مشهور فرانسه است . این حکیم کتبی چند برشته
تألیف در آورده که از آن جمله « روش جدید » و « پیشرفت معرفت »
شهرتی بسزا در بردارد .

بیکن معتقد بود که از باب علم و دانش نباید پای بند فرض و تصور گردیده و آنها را بکسوت حقیقت درآورد . بهمین جهت اساس تألیفات

خود را بر روی اصول مشاهده و تجربه قرارداد و این روش را بهترین نوع مطالعه و تحقیق میدانست .

دکارت^۱
۱۶۵۰ - ۱۶۵۹
دکارت یکی از دانشمندان معروف فرانسه در قرون جدید میباشد . این حکیم مدتها به تحقیق در ریاضی و فلسفه و سایر علوم همت گماشت و نتیجه مطالعات خود را بصورت کتابی بنام « **تقریر در باب روش تحصیل** » منتشر ساخت . دکارت معتقد بود هر مشکلی بیاری فکر و استدلال قابل حل و نیز هر امری هنگامی مسلم است که محسوس بوده که بصورت مشاهده درآید ، در غیر این حال حقیقی را بر آن مترتب نیست .

پاسکال^۲
۱۶۵۰ - ۱۶۵۹
پاسکال که یکی از ریاضی دانهای معروف فرانسه در قرون جدید بشمار میآید روشی جدید در راه تحقیق مسائل علمی بوجود آورد و با دلائلی محکم، وجود قوانین و احکام را در عالم بشود رسانید .

لایب نیتس^۳
۱۶۴۶ - ۱۷۱۶
لایب نیتس در آلمان متولد گردید و قسمت اعظم عمر خود را در راه کسب علوم مختلفه بکار برد و یکسلسله تألیفاتیکه از میان آنها « پروتکا^۴ » شهرت بسیاری را دارا است از خود باقی گذاشت .

کیپلر^۴
۱۵۷۱ - ۱۶۳۰
کیپلر منجم معروف آلمانی است که پس از تحقیقات عمیقانه‌ای در باره علم هیئت ثابت کرد که حرکت زمین بدور خورشید مداری است بیضی شکل و نیز قوانینی چند

۱ - Descartes

۲ - Pascal

۳ - Leibnitz

۴ - Prologoea

۴ - Kepler

جهت حرکت سیارات وضع نمود .

دیگر از علماء و دانشمندان معروف اروپا در قرون جدید گالیله^۱
(۱۵۶۴ - ۱۶۴۳) مخترع دوربین نجومی و نیوتن^۲ (۱۶۴۲ - ۱۷۲۷)
واضع قانون جاذبه عمومی و لاورازیه^۳ (۱۷۴۳ - ۱۷۹۳) شیمی دان
معروف را باید نام برد .

۲ - ادبیات

ادبیات در تاریخ قرون جدید ترقی شایانی کرد و پیشرفت فوق العاده‌ای
نمود . نویسندگان این دوره بر خلاف پیش توجه خود را باوضاع سیاسی
و اجتماعی ممالک اروپا معطوف و بمبارزه با قدرت روحانیون و تعدیات
سلاطین و حکومت‌های استبداد برخاسته و سرانجام با تنقیدات شدیدی
که از راه قلم بمنظور فوق بعمل آوردند ، حکومت‌های استبدادی اروپا
را متزلزل و زمینه انقلابات بزرگی را در قرون جدید و معاصر فراهم
نمودند که ما اکنون معروفترین شعرا و نویسندگان اروپا را در قرون
جدید بطور اختصار شرح میدهم :

ویلیام شکسپیر ^۴	و پیام شکسپیریکی از شعرای معروف و معاصر با
۱۵۶۴ - ۱۶۱۶	سلطنت ملکه الیزابت میباشد ، بیشتر شهرت وی در
	نتیجه تأثر نویسی اوست ، چنانکه پس از «تاجر ونیزی» ، «ماگبت» ^۵
	و یولیوس سزار و کلئوپاترا و چند درام دیگر از جمله شاهکارهای وی بشمار می‌آید
لا فونتین ^۷	لا فونتین از شعرای معروف فرانسو معاصر بالوئی
۱۶۳۱ - ۱۶۹۹	چهاردهم میباشد که آثارش متضمن حکایات و

۱- Galilée

۲- Newton

۳- Lavoisier

۴- Shakespeare

۵- Macbeth

۶- Julius Cesar

۷- La Fontaine

داستانهای دل نشینی است .

مولیر ۱
۱۷۷۸ - ۱۶۹۴
مولیر که از بزرگترین استادان فن تأثر نویسی محسوب
و نمایشاتش فوق العاده جالب و درد دنیا شهرت
خاصی را داراست .

ولتر ۲
۱۷۷۸ - ۱۶۹۴
ولتر در ایام جوانی بعزت مخالفت با حکومت
استبداد بزرندان افتاد و پس از استخلاص مدتی را
در دربار فردریک دوم پادشاه پروس بسر برد . وی دارای یکسلسله تألیفاتی
است که در میان آنها « اصول فلسفه نیوتن » ، « تاریخ شارل دوازدهم »
و « قرن لوئی چهاردهم » اهمیت بسزائی دارد .

ژان ژاک روسو ۳
۱۷۷۸ - ۱۷۱۲
روسو فرزند يك نفر ساعت ساز از اهالی ژنو
بود که ایام جوانی را با اینکه در عسرت و تنگدستی
زندگانی میکرد، بمطالعه و تحقیق گذرانید و آنگاه بانشاء کتابهای
« قرارداد اجتماعی »^۴ و « امیل »^۵ همت گماشت و از این راه شهرت
فوق العاده حائز گردید .

روسو خوشبختی افراد را در رجعت بشر بحال اولیه و تساوی حقوق
افراد و آزادی و مساوات و جلوگیری از توسعه علم و دانش میدانست و
این عقاید را در کتاب قرارداد اجتماعی بنبوت رسانیده است .

نویسندگان
دائرة المعارف
دائرة المعارف
علمی دانشمندان اروپا را در قرون جدید منعکس
میسازد محتوی مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و تاریخی و سایر مباحث

۱- Molière

۲- Voltaire

۳- Jean Jacques Rousseau

۴ - Contrat Social

۵ - Emile

دیگر میباشد.

مدت تألیف آن ۲۱ سال یعنی از سال ۱۷۵۱ تا ۱۷۷۲ بطول
انجامید و ریاست آنرا دیدرو^۱ بعهدہ داشت و دلامبر^۲ هم از منشیان
معروف او بشمار میرفت. در دائرةالمعارف آثار بسیار نفیسی از دانشمندان معروف اروپا در
قرون جدید مانند ولتر، روسو، بوفون^۳ ضبط و بیادگار باقی
مانده است.

پایان کتاب

۱- Buffon ۲- Diderot ۳- Alembert

دنیای منور بشر نیست روزگاری که از زندان تاریک برآید و در کسب نور و روشنایی
راحتی را که از دردهای آن سال زنده ماند

بسم الله الرحمن الرحیم